

اعتلای «جنبش‌های» خودبنیاد، خودسازمانده و خودرهبر؟

یا

بازتولید «خیزش‌های» اتمیزه، بی‌سر، بی‌گفتمان و بی‌برنامه؟

سرمقاله

از روز «جمعه مورخ ۱۳۹۸/۰۸/۲۴» طبق تصمیم‌گیری «شورای عالی هماهنگی اقتصادی سران قوا» منهای اینکه دوباره قیمت بنزین دو نرخ گردید و منهای اینکه دوباره سهمیه‌بندی بنزین اعلام شد، قیمت آزاد بنزین یک مرتبه با ۳۰۰ درصد افزایش، از لیتری هزار تومان سابق به لیتری سه هزار تومان افزایش پیدا کرد؛ که این موضوع از آنجائیکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در خصوص اعلام آن، با توجه به شرایط حساس منطقه (خیزش‌های فقرستیزانه عراق، لبنان و غیره) برعکس گذشته اطلاع‌رسانی قبلی نکرده بود، به یک باره مانند شوکی عظیم باعث واکنش اجتماعی در جامعه بزرگ ایران گردید، همین جامعه‌ای که طبق گفته خود دولت روحانی، بیش از ۶۰ میلیون نفر (از جمعیت ۸۳ میلیون نفری آن) زیر خط فقر زندگی می‌کنند و بیش از ۶۰ میلیون نفر از جامعه بزرگ امروز ایران، برای دستیابی به حداقل معیشت خط فلاکت و خط بقا و خط فقر، نیازمند به کمک صدقه‌ای یا همان طرح حمایتی معیشتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، می‌باشند.

۲

تیتراول:

«حاشیه‌ای» بر «یک متن»

در چهار گوشه جهان،

از خاورمیانه تا آمریکای لاتین

«آتش خیزش‌های فقرستیزانه و عدالت خواهانه»

شعله‌ور شده‌اند

به اطلاع «مخاطبین آشنای نشر مستضعفین» ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌رسانیم، نظر به اینکه به علت فوریت «طرح کامل» سرمقاله، تیتراول و مقاله مربوط به جنبش‌های منطقه امکان ادامه مقالات دنباله‌دار شماره قبلی نشر مستضعفین در «شماره ۱۲۵» وجود ندارد، ضمن پوزش از محضرتان به استحضار می‌رسانیم که از «شماره ۱۲۶» نشر مستضعفین ادامه مقالات دنباله‌دار «شماره ۱۲۴» دنبال می‌شود.

آلارم یا آژیر خطر رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای (در خصوص این خیزش عظیم ففرستیزانه جامعه بزرگ ایران) از فردای آن روز (روز شنبه مورخ ۱۳۹۸/۰۸/۲۵) زمانی به صدا درآمد که دستگاه‌های چند لایه‌ای امنیتی و سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (علیرغم تحلیل قبلی اتاق فکر این رژیم) به یک باره احساس خطر کردند که (برعکس خیزش دی‌ماه ۹۶ و جنبش سبز ۸۸) دو طبقه متوسط شهری و کار و زحمت (همان پائینی‌های جامعه ایران) برای اولین بار (پس از جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ که در آن جنبش، دو طبقه متوسط شهری و کار و زحمت جامعه ایران به همبستگی میدانی رسیدند) در این «خیزش ففرستیزانه و عدالت‌خواهانه» دست در دست هم شرکت کردند؛ و همین احساس خطر بود که باعث گردید تا خامنه‌ای در روز یکشنبه مورخ ۱۳۹۸/۰۸/۲۶ تحت عنوان سخنرانی درس خارج خود، برعکس ۳۰ سال گذشته عمر رهبری‌اش، مستقیم به میدان بیاید و به صورت شش‌دانگ از «پروژه افزایش قیمت بنزین حمایت نماید.»

البته این حمایت خامنه‌ای از پروژه افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین، درست در زمانی اعلام شد که مجلس رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در جلسه غیر علنی تلاش می‌کردند تا توسط طرح سه فوریتی (جهت بسترسازی انتخابات مجلس یازدهم در اسفند ماه ۹۸) کل پروژه افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین را کان لم یکن سازند که البته با اعلام سخنرانی خامنه‌ای (در آن جلسه غیر علنی مجلس) نمایندگان مجلس رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به اتفاق مجبور شدند تا ماست‌های خود را در برابر خامنه‌ای کیسه کنند. هر چند که علی مطهری نایب رئیس مجلس، در مصاحبه روز شنبه خود، مواضع جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان نسبت به غیر قانونی بودن این پروژه اعلام کرده بود.

باری، آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم، تمامی دعاهای حزب پادگانی خامنه‌ای و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این رابطه برای آمین بود و آمین رژیم در این شرایط «ایجاد شکاف بین دو طبقه متوسط شهری و کار و زحمت جامعه ایران است» چرا که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر اساس تجربه‌ای

که از جنبش ضد استبدادی جامعه ایران در سال ۵۷ بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی به دست آورده بود، «رمز استمرار حیات خودش را در ایجاد شکاف بین دو طبقه متوسط شهری و طبقه کار و زحمت جامعه بزرگ ایران تعریف می‌کند» و اتاق فکر این رژیم در طول ۴۰ سال گذشته بر این باور بوده و هستند که تا زمانیکه «بین دو طبقه متوسط شهری و کار و زحمت ایران شکاف وجود داشته باشد و هر کدام از این دو طبقه بخواهند جدای از همدیگر به میدان بیایند، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، فاقد آلترناتیو اجتماعی می‌باشد» و این رژیم (آنچنانکه هم در سرکوب جنبش سبز ۸۸ طبقه متوسط شهری و هم در سرکوب خیزش دی‌ماه ۹۶ پائینی‌های جامعه ایران نشان داده است) توان سرکوب همه جانبه آنها را دارد.

مع الوصف، در چارچوب رویکرد اتاق فکر و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای، شیشه عمر این رژیم تنها در پیوند مبارزه میدانی ففرستیزانه و آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه دو طبقه متوسط شهری و کار و زحمت جامعه بزرگ ایران نهفته است؛ و این همان موضوعی است که در این «خیزش به صورت خود به خودی و خودجوش و غیر برنامه‌ریزی شده قبلی، در عرصه میدانی در حال تکوین و اعتلا می‌باشد» و تنها رمز موفقیت این خیزش در گرو تحقق این همبستگی می‌باشد.

پر پیداست که در صورت «عدم تحقق این همبستگی بین دو طبقه متوسط شهری و کار و زحمت، این خیزش ففرستیزانه هم مانند خیزش دی‌ماه ۹۶ و جنبش ۸۸ شکست می‌خورد؛ و سرکوب همه جانبه می‌شود و تنها دستاوردش ایجاد فضای امنیتی برای جنبش‌های مطالباتی خواهد بود.» بدین خاطر تا اینجا در خصوص پروژه افزایش قیمت ۳۰۰ درصدی بنزین رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که:

اولاً برای اولین بار این رژیم خارج از دخالت و اطلاع مجلس و شورای نگهبان و شورای تشخیص مصلحت نظام، «موضوع افزایش قیمت بنزین به صورت مشکل فوری جهت دور زدن تحریم‌ها» (با نادیده گرفتن موقت قوانین در شورای عالی



هماهنگی اقتصادی سران قوا تحت مدیریت مستقیم خود خامنه‌ای) مطرح کرده است.

ثانیاً جهت مقابله با خیزش‌های مردمی (که از قبل توسط اتاق فکر حزب پادگانی خامنه‌ای پیش‌بینی شده بود) اجرای این پروژه تا روز جمعه مورخ ۱۳۹۸/۰۸/۲۴ تماماً صورت سگرت و مخفی داشته است؛ و تا لحظه اعلام موضوع، حتی نمایندگان مجلس رژیم مطلقه فقهاتی هم از موضوع و زمان انجام آن اطلاع نداشته‌اند؛ و همین مخفی بودن مراحل اولیه تکوین این پروژه باعث گردید تا موضوع در روز جمعه به صورت یک شوک بزرگ بر دو طبقه متوسط شهری و طبقه کار و زحمت جامعه بزرگ ایران مادیت پیدا کند.

البته واکنش‌های اولیه از طبقه متوسط شهری (به خصوص در دو شهر تهران و اهواز از همان روز اول یعنی روز جمعه مورخ ۱۳۹۸/۰۸/۲۴) آغاز شد و در روز شنبه مورخ ۲۵/۰۸/۱۳۹۸ بود که این «واکنش‌های اعتراضی و آکسیونی و گاه‌آنتاگونیستی مردمی، صورت فراگیر پیدا کرد و باعث گردید تا از طبقه متوسط شهری به سمت طبقه پائینی‌های جامعه ایران و حتی حاشیه تولید گسترش پیدا کند؛ و ورود علنی و بی‌پرده خامنه‌ای به عرصه میدانی این پروژه سنتز همین گسترش حرکت اعتراضی از طبقه متوسط شهری به پائینی‌های جامعه بزرگ ایران بود.»

ثالثاً از همان آغاز اعلام پروژه افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین آزاد توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، طبق برنامه‌ریزی قبلی حزب پادگانی خامنه‌ای، رژیم در چارچوب یک سلسله «برنامه‌ریزی حمایت صدقه‌ای و صوری و تبلیغاتی و نرم‌افزاری» تلاش کرد تا بین دو طبقه بزرگ متوسط شهری و طبقه کار و زحمت شکاف ایجاد نمایند. البته اشتباه اتاق فکر رژیم مطلقه فقهاتی در این رابطه این می‌باشد که آنها در چارچوب خیزش دی‌ماه ۹۶ جامعه ایران و خیزش‌های جاری کشور عراق و لبنان فکر می‌کردند که آبشخور و منبع قدرت خیزش‌های فقرستیزانه همان ۱۹ میلیون نفر حاشیه‌نشین‌های کلان‌شهرهای ایران می‌باشند، بی‌خبر از اینکه استارت خیزش فقرستیزانه در خصوص پروژه افزایش قیمت بنزین از طبقه متوسط شهری زده

شد و ورود حاشیه‌نشینان به این خیزش از روز شنبه مورخ ۱۳۹۸/۰۸/۲۵ آغاز گردید.

لذا به همین دلیل دستگاه چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای و اتاق فکر رژیم مطلقه فقهاتی در این رابطه آچمز و غافل‌گیر شدند؛ و از اینجا بود که خیزش آبان‌ماه ۹۸ (که از روز جمعه مورخ ۱۳۹۸/۰۸/۲۴ شروع شد) خود یک «پدیده جدید در عرصه خیزش‌ها (نه جنبش‌های مطالباتی سه مؤلفه‌ای مدنی و صنفی و سیاسی) می‌باشد» چراکه برعکس گذشته (به خصوص در جریان جنبش سبز ۸۸) که طبقه متوسط شهری (جدای از طبقه کار و زحمت) پیوسته در عرصه حرکت آزادی‌خواهانه و استبدادستیزانه مبارزه می‌کرد، در جریان خیزش آبان‌ماه ۹۸ با تغییر رویه گذشته، علمدار مبارزه فقرستیزانه و عدالت‌خواهانه در برابر موضوع افزایش قیمت بنزین شدند. البته در این رابطه باید عنایت داشته باشیم که طبقه متوسط شهری ایران مانند طبقه کارگر ایران صورت طیفی و لایه‌ای دارند و در این رابطه است که «بخش مرفه طبقه متوسط شهری ایران هنوز هم مدافع رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشند و هنوز هم پروژه اصلاحات از کانال جناح درونی حکومت و از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای، توسط این لایه مرفه طبقه متوسط شهری حمایت می‌شود.»

پر واضح است که «لایه مرفه طبقه متوسط شهری واکنشی اعتراضی در خصوص پروژه افزایش قیمت بنزین نداشته باشد» چرا که از همان ساعات اولیه روز جمعه، این افزایش قیمت به صورت اگراندیسمان شده، با تزریق به کالاها و خدمات خود، به توده‌های پائینی جامعه بزرگ ایران انتقال دادند؛ و البته این لایه مرفه طبقه متوسط شهری که از فردای انقلاب ۵۷ در جامعه ایران تکوین و رشد پیدا کرده‌اند (و طبق اعلام عزت سحابی رئیس سازمان برنامه بودجه سال ۵۸ رژیم، تنها در طول شش ماه اول سال ۵۸، سودی که این لایه توانست در عرصه اقتصاد بحران‌زده سرمایه‌داری ایران حاصل نماید بیش از دو برابر سودی می‌باشد که در طول ۵۰ سال عمر رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی حاصل کرده بودند) در طول ۴۰ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، پیوسته



در عرصه فضای بحرانی و آشفته بازار سرمایه‌داری حاکم، طبقه پائینی جامعه ایران را غارت کرده است؛ و اشتهای سیرناپذیر سود خود را تأمین کرده است، بنابراین اگر طبقه متوسط شهری ایران را به سه لایه مرفه و نیمه مرفه و غیر مرفه تقسیم نمایم، لایه مرفه طبقه متوسط شهری ایران، در این شرایط از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دفاع می‌کنند؛ و تلاش می‌کنند تا در انتخابات مجلس یازدهم در اسفند ماه ۹۸ با مشارکت همه جانبه در این انتخابات تحت هژمونی همان جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی (سیدمحمد خاتمی - شیخ مهدی کروبی) اصلاحات مورد نظر خودشان را (از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای) دنبال نمایند، اما برعکس لایه مرفه طبقه متوسط شهری، دو لایه نیمه مرفه و غیر مرفه طبقه متوسط شهری در این شرایط با عبور از رویکرد به اصطلاح اصلاح‌طلبانه (از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی و توسط جناح‌های حکومتی درون قدرت) با شعار: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا» حرکتی به سمت جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین پیدا کرده‌اند که البته این سمت‌گیری دو لایه‌ای نیمه مرفه و غیر مرفه طبقه متوسط شهری ایران، به سمت جنبش‌های خودبنیاد، در مرحله پسا انتخابات اردیبهشت ۹۶ و از تابستان ۹۶ توسط جنبش مالباختگان و جنبش کامیونداران شروع شده است.

یادمان باشد که این دو جنبش (جنبش مالباختگان و جنبش کامیونداران) سر سلسله جنبان جنبش خودبنیاد سه مؤلفه‌ای صنفی و سیاسی و مدنی جامعه ایران در فرایند جدید بوده‌اند؛ و در ادامه پیوند این دو لایه نیمه مرفه و غیر مرفه طبقه متوسط شهری بود که در فرایند جدید، جنبش سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی از جنبش زنان تا جنبش معلمان و جنبش بازنشستگان و جنبش کارگران جامعه ایران توانستند در فرایند پسا انتخابات اردیبهشت ۹۶ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم روندی رو به اعتلای پیدا کنند؛ و از همه مهمتر اینکه «ظهور رو به اعتلای این جنبش‌ها در فرایند پسا انتخابات اردیبهشت ۹۶ باعث گردید تا فرایند خیزش‌های (فقرستیزانه، متمیزه، بی‌سر، بی‌برنامه و

بی‌گفتمان حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران که بسترساز امنیتی کردن فضای جامعه برای حرکت جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمان‌گر و خودرهبر و خودرهائی و مستقل و دینامیک و دموکراتیک تکوین یافته از پائین می‌شود و همچنین باعث ظهور هیولای پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر می‌شود) از فرایند خیزشی (تمیزه و بی‌سر و پراکنده و آنتاگونیستی) وارد فرایند جنبشی (خودبنیاد و خودرهبر و خودسازمان‌گر مستقل تکوین یافته از پائین) بشوند.»

بر این مطلب بیافزائیم که وقوع خیزش دی‌ماه ۹۶ در بیش از صد شهر کشور (که آبشخور اولیه آن حاشیه‌نشینان شهر مشهد با تحریک گروه علم‌الهدی بر علیه دولت روحانی و انتقام‌گیری شکست دامادش ابراهیم رئیسی در انتخابات اردیبهشت ۹۶ بود) در این عرصه یک استثنا بود، چراکه در خیزش دی‌ماه ۹۶ دو لایه نیمه مرفه و غیر مرفه طبقه متوسط شهری شرکت نکردند و بافت خیزش دی‌ماه ۹۶ (در غیبت دو طبقه متوسط شهری و طبقه کار و زحمت) «یکدست حاشیه‌نشین ۱۹ میلیون نفری جامعه بزرگ ایران بودند» و به همین دلیل بود که «خیزش دی‌ماه ۹۶ نتوانست فونکسیون مثبتی در عرصه روند روبه اعتلای جنبش‌های خودبنیاد (که از تابستان ۹۶ تحت رهبری دو جنبش مالباختگان و کامیونداران پیدا کرده بودند) داشته باشند؛ و حتی تا بهار ۹۷ که جنبش خودبنیاد کامیونداران دوباره توانستند، روندی اعتلایی و رو به جلو به خود و جنبش‌های خودبنیاد ببخشند، جنبش‌های خودبنیاد سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی در فرایند پسا خیزش دی‌ماه ۹۶ به خاطر امنیتی شدن فضا، روندی افولی پیدا کرده بودند، به عبارت دیگر آنچه که باعث گردید تا در فرایند پسا خیزش دی‌ماه ۹۶ جنبش‌های خودبنیاد فرایندی اعتلایی و رو به جلو پیدا کنند، یکی پیوند جنبش دانشجویی (و به خصوص جنبش دانشجویی دانشگاه تهران) در روزهای واپسین خیزش دی‌ماه ۹۶ به این خیزش بود (که با شعار: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا»، توسط جنبش دانشجویی دانشگاه تهران در واپسین روزهای خیزش دی‌ماه ۹۶ این خیزش فاقد گفتمان و فاقد شعار و فاقد سازماندهی و فاقد رهبر و فاقد برنامه و متمیزه، توانست توسط این شعار



جنبش دانشجویی دانشگاه تهران دارای «شعار و گفتمان گذار از گفتمان مسلط اصلاح‌طلبان درون حکومتی بشود» دیگر اعتلای جنبش کامیونداران در بهار سال ۹۷ بود که باعث گردید تا جنبش‌های خودبنیاد سه مؤلفه‌ای مدنی و صنفی و سیاسی وارد فرایند جدیدی بشود.

باری، در این رابطه بود که اتاق فکر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از روز شنبه مورخ ۹۸/۰۸/۲۵ (پس از ورود دو لایه نیمه مرفه و غیر مرفه به خیزش فقرستیزانه و عدالت‌خواهانه مبارزه با پروژه افزایش قیمت بنزین رژیم مطلقه فقهاتی) تمام تلاش نرم‌افزاری و سخت‌ابزاری خود را در راستای ایجاد شکاف بین طبقه متوسط شهری و پائینی جامعه ایران به کار گرفت، «پرداخت یارانه حمایتی تحت عنوان مبالغ یارانه بنزینی به ازای هر نفر ۵۵۰۰۰ ریال از ۱۳۹۸/۰۸/۲۸ به بخش پائینی جامعه نگون‌بخت ایران و وعده پرداخت بعدی به لایه‌های کار و زحمت جامعه ایران مهمترین ترفند رژیم مطلقه فقهاتی در ایجاد شکاف بین طبقه متوسط شهری و پائینی‌های جامعه و سرکوب کردن نرم‌افزاری خیزش آبان‌ماه ۹۸ است.»

فراموش نکنیم که در چارچوب همین ترفند رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود که محمدباقر نوبخت رئیس سازمان برنامه بودجه در روز اول اعلام قیمت جدید بنزین یعنی روز جمعه مورخ ۱۳۹۸/۰۸/۲۴ در برنامه‌ای از پیش تعیین شده با حضور در صدا و سیمای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اعلام کرد که: «همه منابع حاصل از اصلاح قیمت بنزین عیناً به مردم برمی‌گردد؛ و در اجرای طرح حمایت معیشتی برای بیش از ۶۰ میلیون نفر به خانوارهای تک نفره ۵۵ هزار تومان و دو نفره ۱۰۳ هزار تومان و سه نفره ۱۳۸ هزار تومان و چهار نفره ۱۷۲ هزار تومان و پنج نفره و بیشتر ۲۰۵ هزار تومان پرداخت می‌شود و نخستین مرحله واریزی طرح حمایت معیشتی حداکثر تا روز آینده انجام خواهد شد» (روزنامه اطلاعات - شنبه - ۹۸/۰۸/۲۵ - ص ۴).

آنچه از این ترفند رژیم مطلقه فقهاتی در خصوص مقابله با حرکت‌های اعتراضی علیه افزایش قیمت بنزین قابل فهم است اینکه:

اولاً هدف رژیم توسط این ترفند مقابله نرم‌افزاری با حرکت‌های اعتراضی می‌باشد و اصلاً و ابداً رژیم در این شرایط (که به سمت سونامی کسری بودجه سال ۹۸ پیش می‌رود و طبق گفته روحانی از ۴۵۰ هزار میلیارد تومان هزینه دولت در سال ۹۸ تنها ۱۵۰ هزار میلیارد تومان آن حاصل شده است و ۳۰۰ هزار میلیارد تومان آن به طرف سونامی کسری بودجه سال ۹۸ می‌رود که خود بسترساز ظهور سونامی تورم و در ادامه آن رکود و افزایش فقر و فلاکت برای جامعه ایران می‌باشد) به دنبال حمایت صدقه‌ای از مردم ایران از بالا نمی‌باشد.

ثانیاً آنچه‌آنکه در گفته فوق نوبخت مشهود است، از جمعیت ۸۳ میلیون نفری امروز جامعه ایران، جمعیت امروز ایران به دو بخش ۶۰ میلیون نفری و ۲۳ میلیون نفری تقسیم می‌شوند که طبق گفته نوبخت هدف از این پروژه، گرفتن پول توسط افزایش قیمت بنزین از ۲۳ میلیون نفر و پرداختند به ۶۰ میلیون می‌باشد. سوالی که در این رابطه مطرح می‌شود اینکه طبق این آمار دولت ۷۳ درصد جمعیت ایران زیر خط فقر و خط بقا هستند و برای ادامه زندگی خود نیازمند به صدقه دولتی می‌باشند و تنها ۲۷ درصد جمعیت ایران در این شرایط می‌توانند بدون صدقه دولت زندگی کنند.

ثالثاً جمعیت ۲۳ میلیونی که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این پروژه از آنها به عنوان «گروه اجتماعی برخوردار یاد می‌کند» و معتقد است که این گروه اجتماعی در جامعه ایران می‌توانند بدون کمک‌های معیشتی زندگی کنند، بدون تردید شامل همان لایه مرفه طبقه متوسط شهری نیز می‌شوند، چراکه در جامعه‌ای که جمعیت کارگران آن ۱۳ میلیون نفر می‌باشد و جمعیت حاشیه‌نشین‌های آن ۱۹ میلیون نفر می‌باشد، هرگز طبقه بورژوازی آن نمی‌تواند ۲۳ میلیون نفر باشند. البته نکته‌ای که اتاق فکر رژیم در خصوص موضوع افزایش قیمت بنزین و خیزش اعتراضی آن نتوانستند از قبل تحلیل مشخصی داشته باشند، اینکه افزایش قیمت بنزین در اقتصاد و جامعه ایران غیر از افزایش قیمت بنزین در اروپا و آمریکا می‌باشد چرا که اقتصاد ایران آنچه‌آنکه بهزاد نبوی هم می‌گوید: «یک اقتصادی است



که در طول ۴۰ سال گذشته بر پایه شلنگ نفت تعریف شده است» و از آنجائیکه نفت در اقتصاد ایران در طول ۴۰ سال گذشته یک درآمد رانتی بوده است و تماماً در اختیار حاکمیت بوده است، در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا توسط این سرمایه رانتی و حکومتی، «رژیم حاکم به نفت و سرمایه نفتی به عنوان منبع قدرت حاکمیت خود نگاه کند نه سرمایه مردم نگون بخت ایران.»

لذا از همان بدو تکوین رژیم حاکم و از همان زمانیکه خمینی در بهشت زهرا وعده آب و برق و غیره مجانی به مردم ایران داد، «نطفه هیولای پوپولیسم در جامعه ایران بسته شد» همان هیولای پوپولیستی که بعداً پس از کسب قدرت سیاسی گفت: «اگر همه مردم ایران بگویند آری، اما اسلام (مقصود خودش بود) بگوید نه آن درست است.» همان هیولائی که پس از کسب قدرت سیاسی گفت: «اقتصاد مال خرها است و ما برای خربزه انقلاب نکرده ایم.» همان هیولائی که گفت: «با آمدن ما بر سر قدرت نه تنها دنیای مردم ایران را تأمین می‌کنیم بلکه مهمتر از آن آخرت مردم ایران را هم تضمین خواهیم کرد.»

یادمان باشد که هیولای پوپولیسم دولت نهم احمدی‌نژاد بازتولید همان هیولای پوپولیسم فوق بود، نه چیز دیگری و البته در طول ۴۰ سال گذشته تمامی دولت‌های رژیم مطلقه فقهاتی از دولت میرحسین موسوی تا دولت هاشمی رفسنجانی و دولت سیدمحمد خاتمی و احمدی‌نژاد و روحانی رویکرد پوپولیستی داشته‌اند. تنها تفاوت آنها در شدت و ضعف در پوپولیسم بوده است نه در بود و نبود پوپولیسم و باز هم تاکید می‌کنیم که آبشخور همه رویکردهای پوپولیستی دولت‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۰ سال گذشته ریشه در رویکرد پوپولیستی خود خمینی داشته است؛ و صد البته علت گرایش خمینی و دولت‌های پسا او به پوپولیسم به خاطر این بوده است که خمینی در راستای کسب قدرت سیاسی اصلاً دارای برنامه سیاسی قبلی و یا تئوری سیاسی نبوده است و نظریه ولایت فقیه او یک نظریه فقهی کلامی است نه نظریه سیاسی اقتصادی و اجتماعی.

به همین دلیل بود که برای خمینی در فرایند پسا خیزش ۱۵ خرداد ۴۲ «کسب قدرت سیاسی از هر طریق ممکن بود، نه کسب قدرت سیاسی بر پایه برنامه مشخص سیاسی اقتصادی و یا اجتماعی» و لذا به همین دلیل بود که «خمینی برای بسیج مردم و گروه‌های سیاسی در راستای رسیدن به هدف قدرت سیاسی راهی جز پوپولیسم وجود نداشت» همچنین در همین رابطه بود که «رویکرد پوپولیسم همراه با پراگماتیست برای خمینی هم تئوری بود و هم برنامه و هم نردبان صعود به قدرت سیاسی» و اصلاً و ابداً رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۰ سال گذشته حتی برای یک روز هم نتوانسته است بدون پوپولیسم و پراگماتیست بر این مملکت حکمروائی کنند.

باری در چارچوب فهم جایگاه پوپولیسم و پراگماتیست در عرصه نظر و عمل رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۰ سال گذشته است که ما می‌توانیم به پیوند پوپولیسم و سرمایه‌های رانتی نفتی مردم نگون بخت ایران در این کشور عنایت پیدا کنیم. بر این مطلب بیافزائیم که بدون تردید سرمایه‌های نفتی رانتی دولتی در کشورهای پیرامونی، ریشه اصلی ظهور پوپولیسم در این کشورها می‌باشد و داوری ما در اینجا بر این امر قرار دارد که تمامی حکومت‌های کشورهای نفت‌خیز پیرامونی بر اسب سرکش پوپولیسم سوار می‌باشند و توسط سرمایه‌های نفتی - رانتی حکومتی توانسته‌اند رویکرد پوپولیستی خود را در جامعه تحت حاکمیت خود نهادینه نمایند؛ و بدون تردید هر روز که این سرمایه‌های رانتی نفتی حکومتی از اینها گرفته بشود، عمود خیمه رویکرد پوپولیستی آنها فرو خواهد ریخت؛ و البته از همه مهمتر اینکه هر گونه نوسان در عرصه قیمت و عرضه نفت در این کشورها در پله اول منتقل به خود حاکمیت می‌شود و حاکمیت را تحت تأثیر مستقیم قرار می‌دهد.

در این رابطه است که موضوع افزایش قیمت بنزین در این شرایط باعث لرزه و پس‌لرزه هم در حاکمیت و هم در جامعه ایران می‌شود؛ که البته لرزه و پس‌لرزه بیشتر مشمول حاکمیت شده است تا جامعه ایران، چرا که فراموش نکنیم که شرایط فعلی «دوران پیشا انتخابات مجلس یازدهم



می‌باشد» که با توجه به جایگاه مجلس در عرصه نهادینه کردن قدرت در چارچوب رقابت دو جناح درونی حکومت، می‌توانیم به اهمیت انتخابات مجلس یازدهم عنایت پیدا کنیم. لذا به همین دلیل از فردای افزایش قیمت بنزین (روز شنبه ۲۵/۰۸/۱۳۹۸) حتی پیش از اعتلای خیزش‌های اعتراضی گروه‌های اجتماعی جامعه ایران، گاز گرفتن و نبرد اسب‌های درشکه با یکدیگر در سربالائی‌های قدرت در بستر مبارزه انتخاباتی مجلس یازدهم، در این فرایند رشد کرد و در همین رابطه بود که در طول چند روز گذشته هر کدام از این جریان‌های درونی قدرت تلاش کردن که از آب گل‌آلود حاصل از افزایش قیمت بنزین، ماهی مورد دلخواه خود را شکار نمایند؛ و از نمد افتاده کلاهی برای خود بدوزند.

مع الوصف در این مدت مجلس دهم رژیم مطلقه فقهاتی بیشتر از دیگر نهادهای حاکمیت کاسه از آش داغ‌تر شده بودند. بطوریکه در روزهای ۲۵ و ۲۶ آبان‌ماه جاری شاهد بودیم که ابتدا گروهی از افراد مجلس تصمیم گرفتند که با طرح سه فوریتی موضوع افزایش قیمت بنزین را کن لم یکن اعلام کنند و دسته‌ای دیگر که علی‌مطهری در رأس آنها بود کل تصمیم‌گیری سران سه قوه در این رابطه غیر قانونی اعلام کرد و ادعا کرد که این کار باید با مجوز مجلس و شورای نگهبان انجام بگیرد؛ و دسته‌ای دیگر تلاش کردند تا با جداسازی خامنه‌ای و ابراهیم رئیسی از این تصمیم‌گیری (مانند شروع خیزش دی‌ماه ۹۶ در مشهد توسط علم‌الهدی) سمتگیری این خیزش را به سمت دولت روحانی و جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب روانه کنند؛ و البته در جلسه غیر علنی روز یکشنبه ۲۶/۰۸/۱۳۹۸ که جریان دوگانه قدرت تصمیم داشتند که پروژه افزایش قیمت بنزین را به نحوی سترون و عقیم کنند تا شرایط برای حضور مردم در انتخابات مجلس یازدهم در اسفند ماه، در حمایت و انتخاب آنها فراهم گردد؛ که با ورود خامنه‌ای به گود همه چیز تغییر کرد، چراکه او در سخنرانی خود منهای اینکه به صورت مستقیم از این پروژه حمایت کرد، مخالفین این پروژه را در دو دسته سلطنت‌طلبان و مجاهدین خلق تعریف کرد؛ و گروه‌های اجتماعی اعتراض‌کننده به این پروژه را اشرار نامید. در نتیجه این امر باعث گردید تا:

اولاً با این موضع‌گیری خامنه‌ای، مجلس در جلسه غیر علنی روز یکشنبه ۲۶/۰۸/۱۳۹۸ که تصمیم به کن لم یکن کردن این پروژه داشتند، ماست‌های خود را کیسه کردند و به حمایت از این پروژه پرداختند.

ثانیاً در این سخنرانی برای اولین بار خامنه‌ای ضمن ادعای عدم صلاحیت خودش در اظهار نظر در خصوص افزایش قیمت بنزین، موضوع تصمیم‌گیری افزایش قیمت بنزین متعلق به سران سه قوه دانست نه دولت و برعکس علی‌مطهری تصمیم سران سه قوه را قانونی دانست.

ثالثاً با اشرار خواندن مخالفین این پروژه، آب پاکی بر روی دستان تمامی جریان‌های داخلی حکومت ریخت که در دو روز ۲۴ و ۲۵ آبان‌ماه، برای دوختن کلاهی از نمد افتاده برای خود، این پروژه را به چالش کشیده بودند. سؤال مهمی که در این رابطه و در اینجا قابل طرح می‌باشد اینکه چرا خامنه‌ای این پروژه را پروژه حکومتی اعلام کرد نه (مانند پروژه برجام) پروژه دولتی؟ در صورتی که همین خامنه‌ای حتی پروژه برجام که توسط خودش از آغاز تا پایان معماری شده بود، حاضر نشد که به صورت شفاف و آشکارا از آن پروژه حمایت نماید و در اواخر مانند اپوزیسیون آن را نقد می‌کرد و آن را پروژه دولتی می‌دانست نه پروژه حکومتی.

در پاسخ به این سؤال نخست باید عنایت داشته باشیم که خود خامنه‌ای معمار این پروژه بوده است و خود خامنه‌ای در معماری این پروژه با حواله دادن به سران سه قوه، آگاهانه مجلس و شورای نگهبان و حتی شورای تشخیص مصلحت نظام را از گردونه تصمیم‌گیری خارج کرده بود؛ و خود خامنه‌ای می‌خواسته با حواله دادن تصمیم‌گیری به سران سه قوه، حمایت خودش از این پروژه به صورت دو فاکتور درآورد تا در صورت شکست این پروژه مانند پروژه برجام، به صورت مخالف ظاهر بشود و البته به این ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که اگر خامنه‌ای به حمایت مستقیم از این پروژه نمی‌پرداخت صد در صد این پروژه باعث انزوا و شکست روحانی و جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی می‌شد؛ و اما در پاسخ به سؤال فوق باید بگوئیم که خامنه‌ای توسط این پروژه همزمان چند هدف را دنبال



می‌نماید.

هدف اول اینکه خامنه‌ای توسط این پروژه، می‌خواهد فشار تحریم‌های اقتصادی امپریالیسم آمریکا را به جامعه و مردم ایران منتقل نماید.

هدف دوم خامنه‌ای از این پروژه این است که با پر کردن کسری بوده ۳۵۰ هزار میلیارد تومانی سال ۹۸ دولت روحانی (که در این شرایط که ۸ ماه از عمر بودجه ۹۸ دولت روحانی می‌گذرد دولت روحانی حتی توان تخصیص اعتبارات نهادهای دولتی در راستای پرداخت حقوق پرسنل دولت هم ندارد) جلو سونامی تورم و رکود حاصل آن را بگیرد.

هدف سوم خامنه‌ای از این پروژه بالا بردن کمک‌های صدقه‌ای و حمایتی به بخش حاشیه‌نشین تولید جامعه ایران است که در این شرایط مانند انبار باروت در فقر استخوان‌سوز امروز جامعه ایران آماده انفجار هستند و در چارچوب اقتصاد تورم رکودی موجود راهی جز شورش و خیزش برای آنها باقی نگذاشته است. پر واضح است که خود همین انبار باروت حاشیه تولید حداقل خطری که برای خامنه‌ای دارد بازتولید پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر احمدی‌نژادی است که در این شرایط نوک پیکان حمله خودش را حتی به سمت خود خامنه‌ای هم نشانه گرفته است. یادمان باشد که هراس خامنه‌ای در این رابطه مولود خیزش حاشیه تولید عراق و لبنان می‌باشد که در این شرایط موجودیت دو حکومت عراق و لبنان را به چالش کشیده‌اند.

هدف چهارم خامنه‌ای از این پروژه تأمین هزینه‌های چهار جنگ نیابتی در لبنان و سوریه و عراق و یمن می‌باشد که به علت ته دیگ خوردن کفگیر دلارهای نفتی، برای تأمین هزینه‌های مربوطه راهی جز این برای او باقی نگذاشته است.

بدین ترتیب است که با حمایت علنی خامنه‌ای از این پروژه از تاریخ یکشنبه ۱۳۹۸/۰۸/۲۶ این پروژه یک پروژه حکومتی شده است که حمایت از آن وظیفه تمامی جناح‌های درونی قدرت می‌باشد و هر گونه به چالش کشیدن این پروژه توسط جناح‌های درونی حکومت در عرصه مبارزه تبلیغاتی انتخابات مجلس یازدهم به معنای خروج از دایره خودی

و حکومتی می‌باشد؛ بنابراین این همه باعث می‌گردد تا عقب‌نشینی رژیم از این پروژه غیر ممکن به نظر برسد؛ و حزب پادگانی خامنه‌ای و دستگاه چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی مصمم‌اند که همه جانبه از این پروژه حمایت کنند، چراکه «انجام این پروژه در برابر بود و نبود نظام و حکومت تعریف می‌کنند، نه بود و نبود دولت.»

سؤال دومی که در این رابطه قابل طرح است اینکه عدم عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی از پروژه افزایش قیمت بنزین در این شرایط آیا باعث بازتولید و اعتلای خیزش‌های همه جانبه می‌شود یا اینکه شرایط برای سرکوب همه جانبه آنها مانند دی‌ماه ۹۶ و حتی شدیدتر از آن فراهم می‌گردد؟

در پاسخ به این سؤال باید اولاً بگوئیم که بدون تردید حکومتی شدن این پروژه شرایط برای سرکوب نرم‌افزاری و سخت‌افزاری خیزش موجود فراهم می‌باشد؛ اما اینکه تا چه اندازه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌تواند این خیزش‌ها را به صورت نرم‌افزاری و سخت‌افزاری سرکوب نماید انجام و عدم انجام آن در گرو پیوند این خیزش‌ها با جنبش‌های مطالباتی و استحالته حرکت‌های آکسیونی و خشونت‌آمیز و آنتاگونیستی فعلی به جنبش‌های فراگیر اعتصابی تحت هژمونی جنبش کارگری می‌باشد.

پر واضح است که به لحاظ آسیب‌شناسی این خیزش مانند خیزش دی‌ماه ۹۸ بی‌برنامه و بی‌گفتمان و بی‌سازماندهی و بی‌سر می‌باشد و آنچنانکه همین آفات در خیزش دی‌ماه ۹۶ باعث شکست و سرکوب آن خیزش شد، بدون تردید اگر این خیزش هم از این آفات بری نشود، این خیزش هم مانند خیزش دی‌ماه ۹۶ سرکوب می‌گردد، بنابراین تنها راه موفقیت این خیزش پیوند با جنبش‌های مطالباتی و استحالته حرکت‌های آنتاگونیستی آکسونی خیابانی آنها به حرکت‌های اعتصابی سازمان یافته می‌باشد. لذا تنها بدین ترتیب است که «کنش‌گران اصلی این خیزش می‌توانند به سازمان‌گری دست پیدا کنند و حرکت خیزشی خود را به حرکت جنبشی خودسازمان‌گر و خودرهبر تکوین یافته از پائین بدل سازند.» *

پایان



در چهار گوشه جهان، از خاورمیانه تا آمریکای لاتین

«آتش خیزش‌های فقرستیزانه و عدالت خواهانه»

شعله‌ور شده‌اند

نامحدود و کسب سود بیشتر سیری ناپذیر خود و تقسیم باز تقسیم بازارهای جهانی بین قدرت‌های نوظهور امپریالیستی با قدرت‌های امپریالیستی در حال افول و غارت سرمایه‌های ملی کشورهای پیرامونی (توسط این قدرت‌های قدیم و جدید امپریالیستی) و همراه با آن تحمیل سیاست‌های ریاضتی (بر جوامع پیرامونی) توسط نهادهای بین‌المللی سرمایه‌داری مالی جهانی (که در رأس آنها صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی قرار دارند) و تزریق لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری (به عنوان نظام سیاسی و اقتصادی) از بالا، به صورت دستوری و توسط اشغال نظامی و جایگزین کردن به اصطلاح لیبرال دموکراسی توافقی قومی و قبیله‌ای و طائفه‌ای (به جای دموکراسی دموکراتیزه شده و تکوین یافته از پائین در این جوامع پیرامونی) و رقابت قدرت‌های ارتجاعی و هژمونی طلبانه منطقه‌ای می‌باشند.»

مع الوصف، از اینجا است که در تحلیل نهائی (جنگ‌ها و بحران‌ها و خیزش‌ها موجود در چهار گوشه جهان از خاورمیانه تا آمریکای لاتین) برای اینکه گرفتار کلی‌گویی و انتزاع‌گرایی ذهنی نشویم، باید به صورت دیالکتیکی با دو نگاه «اُنّی» (حرکت از پائین در هیرارشی تضادها) و «لَمّی» (حرکت از بالا در هیرارشی تضادها) بحران‌های موجود را آنالیز نمائیم.

اگر این سخن پاپ (رهبر کاتولیک‌های جهان) را باور کنیم که گفته است: «جنگ امروز منطقه خاورمیانه بزرگتر از دو جنگ جهانی می‌باشد» بدون تردید نخستین سوالی که در این رابطه به ذهن می‌رسد اینکه این جنگ عظیم و بزرگ در این فرایند زمانی خاورمیانه معلول و مولود و سنتز چه عواملی می‌باشند؟

در پاسخ به این سؤال فربه است که مجبور می‌شویم به کالبد شکافی طولی و عرضی این جنگ فراگیر و بزرگ بپردازیم. بزرگی می‌گوید: «آنچنانکه سیاست در ادامه اقتصاد می‌باشد، جنگ در ادامه سیاست است» به عبارت دیگر جنگ معلول و مولود انسداد بحران‌های چند وجهی سیاسی و اقتصادی می‌باشد؛ و در این رابطه است که «جنگ‌های امروز خاورمیانه» (در سه مؤلفه جنگ‌های داخلی و جنگ‌های منطقه‌ای و جنگ‌های فرا منطقه‌ای) از شمال و غرب آفریقا تا ترکیه و سوریه، لیبی، سودان، یمن و تا جنوب شرقی آسیا و همراه با آن خیزش‌های فقر و فسادستیزانه پائینی‌های جامعه بر علیه دستگاه‌های سیاسی فاسد حاکم، از ایران تا عراق، لبنان، مصر، سودان تا شیلی، بولیوی، ونزوئلا، اکوادور، برزیل، گواتمالا، هندوراس و آرژانتین، یعنی چهار گوشه جهان از جنگ‌های آمزون تا بیان‌های آفریقا، همه و همه «سنتز انسداد بحران‌های فراگیر سرمایه‌داری جهانی شده در سه عرصه داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی می‌باشند» بنابراین برای کالبد شکافی و آناتومی جنگ‌های فراگیر خاورمیانه (در سه عرصه داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی) لازم است که ابتدا به «کالبد شکافی بحران‌های موجود منطقه عنایت بشود.»

برای نمونه در یک نگاه کلی اگر بحران‌های اقتصادی و سیاسی و نظامی موجود (در سه مؤلفه داخلی و منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای و بین‌المللی آن) در خاورمیانه با «رویکرد دیالکتیکی» و در «پیوند با یکدیگر» مورد تحلیل قرار دهیم، بدون تردید «ریشه مشترک این سه دسته فرا بحران‌های امروز (داخلی و منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و یا بین‌المللی) خاورمیانه، همان بحران‌های نظام سرمایه‌داری، در چارچوب جهانی شدن سرمایه و هژمونی بخش سرمایه‌داری مالی، بر بخش‌های دیگر سرمایه‌داری جهانی شده و تلاش نئولیبرالیسم سرمایه‌داری، جهت دستیابی به انباشت

پر پیداست که «تقدم نگاه لمی بر نگاه انی» جهت تحلیل کنکرت دیالکتیکی، در این عرصه امری ضروری می‌باشد، چراکه با «تقدم نگاه انی بر نگاه لمی» در بستر دیالکتیکی تحلیل‌های مشخص از شرایط مشخص این امر باعث می‌گردد تا در تحلیل و آنالیز بحران‌ها به صورت کنکرت و در پیوند با هم «نتوانیم به ریشه اصلی این بحران‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی که گاه‌ها از بالا تکوین پیدا می‌کنند (و در اینجا همان نظام سرمایه‌داری جهانی و همان جهانی شدن سرمایه‌داری (گلوبال) و همان هژمونی بخش سرمایه‌های مالی بر بخش‌های دیگر سرمایه‌داری و همان رویکرد نئولیبرالیسم اقتصادی و همان جنگ قدرت‌های امپریالیستی در عرصه رقابت برای تقسیم باز تقسیم بازارهای جهانی می‌باشند) دست پیدا کنیم در همان محدوده تضادهای سیاسی و اقتصادی و نظامی داخلی و کشوری و منطقه‌ای محدود بمانیم» به عبارت دیگر مطلق کردن «نگاه انی» در رویکرد دیالکتیکی تحلیل سیاسی و اقتصادی مشخص، باعث محدود کردن موضوع محیط، به محیط پائینی در عرصه دیالکتیکی و مطلق کردن محیط عمودی و نادیده گرفتن محیط بالائی یا افقی می‌شود.

پر واضح است که اولویت «نگاه لمی» بر «نگاه انی» در رویکرد دیالکتیکی، به معنای نادیده گرفتن یا کم بها دادن به تضادهای درونی و داخلی و کشوری و مشخص و کنکرت نیست، بلکه برعکس به معنای آن است که ما در چارچوب فرمول «دستیابی به تحلیل مشخص از شرایط مشخص برای تعیین وظایف مشخص» امروز خودمان، باید تمامی تضادهای موجود در چارچوب جهانی شدن سرمایه و هژمونی سرمایه‌داری مالی و جنگ قدرت‌های امپریالیستی در عرصه رقابت تقسیم باز تقسیم بازارهای جهانی، تبیین نمائیم. یادمان باشد که در این چارچوب «قدرت‌های ارتجاعی منطقه از ترکیه تا رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و عربستان سعودی، هیچکدام قدرت امپریالیستی نیستند و اینها تنها در چارچوب قدرت‌های ارتجاعی هژمونی طلبانه منطقه‌ای برای حل بحران‌های سرمایه‌داری داخل خود قابل تعریف می‌باشند نه بیشتر از آن». بر این مطلب بیافزائیم که در فرایند پسا فروپاشی بلوک شرق و پایان یافتن دوران جهان دو قطبی یا دنیای دو اردوگاهی و ظهور قدرت‌های جدید امپریالیستی (در کنار قدرت‌های امپریالیستی رو به افول قبلی) دیگر در عرصه‌های منطقه‌ای و کشوری، ما

مانند گذشته با رژیم‌ها یا قدرت‌های سیاسی «به عنوان سگ زنجیری آمریکا و انگلیس و فرانسه و روسیه و چین و غیره روبرو نیستیم» چراکه هر کدام از این قدرت‌های ارتجاعی منطقه‌ای و کشوری در هر حد وابستگی که باشند، در عرصه رقابت قدرت‌های متعدد امپریالیستی دارای اختیار نسبی می‌باشند.

برای نمونه شاهد بودیم که در جریان جنگ بین اردوغان و روژاوا، برای اولین بار در یک منطقه کوچک دو توافق مختلف بین دو قدرت جهانی سرمایه‌داری یعنی آمریکا و روسیه با اردوغان بسته شد. باری، بدین ترتیب است که در کالبد شکافی بحران‌های سیاسی و نظامی منطقه خاورمیانه در این شرایط تند پیچ و خودویژه می‌توانیم داوری کنیم که بحران‌های سیاسی قدرت‌های بین‌المللی و در رأس آنها دو ابر قدرت نظامی امپریالیسم آمریکا و روسیه در رأس قرار دارند، چرا که بعد از یک ربع قرن پسا فروپاشی شوروی در این زمان (در منطقه خاورمیانه) این تضاد و جنگ و رقابت دوباره بازتولید شده است، یعنی همان دوران جنگ سرد (دوران پسا دو جنگ بین‌الملل اول و دوم تا دهه آخر قرن بیستم) دوباره بازتولید شده است. یادمان باشد که فوکویاما (در جمع‌بندی‌اش از فروپاشی شوروی در دهه آخر قرن بیستم) معتقد بود که فروپاشی شوروی و رهبری واحد آمریکا و لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری، به عنوان عوامل پایان تاریخ هستند؛ که البته این «فتوای» پایان تاریخ فوکویاما، نتوانست عمر درازی پیدا کند، چراکه بحران جهان سرمایه‌داری در سال‌های ۲۰۰۷ - ۲۰۰۸ و ناتوانی لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری و ناتوانی پروژه نئولیبرالیسم اقتصادی سرمایه‌داری «بطلان پروژه پایان تاریخ فوکویاما را آفتابی ساخت». البته قبل از آن، با شروع قرن بیست و یکم و با حمله نظامی بوش پسر به منطقه خاورمیانه و اشغال نظامی افغانستان و عراق و بعداً حمله نظامی به لیبی و سوریه و غیره و شکست امپریالیسم آمریکا در تجاوزات نظامی به افغانستان و عراق و لیبی و بالاخره سوریه و صرف هزینه بیش از ۷ تریلیون (۷ هزار میلیارد) دلار از جیب مالیات دهندگان آمریکائی، تنها در تجاوز نظامی به افغانستان و عراق توسط امپریالیسم آمریکا در منطقه خاورمیانه، «مؤلفه اول پیش‌بینی فوکویاما هم به چالش کشیده شد»؛ یعنی هژمونی امپریالیسم آمریکا چه در عرصه نظامی و چه در عرصه سیاسی و چه در عرصه اقتصادی به چالش کشیده



شد و روند افول هژمونی امپریالیسم آمریکا مادیت پیدا کرد. فراموش نکنیم که ظهور هیولای ترامپیسم، (پوپولیسم ستیزه‌گر) در انتخابات ۲۰۱۶ آمریکا «سنتز و مولود شکست آمریکا و لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری و نئولیبرالیسم اقتصادی و افول هژمونی آمریکا در عرصه سیاسی و نظامی و اقتصادی می‌باشد» چراکه ترامپیسم در انتخابات ۲۰۱۶ آمریکا توسط شعار: «بازتولید دوران هژمونی منوپل آمریکا بر جهان سرمایه‌داری در عرصه سیاسی و اقتصادی و نظامی و با رویکرد ناسیونالیسم افراطی و مهاجرستیزی و زن‌ستیزانه و حتی نژادپرستانه، همراه با به چالش کشیدن نظام حقوقی بین‌المللی، توانست حتی حمایت پرولتاریای صنعتی آمبورژوازه شده آمریکا را هم حاصل نماید» و در انتخابات سال ۲۰۱۶ آمریکا بشود و وارد کاخ سفید گردد. البته تا این تاریخ تمامی تلاش‌های ترامپیسم برای پایان دادن به دوران افول هژمونی امپریالیسم آمریکا شکست خورده است، چرا که ترامپ در طول سه سال گذشته هم در جنگ اقتصادی با چین و اروپا و حتی کانادا و هم در جنگ سیاسی با روسیه و هم در جنگ اقتصادی، سیاسی با ونزوئلا و کره شمالی و هم در جنگ نظامی در سوریه و هم در پروژه معامله قرن در مبارزه با مردم فلسطین در خاورمیانه و هم در پروژه متلاشی کردن اتحادیه اروپا و برگزیت و هم در پروژه تأمین هزینه ناتوازی جیب و مالیات مردم اروپا و هم در جدا کردن ترکیه (دومین ارتش ناتو) از روسیه و غیره و غیره، شکست خورده است، آنچنانکه به ضرس قاطع در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که در سه سال گذشته عمر دولت ترامپیسم، این دولت حتی در یک آیتیم از سیاست خارجی هم موفق نبوده است؛ و به همین ترتیب است که در شرایط فعلی «پراگماتیسم و روزمرگی و حتی ساعت‌مرگی و تاکتیک‌زدگی (خارج از استراتژی مشخص) رویکرد ترامپ در تعیین سیاست خارجی امپریالیسم آمریکا شده است»؛ و البته همین شکست‌های پی در پی امپریالیسم آمریکا در طول سه سال دوران رئیس‌جمهوری ترامپ باعث گردیده است تا حتی در نظام سیاسی حاکم بر آمریکا هم شکاف ایجاد بشود. بطوریکه دیدیم که نانسی پالسی رئیس مجلس نمایندگان آمریکا، توافق ترامپ با اردوغان در خصوص تجاوز نظامی ارتش ترکیه به منطقه روزاوی سوریه شرم‌آور خواند؛ و البته حتی موضوع استیضاح ترامپ هم می‌توانیم در همین رابطه تحلیل نمائیم.

بدین ترتیب است که در فرایند مبارزه انتخاباتی ۲۰۲۰ آمریکا اختلاف بین جناح‌های سیاسی قدرت و جناح‌های اقتصادی سه مؤلفه‌ای مالی و نظامی و نفتی امپریالیسم آمریکا اوج گرفته است. لذا به همین دلیل است که آنچه در این فرایند برای پیروزی مرحله دوم ترامپ در انتخابات ۲۰۲۰ مهم می‌باشد، وفاداری او به قول و وعده‌های مبارزه انتخاباتی ۲۰۱۶ مبنی بر عدم جنگ جدید و کاهش هزینه‌های نظامی و بازگرداندن سربازان آمریکا به خانه‌هاشان و غیره می‌باشد؛ که در این رابطه است که ترامپ نه تنها حاضر به مذاکره صلح با طالبان در افغانستان شده است و نه تنها حاضر به برکناری بولتون و مذاکره هسته‌ای با کره شمالی و جایگزین کردن تحریم‌های اقتصادی به جای تجاوز نظامی به کشور ایران شده است و نه تنها در جریان حمله حزب پادگانی خامنه‌ای به تاسیسات نفتی آرامکو عربستان سعودی، پشت رژیم ارتجاعی عربستان سعودی را در برابر رژیم مطلقه فقه‌ای ایران خالی کرد، بلکه مهمتر از همه حاضر شد که روزاوا (که با بیش از ۱۱ هزار کشته به عنوان نیروی پیاده نظام ارتش آمریکا، داعش را در منطقه به زانو درآورد و اعتبار شکست داعش را به نام ترامپ و ارتش امپریالیسم به ثبت رسانید) در پای تجاوز نظامی ارتش ترکیه ذبح نماید و ذبح روزاوا (و خالی کردن پشت روزاوا در برابر حمله ارتش ترکیه) وجه المصلحه آشتی با اردوغان قرار بدهد.

مع الوصف، همین امر باعث گردیده است که ترامپ بعد از شکست در عرصه جنگ داخلی سوریه و پیروزی حکومت اسد و روسیه و حزب پادگانی خامنه‌ای در جنگ داخلی سوریه به یک باره تصمیم به خروج از سوریه بگیرد و در این رابطه ۱۵۰۰ سرباز ارتش آمریکا را از منطقه روزاوا خارج کند. هر چند که برعکس ادعای او، ارتش آمریکا این ۱۵۰۰ سرباز را پس از انتقال از روزاوا، در حمایت از رژیم ارتجاعی عربستان سعودی به آن کشور برد. باری، همین خروج نیروی‌های آمریکائی از منطقه روزاوا باعث گردید تا نیروهای دموکراتیک سوریه (همان روزاوا) که تا آن زمان تحت حمایت نیروهای آمریکائی در جنگ با داعش بودند، به یک باره بزرگ‌ترین حامی سیاسی و نظامی و اقتصادی خود را از دست بدهند. قابل ذکر است که نیروهای دموکراتیک سوریه (همان روزاوا) در مرحله جنگ با داعش، اگر مانند فرایند مبارزه با دولت مرکزی اسد و کسب خودمختاری فدراتیو و کنفدراتیو در عرصه استراتژی بر قدرت دینامیک



و دموکراتیک خود تکیه می‌کردند و به جای «همراهی با ارتش امپریالیسم آمریکا، به استراتژی هماهنگی با ارتش آمریکا در جنگ با داعش دست می‌زدند و تمامی تخم مرغ‌های خود را در سبد امپریالیسم آمریکا قرار نمی‌دادند و به صورت نیروی پیاده نظام ارتش آمریکا در جنگ با داعش در نمی‌آمدند و نسبت به حمایت امپریالیسم آمریکا خوش‌بین نمی‌شدند، در فرایند پسا خروج نیروهای نظامی امپریالیسم آمریکا از منطقه روژاوا دچار بن‌بست نمی‌شدند»، بنابراین، همین تکیه یکطرفه روژاوا بر قدرت نظامی آمریکا در سوریه حتی در فرایند پسا شکست داعش باعث شده است تا روژاوا در برابر دشمنان داخلی (دولت مرکزی اسد) و منطقه‌ای (ترکیه و دولت اردوغان) ضربه‌پذیر باشد.

فراموش نکنیم که در این شرایط دولت اردوغان در ترکیه که در جریان جنگ داخلی سوریه شکست خورده است و به جز سه میلیون آواره سوری (به علت دیپلماسی غلطش در حمایت از داعش) برعکس روسیه پوتین و حزب پادگانی خامنه‌ای و حزب الله لبنان و دولت مرکزی اسد نتوانسته است نصیبی از جنگ داخلی سوریه ببرد، در این شرایط پسا شکست داعش تلاش می‌کند تا به موازات خروج نیروی نظامی آمریکا از منطقه کردستان سوریه با حمله نظامی به خاک سوریه (و طبق ادعای خودش اشغال نظامی خاک سوریه) تا عمق ۳۲ کیلومتر، مساحتی حدود ۴۴۴ کیلومتر مربع از خاک سوریه (که همان سرزمین روژاوا می‌باشد) اشغال نماید و با انتقال بیش از سه میلیون آواره سوری به این منطقه به این اهداف خود دست پیدا کند:

الف - با اسکان دادن سه میلیون آواره سوری در این منطقه دیوار حائل بین دو منطقه کردستان ترکیه و کردستان سوریه یا همان نیروهای دموکراتیک و روژاوا ایجاد نماید.

ب - با نزدیک شدن به مناطق نفت‌خیز و منابع گاز کشور سوریه، به تصاحب و غارت منابع نفت و گاز سوریه دست پیدا کند.

ج - توسط کسب فتوحات نظامی در سوریه و یا کردستان سوریه بتواند روپوشی برای جبران شکست در انتخابات شهرداری‌ها و به خصوص شهرداری استانبول توسط حزب رقیب و گسل‌های حزب عدالت و توسعه خود که در مدت کوتاهی دو انشعاب داده است، ایجاد نماید.

لذا در راستای این استراتژی بود که به موازات تصمیم خروج

امپریالیسم آمریکا از کردستان سوریه و در چارچوب چراغ سبز قبلی ترامپ و پوتین و دولت حسن روحانی که در این رابطه به اردوغان داده بودند، ارتش ترکیه به صورت همه جانبه به کردستان سوریه و نیروهای دموکراتیک سوریه یا روژاوا حمله کردند. فراموش نکنیم که ارتش ترکیه به لحاظ پتانسیل و قدرت نظامی، ارتش دوم ناتو پس از آمریکا می‌باشد، بدین خاطر پس از عفین که در مرحله قبلی حمله نظامی ارتش ترکیه، اردوغان توانسته بود با عقب‌نشینی نیروهای دموکراتیک سوریه اشغال نظامی نماید، در این مرحله هم در طول ۵ روز آغازین تجاوز نظامی، دولت اردوغان توانست منطقه‌ای دیگر از کردستان سوریه را اشغال نماید؛ که البته با درخواست روژاوا از دولت مرکزی اسد، جهت حمایت از آنها، ارتش سوریه پس از سال‌ها توانست به صورت مسالمت‌آمیز وارد منطقه خودگردان روژاوا بشود؛ و با تسخیر این مناطق خودگردان روژاوا وارد جنگ با ارتش سوریه بشود. قابل ذکر است که با حضور و ورود ارتش سوریه به این جنگ شرایط تغییر کرد، چراکه در نتیجه دخالت قدرت‌های جهانی یعنی آمریکا و روسیه و قدرت‌های منطقه‌ای از جنگ همه جانبه بین دو ارتش اردوغان و اسد جلوگیری کردند. لذا به این دلیل است که در تاریخ اخیر در خصوص یک منطقه کوچک کردستان سوریه دو توافق متفاوت توسط دو قدرت جهانی آمریکا و روسیه منعقد گردید. البته بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که آنچه در این رابطه مهم است اینکه با تجاوز ارتش ترکیه به کردستان سوریه (در عرض مدت ۵ روز آغازین تهاجم) تمامی معادلات قبلی حاکم بر منطقه تغییر کرد، چراکه:

اولاً دولت مرکزی اسد و ارتش سوریه توانست طبق درخواست روژاوا پس از مدت‌ها بدون هیچگونه مخالفتی از طرف کردهای سوریه وارد منطقه خودگردان روژاوا بشوند و این منطقه را در اختیار خود قرار دهند و حتی خود بشار اسد وارد ادلب بشود و بر علیه دولت اردوغان صحبت بکند.

ثانیاً با خروج ارتش آمریکا و قطع حمایت ترامپ از روژاوا باعث گردید تا نیروهای دموکراتیک سوریه (روژاوا) جهت پر کردن خلأ آمریکا در مقابله با ارتش ترکیه و دولت اردوغان به سمت دولت مرکزی اسد و روسیه و حزب پادگانی خامنه‌ای گرایش پیدا کنند.

ثالثاً در فرایند پسا خروج آمریکا از کردستان سوریه، روسیه توانست خود را به عنوان قدرت بلامنزاع جهانی، در منطقه



تعریف نماید، لذا به همین دلیل است که پوتین در این زمان توانست حتی بیشتر از دوران شوروی در زمان جنگ سرد قدرت روسیه در منطقه خاورمیانه نهادینه نماید. توافق سوچی با اردغان و حضور ارتش روسیه در منطقه حائل و حمایت از دولت مرکزی اسد و سفر به عربستان سعودی و امارات و عقد ده‌ها میلیارد دلار قراردادهای نظامی و اقتصادی با این دو کشور و جذب دولت اردوغان و عقد بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار با دولت ترکیه، همه و همه از نتایج سحر دولت پوتین می‌باشد که صبح دولت او در منطقه در راه می‌باشد.

رابعاً رژیم مطلقه فقهاتی کشور ایران که پیوسته در طول ۴۰ سال گذشته تلاش کرده است تا تضادهای درونی‌اش (در داخل کشور در راستای تثبیت موجودیت و استقرار قدرت) در بستر تضادهای خارجی با کشورهای منطقه و به خصوص مبارزه با دولت‌های آمریکا از کارتر تا ترامپ حل نماید، از آنجائیکه در این شرایط (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) به علت نزدیک شدن به انتخابات مجلس یازدهم (در اسفند ماه ۹۸) و به علت فونکسیون تحریم‌های اقتصادی آمریکا و شکست برجام و فقر و بیکاری و رکود و تورم و فساد و رانت فراگیر و سقوط آزاد ارزش پول ملی کشور و ابر بحران‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و زیست محیطی، کفگیرش به ته دیگ رسیده است و گاز گرفتن اسب‌های درشکه در سر بالائی‌های قدرت (برای دو قطبی کردن فضای جامعه ایران، در راستای بازتولید پروژه مرده جریان به اصطلاح اصلاحات، از درون حکومت توسط جناح‌های درونی قدرت و از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای، برای کشیدن بخش عظیم و بی‌تفاوت خاکستری جامعه ایران به پای صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای در اسفند ۹۸) به نقطه اوج خود رسیده است. لذا در این رابطه است که حزب پادگانی خامنه‌ای جهت تغییر معادلات سیاسی در منطقه خاورمیانه با حمله موشکی - پهبادی به تاسیسات نفتی آرامکو عربستان سعودی، به تغییر توازن قوا در منطقه دست زد، چرا که با حمله به تاسیسات نفتی آرامکو (توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) منتهای اینکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به عربستان سعودی نشان داد که سیستم دفاعی آن کشور در صورت جنگ در منطقه توسط قدرت نظامی ایران خلل‌پذیر می‌باشد و منتهای اینکه به عربستان سعودی نشان

داد که با این سیستم دفاعی و پتانسیل نظامی، قدرت جنگ همه جانبه و فراگیر با کشور ایران و حتی با حوثی‌های یمن هم ندارد و منتهای اینکه به عربستان سعودی نشان داد که از سه طرف شمال و جنوب و شرق در محاصره قدرت نظامی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران می‌باشد و منتهای اینکه به عربستان سعودی نشان داد که تا پایان انتخابات ۲۰۲۰ آمریکا، عربستان سعودی نمی‌تواند بر حمایت نظامی و شروع جنگ آمریکا در منطقه تکیه نماید، از همه مهمتر اینکه با حمله به تاسیسات نفتی آرامکو عربستان سعودی، حزب پادگانی خامنه‌ای به عربستان گوشزد کرد که ثبات و امنیت آن کشور و پایان جنگ یمن در گرو رابطه سیاسی عربستان سعودی با رژیم مطلقه فقهاتی ایران است، نه ایجاد جنگ فراگیر در منطقه (عنایت داشته باشیم که ارسال نامه روحانی به عربستان و امارات پس از حمله آرامکو در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد).

بنابراین بدین ترتیب بود که عربستان سعودی (پس از ناامیدی کردهای سوریه از حمایت آمریکا) دریافت که دیگر نمی‌تواند بر حمایت آمریکا در عرصه جنگ همه جانبه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تکیه و اعتماد بکند. لذا این همه باعث گردید تا در این شرایط که عربستان سعودی و امارات به دنبال تحریک آمریکا جهت جنگ نظامی همه جانبه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بودند تغییر رویه بدهند و آنچنانکه بی‌سلمان در مصاحبه اخیرش گفت: «راه حل ایران سیاسی است نه نظامی.»

خامساً در این شرایط تنها جریانی که نه تنها نتوانستند حداقل نصیبی از جنگ داخلی سوریه و شکست داعش ببرند، بلکه برعکس تمامی دستاوردهای گذشته خودشان را هم از دست دادند، همین نیروهای دموکراتیک کردستان سوریه یا روژوا هستند، لذا به همین دلیل است که روژوا تصمیم گرفت با تمامی توانش در برابر تجاوز ارتش ترکیه مقاومت کنند که البته توان شکست دادن ارتش ترکیه را هم نداشتند، ولی توسط بسیج تبلیغاتی جهانی بر علیه دولت اردوغان نتوانستند در عرصه تبلیغاتی توازن قوا به سود خود تغییر بدهند. البته روژوا در عرصه میدانی هم بیکار ننشستند و جهت تغییر قوا در عرصه میدانی به سمت دولت مرکزی و ارتش اسد پناه بردند و به لحاظ سیاسی هم به سمت پوتین و روسیه روی آوردند. حاصل اینکه:

الف - با خروج آمریکا از منطقه این روژوا بودند که حامی



اصلی نظامی خود را در برابر ترکیه و دولت مرکزی اسد از دست دادند.

ب - با دعوت روژاوا از ارتش دولت مرکزی جهت ورود به کردستان سوریه خودگردانی گذشته خود را به دست خود به چالش کشیدند.

ج - عقب نشینی اجباری روژاوا در ۵ روز اول حمله در برابر ارتش متجاوز ترکیه شرایط برای پاک سازی قومی و اسکان سه میلیون آواره سوریه به عنوان دیوار حائل بین کردهای ترکیه و کردهای سوریه، توسط دولت اردوغان فراهم شده است.

قابل ذکر است که در این شرایط ۲۰ درصد جمعیت ترکیه کرد می‌باشند و در میان ۳۵ میلیون کرد چهار کشور کردنشین منطقه یعنی ترکیه، ایران و عراق و سوریه، ترکیه از بیشترین جمعیت کرد برخوردار می‌باشد که در صورت پیوند کردهای ترکیه با کردهای سوریه از آنجائیکه روژاوا در عرصه نظری و عملی خود تابع رویکرد عبداللهاو جلان رهبر کردهای ترکیه می‌باشند، شرایط برای پیروزی پ ک ک بر علیه دولت اردوغان فراهم می‌شود به عبارت دیگر کردهای سوریه منهای اینکه به لحاظ جایگاه کاریزما ی عبدالله اوجلان با پ ک ک پیوند نظری و عملی دارند و منهای اینکه در چارچوب رویکرد عبدالله اوجلان معتقد به فدرالیسم و کنفدرالیسم دموکراتیک هستند و به یک نوع خودگردانی کمونی اعتقاد دارند که توسط آن شرایط برای تکوین دموکراسی از پائین (نه دموکراسی از بالا توسط احزاب و نخبگان سیاسی) فراهم می‌گردد و منهای اینکه روژاوا (برعکس سوسیالیسم مارکسی که به سوسیالیسم بر پایه جنبش کارگری اعتقاد داشتند) به سوسیالیسم اجتماعی اعتقاد دارند، به یک «ناسیونالیسم کردی هم اعتقاد دارند» که همین ناسیونالیسم کردی باعث می‌شود که در تحلیل نهائی کردهای سوریه به سمت کردهای ترکیه جهت خودمختاری و خودگردانی، حداقل در سطح کنفدراسیونی بروند و این موضوعی است که رژیم‌های چهار کشور ترکیه و ایران و عراق و سوریه نگران آن می‌باشند.

لذا در این رابطه است که به صورت نانوشته چهار کشور ترکیه و ایران و عراق و سوریه سعی می‌کنند تا از پیوند کردها و استقلال روژاوا در سوریه جلوگیری نمایند. در این رابطه است که پیروزی اردوغان بر کردهای سوریه و وادار

کردن آنها به عقب‌نشینی و اسکان آواره‌های سوریه به عنوان دیوار حائل بین کردهای سوریه و کردهای ترکیه مورد قبول چهار رژیم ارتجاعی ترکیه و عراق و ایران و سوریه می‌باشد. البته حفظ یکپارچگی سوریه توسط واگذاری این منطقه حائل به سوریه موضوعی است که توسط رژیم‌های ایران و عراق و روسیه و سوریه در مرحله دوم پس از جداسازی کردهای ترکیه و سوریه دنبال می‌شود. یادمان باشد که اردوغان طبق ادعای خودش با ورود ۳۲ کیلومتر در عمق خاک سوریه مساحتی حدود ۴۴۴ کیلومتر می‌خواهد از خاک سوریه را اشغال نماید که البته این مساحت درست همان مساحتی است که کنفدراسیون‌های دموکراتیک شمال و شرق سوریه یا روژاوا شامل می‌گردد که از این مساله می‌توان نتیجه‌گیری کرد که هدف اصلی اردوغان نابودی یا پاک‌سازی قومی کردهای سوریه می‌باشد. البته دلیل این امر همان است که دولت ترکیه از سه زاویه از وجود کنفدراسیون‌های دموکراتیک شمال و شرق سوریه یا همان روژاوا ضربه‌پذیر می‌باشد.

زاویه اول خود حضور و وجود جغرافیائی کردهای سوریه در پیوند با کردهای ترکیه می‌باشد که با عنایت به اینکه ۲۰ درصد جمعیت ترکیه کرد هستند و از آنجائیکه تجزیه و استقلال کردهای ترکیه باعث فروپاشی جغرافیای ترکیه می‌گردد، بنابراین می‌توان نتیجه‌گیری کرد که همین پیوند جمعیت کردهای سوریه با کردهای ترکیه خود به خود می‌تواند یک خطر استراتژیک برای دولت اردوغان بشود. قابل ذکر است که کردهای ترکیه و حزب دموکراتیک ترکیه که نماینده کردها می‌باشند به لحاظ سیاسی قوی‌ترین آلترناتیو نهادینه شده حزب عدالت توسعه اردوغان می‌باشند.

زاویه دوم اینکه کردهای سوریه از پیروان نظری و عملی عبدالله اوجلان رهبر کردهای زندانی ترکیه می‌باشند که می‌توان در این رابطه داوری کرد که اوجلان نقشی کاریزماتیک فراگیر در میان کردهای ترکیه و کردهای سوریه دارد. لذا در این رابطه است که اردوغان به کردهای سوریه به چشم پیاده نظام اوجلان شخصیت کاریزماتیک کردهای ترکیه حساب می‌نماید؛ و در این رابطه است که خود سرزمین کردهای سوریه می‌تواند پناهگاهی امن برای پ ک ک بشود که ده‌ها سال است که با دولت مرکزی ترکیه در حال جنگ مسلحانه می‌باشد و در این رابطه هزاران سرباز ترکی را کشته‌اند و البته هزاران نفر هم از



نیروهای خودشان به دست ارتش ترکیه کشته شده است. زاویه سوم خود نظام خودمدیریتی تشکیلات خودگردان شمال و شرق سوریه یا همان روژوا می‌باشد که از سال ۲۰۱۲ در جریان جنگ داخلی سوریه پس از خروج نیروی دولتی مرکزی از استان‌های کردنشین شمال سوریه به صورت کنفدرالیسم اداره می‌شود. شیوه خودمدیریتی دموکراتیک روژوا بر مبنای یک قرارداد اجتماعی است که از به هم پیوستن سه کانتون جزیره، کوبانی و عفرین ایجاد شده است. قابل ذکر است که در این شرایط کانتون عفرین در اشغال ارتش ترکیه می‌باشد، بدین ترتیب است که خود همین شیوه خودمدیریتی دموکراتیک روژوا یا تشکیلات خودگردان شمال و شرق سوریه به عنوان یک الگوی دموکراسی می‌تواند برای کشور ترکیه که از زمان کمال آتاتورک بر پایه ناسیونالیسم افراطی ترکی استوار می‌باشد (و بزرگترین کاری که اردوغان در این رابطه کرده است اینکه در چارچوب همان رویکرد اخوان المسلمینی که دارد، مذهب را با همان ناسیونالیسم افراطی ترکی پیوند داده است) یک خطر استراتژیک باشد.

یادمان باشد که در نتیجه همین ظهور ناسیونالیسم افراطی در ترکیه در فرایند پسا فروپاشی امپراطوری عثمانی در راستای بسترسازی برای یکپارچگی و کسب هویت واحد از بالا به صورت تزریقی بود که خود همین «ناسیونالیسم افراطی» جدید در میان اقلیت‌های دیگر از جمله اقلیت بزرگ خلق کرد بستر ساز ظهور یک «ناسیونالیسم واکنشی» افراطی شد؛ که البته این «ناسیونالیسم واکنشی» (مولود «ناسیونالیسم افراطی» دولت مرکزی) در چهار کشور ترکیه و عراق و ایران و سوریه به دنبال استقلال و تجزیه کشور و ایجاد یک کشور ۳۵ میلیون نفری کرد در منطقه خاورمیانه بودند. بر این مطلب بیافزائیم که از آغاز تکوین خاورمیانه جدید در فرایند پسا فروپاشی امپراطوری عثمانی در جنگ بین‌الملل اول که با معماری دو قطب امپریالیسم جهانی در آن زمان یعنی انگلستان و فرانسه انجام گرفت، تکوین کشور ۳۵ میلیون نفری کردستان در راستای سیاسی امپریالیستی خود تشخیص ندادند. لذا به همین دلیل بود که کردهای خاورمیانه بین چهار کشور ایران و عراق و ترکیه و سوریه تقسیم شدند (همچنین عنایت داشته باشیم که خود همه این کردها در جریان شکست شاه اسماعیل صفوی از امپراطوری عثمانی در چالدران از ایران جدا شدند). باری، بدین ترتیب

بود که در برابر ناسیونالیسم افراطی حاکم، در چهار کشور فوق یک ناسیونالیسم واکنشی در میان اقلیت‌های قومی و در رأس آنها کردهای این چهار کشور تکوین پیدا کرد، لذا در چارچوب همین ناسیونالیسم واکنشی خلق کرد در چهار کشور فوق بود که:

اولاً این امر باعث گردید تا کردهای این چهار کشور در راستای استقلال خود از دولت مرکزی تلاش کنند.

ثانیاً این امر باعث گردید که در میان خلق‌های در اقلیت خاورمیانه، کردها تنها اقلیتی باشند که در رویکرد آنها «ملیت بر مذهب مقدم می‌باشد.»

ثالثاً «ناسیونالیسم واکنشی» در خلق کرد باعث گردیده است تا جوهر اجتماعی مبارزه ناسیونالیستی خلق کرد تماماً صورت مترقیانه نداشته باشد؛ و گاه آنچنانکه در اقلیم کردستان در جریان تضاد دو قبیله بارزانی و طالبانی شاهد هستیم، این مبارزه استقلال طلبانه صورت غیر دموکراتیک و قبیله‌ای و ارتجاعی پیدا کرده است. البته در همین رابطه بوده است که رویکرد عبدالله اوجلان در باب مبارزه خلق کرد، از آغاز تاکنون دو فرایند مختلف داشته است، چرا که در آغاز عبدالله اوجلان در چارچوب همین رویکرد ناسیونالیستی واکنشی افراطی که داشت، «معتقد به استقلال و تشکیل کشور کردستان بزرگ در خاورمیانه بود» ولی به مرور زمان از پی شکست‌های پی در پی به خصوص پس از دستگیری و زندان شدنش، او در جمع‌بندی‌های خود به این واقعیت دست پیدا کرد که توسط رویکرد استقلال طلبانه خلق کرد در چهار کشور ترکیه و سوریه و عراق و ایران نمی‌توانند به دستاوردی تعیین کننده دست پیدا کنند و دلیل این امر همان بود که چهار کشور ترکیه و سوریه و عراق و ایران در جهت حفظ یکپارچگی خود نسبت به سرکوب حرکت استقلال طلبانه خلق کرد هم دست و هم داستان هستند.

البته معنی دیگر این حرف آن است که کردهای خاورمیانه خود در حصار این چهار کشور قرار گرفته‌اند، بنابراین بدین ترتیب است که عبدالله اوجلان در فرایند دوم خود در زندان به این واقعیت رسید که کردها توسط رویکرد «کنفدراسیون دموکراتیک خلق کرد» در چهار کشور فوق بهتر می‌توانند به خواسته‌های خود دست پیدا کنند چرا که:

الف - با رویکرد «دموکراتیک کنفدرالیستی خلق کرد»، کردها می‌توانند در راستای «اکثریت کردن جمعیت خود



با اقلیت‌های دیگر قومی و مذهبی ائتلاف کنند» آنچنانکه در این رابطه شاهدیم که همین «روژاوا امروز سنتز پیوند اقلیت‌های آشوری و کرد و عرب و ترکمن سوریه در شمال و شرق سوریه می‌باشند» و در این رابطه است که شاهدیم از جنگ بر علیه قدرت مرکزی تا جنگ بر علیه داعش و امروز بر علیه ترکیه در تشکیلات خودگردان شمال و شرق سوریه، کردها در کنار آشوری‌ها و عرب‌ها و ترکمن‌ها می‌جنگند.

ب - مطابق فرایند دوم رویکرد عبدالله اوجلان «تنها راه حل معضل خاورمیانه دموکراسی تکوین یافته از پائین می‌باشد نه سوسیالیسم مارکس جنبش کارگری»، چراکه اوجلان ریشه آتش همیشه شعله‌ور خاورمیانه جدید «گسل‌های قومیتی و مذهبی و ملی می‌داند نه گسل‌های طبقاتی» لذا به همین دلیل است که عبدالله اوجلان در تئوری کنفدرالیست دموکراتیک خلقی خود بر این باور است که اقلیت‌های کرد در چهار کشور فوق در پیوند با دیگر اقلیت‌ها می‌توانند به یک خودگردانی دموکراتیک (بدون اینکه یکپارچگی کشورهای مادر را بر هم بزنند) دست پیدا کنند. البته جنگ داخلی سوریه از سال ۲۰۱۲ به موازات ضعیف شدن قدرت دولت مرکزی بشار اسد شرایطی فراهم گردید تا برای اولین بار تئوری کنفدرالیسم دموکراتیک عبدالله اوجلان توسط کردهای شمال سوریه مادیت اجتماعی پیدا نماید؛ و لذا در این رابطه است که ما می‌توانیم در چارچوب عمر ۷ ساله کنفدراسیون‌های دموکراتیک شمال سوریه داوری کنیم که تجربه روژاوا که همان فرایند دوم رویکرد اوجلان می‌باشد نسبت به فرایند اول اوجلان یک تجربه مثبتی می‌باشد، چراکه منهای مضمون و جوهر دموکراتیک آن، این رویکرد اوجلان و روژاوا باعث گردیده است تا «ناسیونالیسم واکنشی قبلی خلق کرد» بدل به «ناسیونالیسم دفاعی» بشود؛ که البته خود همین استحال «ناسیونالیسم واکنشی خلق کرد» به «ناسیونالیسم دفاعی» باعث شده است تا جوهر مبارزه خلق کرد از صورت ارتجاعی اقلیم کردستان عراق تحت رهبری دو قبیله بارزانی و طالبانی، در منطقه خودگردان سوریه صورت مترقیانه پیدا کند، به عبارت دیگر می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که در جنگ روژاوا با ارتش ترکیه، ناسیونالیسم کردی که در کنار اقلیت‌های آشوری و ترکمن و عرب می‌جنگند، «یک ناسیونالیسم دفاعی است نه ناسیونالیسم واکنشی قبلی خلق‌های کرد خاورمیانه».

بر این مطلب بیافزاییم که منهای تغییر رویکرد ناسیونالیسم

واکنشی به ناسیونالیسم دفاعی خلق کرد توسط فرایند دوم رویکرد عبدالله اوجلان در روژاوا همین جوهر دموکراتیک پلاتفرم اوجلان باعث گردیده است تا در پروژه روژاوا «برابری حقوق زن و مرد و تکوین دموکراسی از پائین به صورت غیر مستقیم مادیت پیدا کنند» بدین خاطر با همه این اوصاف «پروژه کنفدرالیسم دموکراتیک اوجلان نباید یک پروژه سوسیالیستی کارگری - آنچنانکه مارکس تا لنین به دنبال آن بودند - تعریف نمائیم»، هر چند که می‌توانیم «پروژه روژاوا در راستای دستیابی به سوسیالیسم اجتماعی (نه سوسیالیسم کارگری کارل مارکس) تعریف نمائیم». ماحصل اینکه پروژه روژاوا در راستای دستیابی به پلاتفرم کنفدرالیسم دموکراتیک اوجلان حرکت می‌نماید، در آسیب‌شناسی حرکت ۷ ساله پروژه روژاوا در کردستان سوریه آنچه می‌توانیم از آغاز تا کنون به لحاظ سیاسی تحلیل نمائیم اینکه روژاوا در طول ۷ سال گذشته عمر خود در تضاد سه مؤلفه‌ای مبارزه کرده است:

اول - مبارزه با دولت مرکزی اسد.

دوم - مبارزه با داعش.

سوم - مبارزه با ارتش ترکیه که در این شرایط ادامه دارد.

در فرایند اول مبارزه روژاوا با دولت مرکزی بشار اسد، از آنجائیکه روژاوا بر قدرت درونی خود از پائین به صورت دموکراتیک و دینامیک تکیه می‌کرد موفق شد (هر چند که آن موفقیت در شرایط فعلی در جنگ با ارتش ترکیه به علت تکیه بر ارتش اسد از دست داده است) اما روژاوا در فرایند دوم حرکت خود در مبارزه با داعش برعکس فرایند اول (حرکت خود بر علیه قدرت مرکزی بشار اسد) به جای تکیه دموکراتیک بر نیروهای خود بر قدرت خارجی امپریالیستی از امپریالیسم آمریکا تا صهیونیست نژادپرست اسرائیل تکیه عمده کرد، در نتیجه همین امر باعث گردید تا روژاوا در جنگ با داعش به صورت نیروی پیاده نظام ارتش امپریالیسم آمریکا درآید و گرچه در این جنگ، روژاوا بیش از ۱۱ هزار کشته داد و توانست بزرگترین ضربه بر قدرت ارتجاعی داعش وارد نماید ولی با همه این احوال پیروزی روژاوا به نام ترامپ و ارتش آمریکا نوشته شد و دلیل اصلی این امر همان بود که روژاوا به جای هماهنگی با ارتش آمریکا در جنگ با داعش، به همراهی با ارتش آمریکا دست زد و البته از این مهمتر اینکه روژاوا در فرایند پسا شکست

داعش دارای خوشبینی استراتژیک از امپریالیسم آمریکا و صهیونیست اسرائیل است و چنین فکر کردند که حمایت امپریالیسم آمریکا از روژاوا یک حمایت پایدار و درازمدت و همیشگی می‌باشد؛ که البته دیدیم در مقابله با ارتش ترکیه نه تنها این حمایت پایدار نماند بلکه مهمتر اینکه ارتش ترکیه پس از چراغ سبز ترامپ بود که به روژاوا حمله کرد.

فراموش نکنیم که در شرایطی که روژاوا زیر آتش تانک‌های ارتش ترکیه قرار داشتند، همین ترامپ توثیت کرد که «کردها هم آنچنان نیروهای بی‌گناهی نیستند» و البته در ادامه ترامپ اعلام کرد که گرچه ارتش آمریکا روژاوا را رها کرده است، اما مناطق نفت شمال سوریه را همچنان در دست خود نگه می‌دارد؛ یعنی آمریکا روژاوا را رها می‌کند اما نفت سوریه را در دست خود نگه می‌دارد. البته در اینجا ما نمی‌خواهیم روژاوا را ملامت کنیم که در شرایطی که داعش در منطقه مشغول نسل‌کشی بود چرا روژاوا قبول کمک از امپریالیسم آمریکا کرده است؟ نقد ما در اینجا به روژاوا در نوع رویکرد به امپریالیسم آمریکا و صهیونیست اسرائیل می‌باشد اینکه «چرا روژاوا به جای هماهنگی با نیروهای آمریکا توسط تکیه بر نیروی خودی به همراهی با ارتش آمریکا کرد؟» همان رویکردی که در شرایط فعلی روژاوا با رژیم صهیونیستی و نژادپرست اسرائیل در جنگ با ترکیه دارد، یعنی رژیم انسان‌کش و نژادپرست اسرائیل که حداقل حقوق خلق فلسطین را به چالش کشیده است امروز مدافع عمده روژاوا در جنگ با ترکیه شده است، بنابراین هم تکیه عمده کردن بر ارتش آمریکا غلط بوده است و هم ورود روژاوا به منطقه عربی رقه در جنگ با داعش غلط بوده است، حداقل درست‌تر آن بود که روژاوا بعد از شکست داعش از منطقه عرب نشین رقه خارج می‌شدند چراکه حضور روژاوا در منطقه عرب‌نشین رقه باعث تحریک عرب‌های منطقه و در نتیجه رشد احساس کردستیزی آنها شده است و البته همین امر باعث احساس خطر ترکیه هم شده است، بنابراین در آسیب‌شناسی پروژه روژاوا باید عرصه نظری این پروژه را از عرصه عملی آن جدا کنیم، چرا که عرصه نظری رویکرد روژاوا همان پروژه کنفدرالیسم دموکراتیک می‌باشد که عبدالله اوجلان پس از شکست رویکرد ناسیونالیستی واکنشی خود در جلد دوم کتاب «مانیفست تمدن دموکراتیک» خود به تدوین و تبیین آن می‌پردازد و روژاوا در جریان جنگ داخلی سوریه اولین جریانی هستند که موفق شدن این ایده

عبدالله اوجلان را پیاده کنند. در این ایده عبدالله اوجلان: اولاً بر سیستم سیاسی کنفدرالیسم دموکراتیک به جای دولت مستقل کردی تکیه می‌کند.

ثانیاً در این مدل عبدالله اوجلان خودگردانی جایگزین دولت مستقل کردی قبلی می‌کند که عامل تجزیه کشورهای ترکیه و سوریه و عراق و ایران می‌شدند.

ثالثاً در این مدل عبدالله اوجلان رویکرد دموکراسی جایگزین رویکرد سوسیالیسم کارگری می‌کند هر چند که در تحلیل نهائی می‌توان حرکت او حرکتی رو به جلو و به سمت سوسیالیسم اجتماعی تحلیل کرد.

رابعاً در این مدل رویکرد عبدالله اوجلان به آنارشیسم نزدیک‌تر است تا به سوسیالیسم اجتماعی و سوسیالیسم کارگری و دلیل این امر همان است که «سیستم سیاسی اوجلان یک سیستم غیر تمرکزگرا است» برعکس سیستم سوسیالیستی مارکسی که یک «سیستم تمرکزگرا می‌باشد» و البته همین جوهر غیر تمرکزگرای سیستم سیاسی اوجلان باعث گردیده است تا در منطقه خاورمیانه که قومیت‌ها و مذاهب ناهمگن در آن فراگیر می‌باشند، این سیستم سیاسی غیر تمرکزگرا دارای فونکسیون باشد و در همین رابطه است که در پروژه روژاوا نیروهای دموکراتیک سوریه ائتلافی از نیروهای کرد، ترکمان، آشوری و عرب وجود دارد و دیگر کردهای سوریه مانند گذشته به دنبال یک دولت - ملت کرد خالص نیستند و بدون تردید توسط این مدل می‌تواند ناسیونالیسم واکنشی افراطی خلق کرد در کشورهای چهارگانه ایران و عراق و سوریه و ترکیه را به ناسیونالیسم دفاعی خلق کرد بدل گردد؛ که البته برعکس ناسیونالیسم واکنشی که ارتجاعی و نژادپرستانه می‌باشد، ناسیونالیسم دفاعی می‌تواند یک ناسیونالیسم دموکراتیک و جزء حقوق خلق‌ها می‌باشد.

خامساً از آنجائیکه در پروژه کنفدرالیسم دموکراتیک عبدالله اوجلان، «موتور این پروژه بر دموکراتیک کردن جامعه از پائین استوار می‌باشد» همین امر باعث می‌گردد تا منهای «رهائی و آزادی زنان، شرایط برای اتحاد و پیوند خلق‌ها و اقلیت‌های قومی و مذهبی از پائین فراهم بشود» که البته امروز مادیت این دو مؤلفه در پروژه روژاوا مشهود می‌باشد، چراکه در پروژه روژاوا آنچنانکه زنان در کنار مردان در عرصه دستیابی به حقوق خود بدون تبعیض جنسیتی



مبارزه می‌کنند، اقلیت‌های مذهبی و قومی از کرد تا ترکمان و آشوری و عرب بدون تبعیض نژادی و مذهبی و غیره در عرصه دستیابی به حقوق خود مبارزه می‌کنند؛ و از اینجا است که حتی می‌توان پروژه روزاوا را یک پروژه رهائی‌بخش تعریف کرد.

ساده‌تر در چارچوب دموکراسی اجتماعی پروژه کنفدرالیسم دموکراتیک اوچلان، از آنجائیکه طبق گفته اوچلان ناسیونالیسم کردی کنار گذاشته شده است، بنابراین در این پروژه باید «فدرالیسم کشوری جایگزین کنفدرالیسم منطقه‌ای بشود» که البته این فرمول جایگزینی در نظریه اوچلان خالی می‌باشد. در نتیجه همین امر باعث می‌شود که «پروژه کنفدرالیسم اوچلان یا روزاوا آبستن بحران باشد» چراکه تا زمانیکه «فدرالیسم کشوری دموکراتیک، جایگزین کنفدرالیسم دموکراتیک منطقه‌ای نشود، نه تنها پروژه دموکراتیک منطقه‌ای نمی‌تواند کشوری و فراگیر بشود بلکه برعکس توسط کنفدرالیسم منطقه‌ای شرایط برای ظهور دولت - ملت و یا همان رویکرد اتنیکی فراهم می‌شود» آنچنانکه در اقلیم کردستان عراق شاهد این رویکرد و هویت ارتجاعی اتنیکی هستیم که در نهایت توسط آن ناسیونالیسم بورژوازی قومی قبیلگی بارزانی توانسته است حاکمیت خود را بر اقلیم کردستان عراق تثبیت نماید؛ و در جریان فرماند امیر حزب بارزانی در راستای دستیابی به یک دولت - ملت کرد تمامی دستاوردهای گذشته کنفدرالیسم منطقه‌ای خود را هم از دست دادند؛ بنابراین در باور ما فدرالیسم دموکراتیک امروز روزاوا در آینده با پروژه کنفدرالیسم دموکراتیک عبدالله اوچلان دچار کشمکش نظری و عملی خواهند شد، چرا که اصلاً این دو مقوله نه در عرصه نظری و نه در عرصه عملی یکی نیستند، بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که پروژه روزاوا در این شرایط آبستن دو بحران نظری و عملی می‌باشد که هسته بحران نظری آنها «همین تضاد بین دو رویکرد فدرالیسم دموکراتیک روزاوا با کنفدرالیسم دموکراتیک اوچلان می‌باشد.»

باری، در عرصه عملی همین جوهر و مضمون نظری و محتوای حرکتی روزاوا باعث گردیده است که از بعد از حمله اردوغان به کردستان سوریه، جنگ بین روزاوا و ارتش ترکیه نه محدود به جنگ کرد و ترک بشود و نه محدود به یک جنگ منطقه‌ای گردد و در ادامه همین موضوع است که برای ارائه یک تحلیل واقع‌گرایانه و همه‌جانبه از جنگ

روزاوا و ارتش ترکیه در این شرایط تندپیچ تاریخ منطقه خاورمیانه مجبوریم که تضاد و جنگ بین روزاوا و دولت اردوغان در بستر تضادهای فرا منطقه‌ای و بین‌المللی تحلیل نمائیم، مع الوصف در این رابطه است که به خصوص در این شرایط که خیزش‌های علیه فقر و بی‌عدالتی اجتماعی و ضد تبعیضات مولود لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری یا نئولیبرالیسم سرمایه‌داری از آمریکای لاتین تا خاورمیانه و از شیلی تا عراق و لبنان و مصر و سودان غیره فرا گرفته است، بدون تردید و در تحلیل نهائی می‌توانیم «تمامی این جنگ‌ها و خیزش‌ها مولود باز تقسیم بین‌المللی بازارهای جهانی قدرت‌های سرمایه‌داری جهانی تحت هژمونی سرمایه مالی تحلیل نمائیم» که البته بدون فهم هژمونی سرمایه‌داری مالی بر بخش‌های دیگر سرمایه‌داری گلوبال (جهانی شده) و امپریالیسم بین‌المللی به خصوص در فرایند پسا بحران جهانی ۲۰۰۷ - ۲۰۰۸ هرگز توانائی فهم عمیق‌تر شدن نابرابری طبقاتی و فقر و تبعیضات و فساد نظام‌های سرمایه‌داری حاکم بر کشورها از کشورهای متروپل تا کشورهای پیرامونی نخواهیم داشت و تنها در چارچوب این رویکرد است که ما می‌توانیم وجه مشترک خیزش‌های فقرستیزانه و تبعیض‌ستیزانه از جلیقه زردهای فرانسه تا تظاهرات شیلی و بحران‌های اقتصادی و سیاسی کشورهای ونزوئلا، اکوادور، برزیل، آرژانتین، بولیوی و هندوراس و در ادامه آن خیزش‌های فراگیر عراق و لبنان و مصر و سودان و در ادامه آن جنگ‌های امپریالیستی منطقه خاورمیانه فهم نمائیم، چراکه بدون تردید جهانی شدن سرمایه‌داری و به خصوص از بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق در دهه آخر قرن بیستم و به موازات آن تک قطبی شدن جهان سرمایه‌داری و بالاخره حاکمیت نئولیبرالیسم اقتصادی به خصوص از دوران تاچر و ریگان همه و همه باعث گردیده است تا عوارض و فونکسیون مناسبات سرمایه‌داری ریشه مشترک تمامی نابرابری‌ها و فقر و فساد و بیکاری و تبعیضات در تمامی این کشورها بشود؛ و طبعاً مبارزه با سرمایه‌داری حاکم بر جهان امروز نقطه مشترک تمامی جنبش‌ها و خیزش عدالت‌خواهانه جوامع مختلف متروپل و پیرامونی می‌باشد؛ و آنچنان امروز این وجه مشترک جنبش‌ها و خیزش‌ها از کشورهای متروپل تا کشورهای پیرامونی گسترش پیدا کرده است که حتی در مقایسه با قرن نوزدهم، کشورهای متروپل سرمایه‌داری که «اعتلای جنبش‌های ضد طبقاتی پرولتاریای صنعتی»



خود قرار دارد». ظهور هیولای پوپولیسم و ناسیونالیسم افراطی و مهاجرت‌ستیز در کشورهای متروپل سرمایه‌داری در این شرایط مولود همین افول رشد سرمایه‌داری جهانی می‌باشد که در تحلیل نهائی خود این امر هم سنتز و مولود «حاکمیت سرمایه‌داری مالی و بانکی و پولی بر مؤلفه‌های دیگر سرمایه‌داری می‌باشد».

ثانیاً دو مشخصه اصلی سرمایه‌داری جهانی که عبارتند از:

الف - تلاش برای انباشت نامحدود.

ب - سیری‌ناپذیری در کسب سود بیشتر، باعث گردیده است که کشورهای متروپل سرمایه‌داری جهانی که در رأس آنها امپریالیسم آمریکا قرار دارد، در این شرایط در راستای دستیابی به دو خواسته فوق یعنی «انباشت بیشتر و کسب سود بیشتر توسط دو نهاد صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی» سیاست ریاضت اقتصادی تحت هژمونی سرمایه‌داری مالی بر کشورهای پیرامونی تحمیل نماید. بدین خاطر همین امر باعث گردیده است تا کشورهای پیرامونی برای دریافت وام‌های جدید، جهت پرداخت سود بدهی چند ده میلیارد دلاری خود به خود بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، برنامه‌های جدید ریاضتی (که در رأس آنها کاهش سوبسیدهای دولتی و به طبقه محروم و خصوصی‌سازی نظام تولیدی و سرمایه‌های اجتماعی این کشورها می‌باشد) بر مردم‌شان تحمیل نمایند. لذا به همین دلیل است که مشاهده کردیم که «خیزش فعلی کشور شیلی پس از افزایش ۳ درصد قیمت بلیط مترو پایتخت شروع شد و یا خیزش مردم لبنان در شرایطی صورت گرفته است که ۳۰ درصد نیروی کار فعال امروز جامعه لبنان بیکارند» و این در شرایطی است که «بدهی کشور لبنان به نهادهای سرمایه‌داری مالی جهانی بیش از ۸۶ میلیارد دلار یعنی ۱۵۰ درصد تولید ناخالص ملی کشور لبنان می‌باشد» و خود بیروت در شرایط فعلی یکی از مراکز مهم سرمایه‌داری مالی جهانی در جهان عرب می‌باشد که از طریق بانک‌های بیروت، سرمایه‌های خود را جابجا می‌نمایند.

پر واضح است که دستگاه سیاسی حاکم بر کشور لبنان منهای فساد همه جانبه اقتصادی که دارد، گرفتار «بحران به اصطلاح دموکراسی توافقی قومیتی و مذهبی طائفه‌ای و غیره می‌باشد» که مطابق آن قدرت رئیس‌جمهوری دست مارونی‌ها و نخست وزیر سنی‌ها و رئیس مجلس

عامل مشترک تمامی «مبارزه طبقاتی پرولتاریای کشورهای متروپل سرمایه‌داری شده بود» در شرایط فعلی «مبارزه ضد سرمایه‌داری و ضد تبعیض و ضد فساد و نابرابری و فقر مولود نظام سرمایه به صورت جهانی» (برعکس قرن نوزدهم) اعم از کشورهای متروپل تا کشورهای پیرامونی، وجه مشترک تمامی جنبش‌های و خیزش‌های جهانی می‌باشد و البته این موضوع تنها «محدود به طبقه کارگر این جوامع نمی‌شود» و به همین دلیل در تمامی این جوامع «سوسیالیسم اجتماعی جایگزین سوسیالیسم طبقه‌ای کارل مارکس در قرن نوزدهم شده است» و آنچنان این واقعیت در این شرایط تندپیچ تاریخی خلق‌ها پر رنگ شده است که می‌توان داوری کرد که حتی در فرایند پسا جنگ بین‌الملل دوم و در این برهه باز مانند قرن نوزدهم اروپا، «مبارزه عدالت‌خواهانه و فقرستیزانه و تبعیض و نابرابری‌ستیزانه جوامع مختلف بشری از آمریکای لاتین تا خاورمیانه حتی بر مبارزه آزادی‌خواهانه خلق‌ها غلبه کرده است» هر چند که در چارچوب رویکرد دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، امکان تفکیک دو مؤلفه مبارزه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه وجود ندارد «ولی با همه این احوال از آنجائیکه خواستگاه مبارزه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری می‌باشد، بر عکس مبارزه عدالت‌خواهانه که خواستگاهش طبقه پائینی و یا طبقه کار و زحمت است.»

در نتیجه از آنجائیکه خواستگاه خیزش‌ها و جنبش‌های فقرستیزانه و ضد سرمایه‌داری و مبارزه با نابرابری و فسادها و تبعیض‌ها جوامع بشری، از کشورهای متروپل تا کشورهای پیرامونی، «پائینی‌های جامعه همراه با طبقه کار و زحمت می‌باشند» همین امر می‌تواند برای ما بستر ساز آن باشد که نتیجه‌گیری کنیم که از خودویژگی‌های جنبش‌ها و خیزش‌ها در این شرایط حساس تاریخی جهانی «غلبه مبارزه عدالت‌خواهانه و برابری‌طلبانه پائینی‌های جامعه بر مبارزه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری این جوامع می‌باشد». در نتیجه همین امر سبب می‌گردد تا:

اولاً داوری کنیم که «دوران رشد سرمایه‌داری بین‌المللی تمام شده است» و همان سرمایه‌داری که در آغاز قرن بیستم توسط دو جنگ بین‌المللی بر روی اجساد ۶۰ میلیون اروپائی رشد خودش را از کشورهای متروپل شروع کرد و با استعمار کشورهای پیرامونی این سلطه خودش را بر تمامی جهان تثبیت کرد، «امروز در نقطه افول رشد

دست شیعیان و غیره می‌باشد. خود همین پرداخت سود بدهی ۸۶ میلیارد دلاری نهادهای سرمایه‌داری جهانی به عنوان بزرگ‌ترین عامل بحران نظام سرمایه‌داری کشور لبنان می‌باشد، چراکه اخذ وام‌های جدید از نهادهای بین‌المللی جهت پرداخت سود این بدهی‌های جامعه لبنان را گرفتار چرخه باز تزریق و تحمیل سیاست ریاضتی بانک جهانی و صندوق‌های بین‌المللی پول کرده است که حاصلش گرفتار شدن مردم لبنان در چرخه روزافزون فقر و نابرابری و تبعیض‌های بیشتر می‌باشد؛ که خیزش اخیر مردم لبنان نوک کوه یخی است که سنتز این چرخه می‌باشد؛ و در کشور عراق که روزانه ۲/۵ میلیون بشکه نفت صادر می‌کنند، در شرایط فعلی ۲۵ درصد جوانان عراق بیکار می‌باشند و بیش از ۳ میلیون نفر مردم عراق حاشیه‌نشین شهرها هستند و دولت عراق در این شرایط حتی توان تأمین برق روزانه مردم را هم ندارد؛ و همین «اتتلاف جوانان بیکار و سه میلیون حاشیه‌نشین شهری، بسترساز ظهور خیزش فعلی مردم عراق شده است.»

فساد دولت‌های حاکم در عراق و لبنان و فقر روزافزون مردم و بیکاری و رکود و همچنین نظام سیاسی قبیله‌گی و اتنیکی در چارچوب به اصطلاح دموکراسی توافقی تزریق از بالای امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا همه و همه مولود حاکمیت سرمایه جهانی مالی بر کشورهای پیرامونی در سیمای صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و غیره می‌باشد که در چارچوب رویکرد نئولیبرالیسم اقتصادی جوامع پیرامونی را غارت می‌کنند؛ که فونکسیون آن شدید شدن اختلاف طبقاتی و فقر و نابرابری و تبعیض روزافزون در این جوامع می‌باشد؛ و لذا به همین دلیل است که در شرایط فعلی جهانی اعتراض علیه سرمایه‌داری و علیه سیاست ریاضتی و علیه فقر و بیکاری و نابرابری و تبعیض و فسادهای درونی وجه مشترک تمامی جنبش‌ها و خیزش‌ها از آمریکای لاتین تا عراق و لبنان و مصر و سودان و غیره می‌باشد و البته در تحلیل نهایی اعتراض همان ۹۹ درصدی‌ها بر علیه یک درصدی‌های حاکم بر سرمایه‌های مالی جهانی می‌باشد که کره زمین را به چالش کشیده‌اند.

ثالثاً در شرایط فعلی «راست پوپولیستی» با رویکرد «ناسیونالیست افراطی» در کشور آمریکا در مخالفت با سیاست گلوبال سرمایه‌داری و در پیوند با نئوکان‌های آمریکا تلاش می‌نماید تا شرایط برای هژمونی سرمایه‌داری

مالی امپریالیسم آمریکا در برابر جناح نفتی و جناح نظامی این امپریالیسم‌ها فراهم سازند. مع الوصف، همین رویکرد ترامپیسم در این شرایط باعث گردیده است تا خاورمیانه برای دولت ترامپ و سرمایه‌داری مالی آمریکا (برعکس پنتاگون‌یست یا نظامی‌ها و سرمایه‌داران نفتی) دیگر ارزش استراتژیک زمان بوش پسر نداشته باشد، چراکه سرمایه‌داری مالی حاکم بر اقتصاد آمریکا تشخیص می‌دهد تا توسط جایگزین کردن نفت شل داخل آمریکا، به جای نفت خاورمیانه، موقعیت مالی و اقتصادی خود را مستحکم‌تر سازد.

در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا آنچه‌انکه ترامپ در مبارزه کاندیداتوری خود در سال ۱۹۱۶ وعده داده بود، در راستای بازسازی افول و بازتولید هژمونی کشور آمریکا علاوه بر ممانعت از انجام جنگ جدید در این منطقه و پایان دادن به ۷ تریلیون دلار هزینه نظامی (در تجاوز و اشغال نظامی بوش پسر و باراک اوباما) در خاورمیانه، نیروهای نظامی آمریکائی مستقر در منطقه را به کشور آمریکا باز گرداند و هزینه‌های حضور نظامی در منطقه را از کشورهای منطقه (که در رأس آنها عربستان سعودی قرار دارد) اخذ نماید. گرم شدن بازار تجارت اسلحه توسط دو قطب امپریالیستی یعنی آمریکا و روسیه و گسترش جنگ‌های نیابتی و غارت سرمایه‌های کشورهای منطقه و بالاخره قرار گرفتن خاورمیانه در آستانه تقسیم باز تقسیم جدید توسط قدرت‌های امپریالیسم جهانی، همه و همه از نتایج این سحر است. «پس منتظر باشیم که باز دولت‌شان در فردای امروز بدمد تا بپرسیم، چرا مرغ سحر هنوز در جوامع پیرامونی ناله سر می‌دهد از ظلم ظالمان حاکم.» *

پایان

تیر اول: «حاشیه‌ای» بر «یک‌متن»

می‌فرماید: «...فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةَ وَ لَا تَحْفَظُوا مِنِّي بِمَا يَتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَ لَا تَخَالِطُونِي بِالْمَصَانِعَةِ وَ لَا تَتَنَبَّأُوا بِي اسْتِثْقَالًا فِي حَقِّ قِيلَ لِي وَ لَا التَّمَّاسَ إِعْظَامَ لِنَفْسِي فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَنْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يَعْرِضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أَخْطِئَ...» با من مانند جباران سخن نگوئید - نقد خودتان را از من دور نکنید - هرگز در برابر من چاپلوسی و مداحی نکنید - چنین فکر نکنید که اگر خطاهای من را به من بگوئید، بر من سنگین خواهد آمد و یا من ناراحت می‌شوم - فکر نکنید که من (به جای نقد و انتقاد شما) نیازمند به مدح و ستایش و تملق و تمجید و تعظیم شما هستم - مطمئن باشید کسی که نقد و انتقاد شما برای او سنگین و دشوار باشد، عمل کردن به حق و حقیقت برای او دشوارتر خواهد بود - مشورت و خرد خودتان را نسبت به من مضایقه نکنید، چرا که منم مثل شما خطا کارم و هرگز مصون از خطا نیستم.»

باری، در این رابطه است که لازم می‌دانیم (آنچنانکه در سلسله مقالات در حاشیه پالتاک در شماره‌های گذشته نشر مستضعفین ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران مطرح کرده‌ایم) در اینجا هم بر اهمیت این موضوع تاکید کنیم که حداقل در طول ۷۸ سال گذشته (یعنی از فرایند پسا شهریور ۲۰ که جنبش سیاسی و نخبگان جامعه سیاسی ایران تکوین پیدا کرده است، الی الان) یکی از نیازهای مبرم و

در روز «دو شنبه مورخ ۲۲ مهر ۱۳۹۸» (۱۴ اکتبر ۲۰۱۹) «متنی» در گروه تلگرام نشر مستضعفین (توسط ناقد و یا ناقدینی) قرار گرفت که البته طبق ادعای ناقد (و یا ناقدین) این «متن در نقد سرمقاله شماره ۱۲۳ نشر مستضعفین» (ارگان عقیدتی و سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، تحت عنوان «تحلیل رویدادهای سیاسی ایران در شرایط جاری در چارچوب سه مؤلفه حاکمیت، مردم و جنبش») تنظیم یافته است که البته پس از ورود به متن و خواندن آن تا آخر به هر چه شبیه باشد، اصلاً و ابداً این متن در نقد این سرمقاله نمی‌باشد، لذا به باور ما ناقد و ناقدین به دنبال محمل و بهانه‌ای بوده‌اند تا یک سلسله حرف‌های نزده گذشته خود را با ما بزنند، بنابراین ما هم فرصت را غنیمت شمردیم تا در پاسخ به نقد آنها، «به نقد در نقد بپردازیم» چراکه اعتقاد به گفتگو و دیالوگ طبق سنت گذشته نشر مستضعفین (در جریان پالتاک) وظیفه خود می‌دانیم، بنابراین این همه باعث گردید تا خود را موظف به نقد آن نقد (ناقد و یا ناقدین) البته در خور (اندیشه و شخصیت آنها) بدهیم، یادمان باشد که پاسخ به نقد در دیسکورس جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ گذشته عمر خود (از خرداد ۵۵ الی الان) در راستای اقناع کردن حریف نبوده و نمی‌باشد، بلکه برای پراتیک و تمرین و آموزش زبان گفتگو و حرف یکدیگر فهم کردن و دستیابی به خرد جمعی در عرصه پلمیک می‌باشد، پیشاپیش امید آن داریم که قبول افتد، در نظر آید و در این رابطه برای خودمان دعا می‌کنیم که آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید: «خدایا عقیده ما را از دست عقده‌هایمان مصون بدار و به ما (قدرت) تحمل عقیده مخالف ارزانی بدار و خودخواهی را چندان در ما بکش یا چندان برکش که خودخواهی دیگران احساس نکنیم، خدایا اخلاص، اخلاص، یکتائی در بودن و یکتائی در زیستن و یک توئی در شدن به ما ارزنی کن.»

قبل از اینکه به طرح نظر ناقد یا ناقدین فوق و نقد ما به نقد آنها بپردازیم با تاسی از منش و روش معلم کبیرمان شریعتی تلاش می‌کنیم تا بیش از آنکه به نقد خود در برابر نقد آنها بیاندیشیم، به جوهر و مضمون نقد آنها فکر کنیم چراکه آنچنانکه پیامبر اسلام فرموده است: «بهترین دوستان شما آنانی هستند که قبل از اینکه با حسنتان شما را مدح کنند، با عیب‌های شما، شما را نقد نمایند» و البته در همین رابطه است که امام علی (خطبه ۲۱۶ نهج‌البلاغه صبحی الصالح - ص ۳۳۵ - س ۸ به بعد) در نقد کسی که به جای (نقد او) او را مدح می‌کرد،



اساسی و استراتژیک جامعه سیاسی نخبگان ایران «ادبیات و توان گفتگو و دیالوگ و با هم حرف زدن و یکدیگر را نقد و آسیب‌شناسی کردن بوده است» که البته شوربختانه جامعه سیاسی ایران چه در داخل و چه در خارج از کشور، پیوسته و علی‌المدام از این پتانسیل خالی بوده‌اند؛ و لذا همین امر باعث گردیده است تا نخبگان و جریان‌های سیاسی و جامعه سیاسی ایران تا زمانی پروسه همگرایی با جریان سیاسی خاص خود داشته‌اند که بز اخفش نظری و عملی آن جریان‌ها بوده‌اند و زمانی که زبان نقد و انتقاد آنها باز می‌شد، یا از جریان خارج می‌شدند و یا اینکه بالبداهه باعث فراکسیون و انشعاب در آن جریان‌ها می‌شده است؛ و همین امر باعث شده است که علاوه بر اینکه تعداد جریان‌ها و انشعاب‌ها و فراکسیون‌های جریان‌های سیاسی از تعداد افراد سیاسی جامعه ایران در طول ۷۸ سال گذشته بیشتر گردد، مهم‌تر از آن اینکه در طول ۷۸ سال گذشته (چه در داخل و چه در خارج از کشور) حتی یک حزب و جریان استخواندار پایدار سیاسی در بین ۶ تا ۸ میلیون جمعیت خارج‌نشین ایرانی شکل نگیرد؛ و از این مهم‌تر اینکه آسیب‌شناسی و نقد و انتقاد در دیسکورس جامعه سیاسی و نخبگان داخل و خارج از کشور ایران به معنای عصیان و توهین تلقی بشود. آنچنانکه در ابتدای همین متن یا نقد مطرح شده است (نقد سرمقاله شماره ۱۲۳ نشر مستضعفین توسط ناقد و یا ناقدین فوق برای آن بوده است که (ص ۲ - سطر ۷) «مجبور هستم تا (در این متن و نقد) به بررسی و تحلیل طرز تفکر حاکم بر نشر مستضعفین در رابطه با دوگانه‌سازی خودباپوزیسیون و یک کاسه کردن تمامی آن جریانات بر می‌گردد، موضوع این نوشته قرار دهم») یا به عبارت دیگر آنچه که باعث گردیده است تا در اینجا ناقد و یا ناقدین تمامی دستاوردهای ۴۳ ساله منظومه عملی و نظری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران را به چالش بکشند، به خاطر این بوده است که نشر مستضعفین (در سرمقاله ۱۲۳ به عنوان ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) برای اولین بار در طول ۷۸ ساله گذشته، به نقد اپوزیسیون خارج از کشور پرداخته است.

البته لازم به ذکر است که ناقد و یا ناقدین در هیچ جای این متن ۵ صفحه‌ای خود حتی به اندازه نیم سطر هم در نقد

ما از ۶ میلیون اپوزیسیون خارج از کشور پاسخی نداده‌اند و به جای پاسخ به نقد ما (در سرمقاله شماره ۱۲۳ نشر مستضعفین از اپوزیسیون خارج کشور) در این متن تلاش ناقد و ناقدین بر این امر قرار دارد تا با «زیر سؤال بردن کل منظومه عملی و نظری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ گذشته از اول صورت حساب را پاک کنند» و با زبان بی‌زبانی عدم صلاحیت ما در نقد اپوزیسیون خارج از کشور اعلام نمایند. شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که عاملی که باعث شده است تا ناقد و یا ناقدین فوق به نقد گذشته ۴۳ ساله حیات جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بپردازند و تمامی گذشته تلاش نظری و عملی این جنبش را مانند کلینکس یک بار مصرف در هم بپیچند، «آسیب‌شناسی شش میلیون اپوزیسیون فعال و غیر فعال خارج‌نشین ایران بوده است که حداقل در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این شش میلیون خارج‌نشین حتی نتوانسته‌اند (نه یک حزب استخواندار پایدار بلکه) یک جبهه ائتلافی بین خودشان هم تشکیل بدهند و بزرگترین تجمع این شش میلیون اپوزیسیون فعال و غیر فعال خارج‌نشین ایرانی در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «کنسرت گوگوش در لوس آنجلس با سیزده هزار نفر جمعیت بوده است» و البته مهم‌تر از آن اینکه، این در شرایطی است که در طول ۴۰ سال گذشته توسط جامعه سیاسی نخبگان ایران، «حتی یک آسیب‌شناسی جدی از ۶ میلیون اپوزیسیون فعال و غیر فعال ایرانی خارج‌نشین نشده است.»

طبیعی است که وقتی که در سرمقاله شماره ۱۲۳ نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی و سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) به آسیب‌شناسی جامعه شش میلیون نفری اپوزیسیون فعال و غیر فعال ایرانیان خارج از کشور می‌پردازیم، ناقد و یا ناقدین سرمقاله فوق به جای داوری خود در باب این آسیب‌شناسی و غنی کردن آن، آنچنانکه روسو می‌گوید: «برای چیدن میوه درخت با تبر به جان درخت می‌افتند تا درخت را از ریشه بر کنند». باری، بهتر است برای شروع این نقد با نقل پاراگرافی از این متن شروع بکنیم:

«من برای آنکه تحلیل آن سرمقاله به درازا نکشد، عباراتی

از آن تحلیل را در اینجا می‌آورم (نشر مستضعفین در این سرمقاله می‌گوید) تقریباً تمامی جریان‌های سیاسی بر مسیر استراتژی کسب قدرت سیاسی حرکت می‌کنند و...جریان‌های سیاسی قدرت سیاسی را تنها برای خود می‌خواهند و...این جریان‌ها به خاطر دوری از ایران و اقامت در کشورهای گل و بلبل خارجی، تحلیل مشخصی از مردم و از جنبش پیشرو مطالبات سیاسی، مدنی و اقتصادی جامعه ایران ندارند و... فعالیت و حضور آنان در کشور تنها در صدور اعلامیه خلاصه می‌شود؛ و...به دلیل بیگانگی با مردم و جنبش خودبنیاد جامعه ایران، از هر طریق برای کسب قدرت استفاده می‌کنند و...نمونه آن استراتژی سرنگون طلبانه مجاهدین خلق و سلطنت‌طلبان و حزب دمکرات و کومله و دیگر جریان‌های تجزیه‌طلب خارج‌نشین می‌باشد که برای نیل به هدف خود، به علت تردد پاشنه درب کاخ سفید را از جا در آورده‌اند و همزمان با دستگاه‌های امنیتی حزب پادگانی خامنه‌ای پشت درب‌های بسته در حال گفتگو می‌باشند و... رابطه این جریان‌ها با جنبش اجتماعی داخل کشور تنها جهت یارگیری و جذب مهره می‌باشد؛ و این جریان‌های سیاسی خارج‌نشین نیروهای فعال جنبش اجتماعی داخل کشور را از کشور منتقل می‌کنند و از آنان استفاده تبلیغی می‌نمایند؛ و...دخالت فعالیت سیاسی آنان باعث گشته است تا جنبش‌های داخل کشور دچار تشدد و سکتاریست گردند. سرمقاله در آخر نتیجه می‌گیرد که رمز موفقیت جنبش‌های سه مؤلفه‌ای خودبنیاد مطالباتی در پیوند افقی و عمودی آنها جهت تغییر قوای میدانی به سود خود می‌باشد» (ص ۱ - سطر ۱۸ به بعد)

آنچه که از بیان فوق ناقد و ناقدین برای ما قابل فهم می‌باشد اینک:

اولاً در نقل قول فوق از سرمقاله نشر مستضعفین شماره ۱۲۳ ناقد و یا ناقدین رعایت انصاف در نقد نکرده‌اند و به صورت مقطع، قطعاتی جدا از هم از سرمقاله فوق، پشت سر هم قرار داده‌اند تا بتوانند به خواسته خود دست پیدا کنند، بنابراین در این رابطه از مخاطبین دعوت می‌کنیم که جهت فهم موضوع نقد ناقدین کل سرمقاله ۱۲۳ نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) را خود مطالعه کنند.

ثانیاً نتیجه‌ای که ناقد و یا ناقدین پس از کنار هم گذاشتن قطعات پازل سرمقاله ۱۲۳ نشر مستضعفین، در ص ۲ - سطر ۸ این نقد می‌گیرند عبارت است از اینک: «تلاش نشر مستضعفین جهت دوگانه‌سازی تفکرات خود با اپوزیسیون و یک کاسه کردن تمامی آن جریان‌ها بر می‌گردد». آنچه ما از این نتیجه‌گیری و داوری ناقد و یا ناقدین می‌فهمیم اینک، «نشر مستضعفین در تحلیل سرمقاله شماره ۱۲۳ خود همه اپوزیسیون خارج از کشور را یک کاسه کرده است» که البته این خلاف واقع می‌باشد، چرا که در نقل قول فوق خود ناقد و یا ناقدین هم آمده است که: «تقریباً تمامی جریان‌های سیاسی» پر پیداست که کلمه تقریباً، استثناء پذیری جریان‌های خارج از کشور، در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تأیید می‌نماید، البته در این رابطه علی‌الدوام داوری نشر مستضعفین بر این امر قرار دارد که گرچه تمامی جریان‌های سیاسی (جامعه سیاسی) خارج‌نشین ایران با «رویکرد عملی چریک‌گرائی مدرن سه مؤلفه‌ای ایران دهه ۴۰ و ۵۰ ایران فاصله گرفته‌اند» ولی بدون تردید هنوز «فرهنگ چریک‌گرائی بر ذهنیت جمعی اپوزیسیون ایرانیان خارج‌نشین حاکم می‌باشد» که از مهمترین شاخص «فرهنگ چریک‌گرائی مدرن همان تکیه بر موتور کوچک، جهت به حرکت درآوردن موتور بزرگ» و همان تکیه بر «استراتژی کسب قدرت سیاسی» و همان تکیه بر «حرکت از بالا توسط نخبگان» و همان «اولویت تحول سیاسی، بر تحول فرهنگی و تحول اجتماعی و تحول اقتصادی» و همان «تکیه بر نخبگان به جای جنبش‌های خودبنیاد مردمی» و همان «رهبری طلبی خود خوانده» می‌باشد؛ که برای داوری در باب رویکرد نشر مستضعفین در این رابطه بهتر بود ناقدین در ۵ صفحه نقد خود حداقل در نیم سطر از این پنج صفحه داوری می‌کردند که «کدامین جریان‌های سیاسی اپوزیسیون خارج‌نشین، حداقل از یکی از این مؤلفه‌های فرهنگ چریک‌گرائی برخوردار نمی‌باشند.»

البته در رویکرد نشر مستضعفین این داوری فقط محدود به اپوزیسیون خارج از کشور نمی‌شود، بلکه جریان‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی داخل کشور هم از این شاخص‌های فرهنگ چریک‌گرائی برخوردار هستند، بنابراین در این رابطه است که داوری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران



و نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی و سیاسی این جنبش، بر این امر قرار دارد که تنها وجه مشترک «تقریباً» تمامی جریان‌های سیاسی خارج از کشور و داخل کشور (اعم از چپ مارکسیستی تا راست سلطنت طلب و مجاهدین خلق و شورای گذار و غیره و غیره و غیره) تکیه بر یکی از این مؤلفه‌های (فرهنگ پیشاهنگی سه مؤلفه‌ای لنینیستی و چریک‌گرایی رژی دبره‌ای و ارتش خلقی) یعنی، یا «اعتقاد به کسب قدرت سیاسی از بالا توسط نخبگان» (که البته این نخبگان همان جریان سیاسی خاص خودشان می‌باشد) دارند و یا معتقد به «حرکت از بالا به جای حرکت از پایین توسط جنبش‌های خودبنیاد هستند» و یا اعتقاد دارند که «تنها موتور کوچک (اعم از حزب و سازمان و شورای گذار و غیره و غیره آنها) می‌تواند از بالا موتور بزرگ (جنبش‌های خودبنیاد تکوین یافته از پائین جامعه مدنی جنبشی ایران را) به حرکت درآورد» و «بدون موتور کوچک آنها» نه امکان گذار از رژیم مطلقه فقهاتی وجود دارد و نه «آلترناتیوی» برای جایگزینی رژیم مطلقه فقهاتی (غیر از آنها) وجود پیدا می‌کند؛ و یا اعتقاد دارند که «بدون آلترناتیوسازی از برون» (جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد داخل ایران) نه تنها موتور بزرگ (که همان جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد) نمی‌تواند به صورت دینامیک و دموکراتیک به حرکت درآید «حتی شاخه‌های سه مؤلفه‌ای صنفی و سیاسی و مدنی جنبش‌های داخلی هم نمی‌توانند به ائتلاف برسند.»

مهم‌تر از همه اینکه همه این جریان‌های داخل و خارج از کشور (گرفتار در اوهام فرهنگ چریک‌گرایی) بر این باورند که تنها با «آلترناتیوسازی خود آنها از بالا و بیرون از جنبش‌های خودبنیاد امکان سرنگونی و گذار از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و اعتلای جنبش‌های خودبنیاد مادیت پیدا می‌کند» که البته تاریخ ۱۵۰ ساله گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران و به خصوص در ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نشان داده است که «همه این رمل و اصطراب‌های انتزاعی و غیر انضمامی و دور از واقعیت و ذهنی و تخیلی اینها اوهامی بیش نیست»؛ و تا زمانیکه خود جامعه مدنی جنبشی مستقل از جریان‌های سیاسی (داخل و خارج از کشور) و مستقل از حاکمیت و مستقل از جناح‌های درونی قدرت به صورت دینامیک و

خودبنیاد و خودرها ساز و خودسازمانده و خودرهبر در مسیر اعتلا، در سه شاخه مختلف صنفی و سیاسی و مدنی به «ائتلاف و تکوین حزب جنبشی از پائین دست پیدا نکنند و در ادامه آن تا زمانیکه نتوانند خود این جامعه جنبشی از پائین توسط شوراهای عمومی (نه شوراهای طبقاتی صرف مثل شوراهای صرف کارگری) توسط تغییر توازن قوای میدانی به سود خودبه مقام آلترناتیوی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دست پیدا کنند، امکان دستیابی به دموکراسی به صورت دموکراتیک اصلاً و ابداً در جامعه ایران وجود ندارد» و مع الوصف، در این رابطه است که «تمامی مسیرهای غیر از این در جامعه ایران در رویکرد ما به استبداد کشیده می‌شود» آنچنانکه از مشروطیت تا کنون تمامی آنها به استبداد کشیده شده است.

باری «فرمول فوق نمایش تمامی استراتژی ۴۳ ساله حرکت گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (از خرداد ۵۵ الی الان) در دو فرایند عمودی و (یا سازمانی آرمان مستضعفین) افقی (و یا جنبشی نشر مستضعفین) می‌باشد» و در این چارچوب بوده است که در ۴۳ سال گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، استراتژی پیشاهنگی (تمامی جریان‌های پیشاهنگی در سه مؤلفه تحزب‌گرایانه لنینیستی و چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای و ارتش خلقی یا جنگ درازمدت توده‌ای مائوئیستی) را به چالش نظری و تئوریک کشیده است؛ و تنها راه حل بحران استراتژی ۱۵۰ ساله جامعه ایران را که همان تغییر دموکراتیک از پائین توسط جنبش‌های خودبنیاد سه مؤلفه‌ای می‌باشد (به جای تغییر از بالا توسط موتور کوچک نخبگان سیاسی) جایگزین کردن «استراتژی پیشگامی» طبق فرمول فوق، «به جای استراتژی سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی» حاکم بر تمامی جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور تعریف می‌کنیم؛ و باز در این رابطه است که بر این باوریم که وجه مشترک خودویژگی تمامی جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور (از راست تا چپ و از سلطنت طلب تا جمهوری خواه و غیره) همین حاکمیت «رویکرد پیشاهنگی بر استراتژی و حرکت آنها می‌باشد» که فقط و فقط با جایگزینی «رویکرد پیشگامی» به جای «رویکرد پیشاهنگی سه مؤلفه‌ای» آنها قابل درمان می‌باشد، بنابراین تا زمانیکه «رویکرد پیشگامی» در عرصه استراتژی،

جایگزین «رویکرد پیشاهنگی» آنها نشود، به قول معلم کبیرمان شریعتی اگر صد تا انقلاب دیگر هم در جامعه ایران صورت بگیرد، استبداد به علت بسترهای عینی و ذهنی موجود در جامعه فقه‌زده و استبدادزده و تصوفزده ایران، به صورتی خشن‌تر و پیچیده‌تر بازتولید می‌شود و جامعه نگون‌بخت ایران مجبور می‌گردد تا هزینه‌ای سنگین‌تر از گذشته در فرایندهای جدید بازتولید استبداد پرداخت نماید.

ماحصل اینکه «نه با لیبرال دموکراسی سرمایه داری شورای گذار» و «نه با سوسیال دموکراسی سرمایه‌داری» (یا دولت رفاه انترناسیونال دوم) و «نه با سوسیالیسم حزب - دولت لنینیستی» (که قرن بیستم برای بشریت، قرن فاجعه ساختند) جامعه امروز ایران می‌تواند به دموکراسی پایدار دموکراتیزه شده از پائین دست پیدا کند؛ و البته در این رابطه معیار و شاخص ما برای صحت و سقم هر استراتژی، «خود استراتژی و تاریخ گذشته ۱۵۰ ساله حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران در تجربه آن استراتژی می‌باشد» و شاید این کلام نیچه درست باشد که می‌گوید: «باطل السحر تمامی رویکردهای باطل و غلط، فقط و فقط تاریخ گذشته می‌باشد». بدین خاطر اگر در این رابطه برای تعیین صحت و سقم یک استراتژی بر شاخص تعداد هواداران و قدرت سیاسی از بالا و غیره تکیه کنیم، باید خمینی را در نوک قله این هرم قرار بدهیم، چراکه در تحلیل نهائی این او بود که توسط «استراتژی از بالا» توانست به بزرگترین بسیج توده‌ای در تاریخ حرکت تحول‌خواهانه ۱۵۰ سال گذشته جامعه ایران، جهت تغییر قدرت در بالا، تحت رهبری خودش دست پیدا کند.

باری، ناقد و یا ناقدین پس از طرح موضوع فوق (بدون نقد سرمقاله ۱۲۳ نشر مستضعفین که موضوع اصلی این نقد بوده است) در صفحه ۲ سطر ۹ بالبداهه با طرح استراتژی ۴۳ ساله جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در نشر مستضعفین، به نقد این استراتژی می‌پردازند، البته آنچنانکه فوقاً هم اشاره کردیم، چنین استنباط می‌شود که هدف اصلی ناقد یا ناقدین در اصل همین به «نقد کشیدن استراتژی ۴۳ ساله جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بوده است» زیرا بدون داوری در باب آسیب‌شناسی جریان‌های سیاسی خارج از کشور به صورت مستقیم به سراغ آسیب‌شناسی

استراتژی جنبشی ۴۳ سال گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌روند و در این متن تلاش می‌کنند تا با زیر سؤال بردن استراتژی پیشگامی و جنبشی و دینامیک و دموکراتیک جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۳ سال گذشته به حمایت غیر مستقیم از رویکرد پیشاهنگی جریان‌های سیاسی خارج از کشور بپردازند و با قرار دادن تخم مرغ‌های خود در سبد «لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری شورای گذار» به صورت مصداقی مسیر پیشاهنگی لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری شورای گذار را تأیید نمایند.

در این رابطه است که ناقد یا ناقدین در ادامه در ص ۲ - سطر ۱۰ به بعد می‌گویند: «خط فکری نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته) با اساس نمودن تحول فرهنگی به عنوان سنگ زیربنای تحول اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و به عنوان مبنای توسعه اجتماعی و با تکیه بر اقشار اجتماعی باور دارد که در طی بیش از چهار دهه در این راستا فعالیت اجتماعی داشته است، پروژه‌ای که باور دارد از پیشکسوتان قبلی خود یعنی اقبال و شریعتی به او به ارث رسیده است.» آنچه از داوری فوق ناقد یا ناقدین برای ما قابل فهم است اینک:

الف - ناقد یا ناقدین فوق به این فرمول استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۳ سال گذشته که می‌گویند: «بدون تحول فرهنگی در جامعه استبدادزده و فقه‌زده و تصوفزده ایران امکان تحول اجتماعی از پائین و بدون تحول اجتماعی از پائین امکان تحول سیاسی و اقتصادی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران وجود ندارد» اعتقادی ندارند؛ و بر همان فرمول رویکرد پیشاهنگی ۱۵۰ سال گذشته جامعه نخبگان سیاسی ایران باور دارند که می‌گویند: «هر گونه تحول سیاسی و تحول اجتماعی و تحول اقتصادی و تحول فرهنگی در جامعه ایران، مقدمات و در آغاز باید از تحول سیاسی و کسب قدرت سیاسی شروع بشود» و لذا بر این باورند که در صورتی که قدرت سیاسی در دست شورای گذار قرار بگیرد مملکت ایران گل و بلبل می‌شود؛ یعنی همان شعار که خمینی در برابر شاه می‌گفت: «اگر شاه برود به جای او شمر و عبید الله زیاد هم بیاید وضع جامعه ایران بهتر می‌شود»، دوباره در هر حال

بازتولید شدن است.

باری، اگر در این رابطه بخواهیم گفته‌های ناقد و یا ناقدین را فرموله کنیم، باید بگوئیم که در چارچوب دو رویکرد «بازسازی» و «به‌سازی» از آنجائیکه در رویکرد «بازسازی» (که همان رویکرد معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی و رویکرد پیشگامی و جنبشی و دینامیک جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۳ سال گذشته می‌باشد) در جامعه استبدادزده و استثمارزده و استعمارزده و استخفاف‌زده ایران، جهت دستیابی به تحول جنبشی از پائین، بر تحول فرهنگی بسترساز تحول اجتماعی و تحول سیاسی و تحول اقتصادی تکیه دارند، در صورتی که در رویکرد «به‌سازی» برعکس بر تقدم تحول سیاسی و کسب قدرت سیاسی از بالا توسط جریان‌های نخبه سیاسی اعتقاد دارند؛ و بدون تحول سیاسی و کسب قدرت و سرنوشتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هر گونه تحول فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی در جامعه بزرگ ایران غیر ممکن می‌دانند. با این ترازو است که می‌توانیم رویکرد ناقد و یا ناقدین فوق، «رویکرد به‌سازی» تعریف نمائیم.

ب - ناقد و یا ناقدین فوق در راستای نفی رویکرد بازسازی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۳ سال گذشته می‌گویند:

«برای پاسخ به واقعی بودن و اصولی بودن چنین راهکاری در جامعه ایران کافی است تا نگاهی به میوه آن درخت بیاندازیم، واقعیت آن است که نشر مستضعفین همچون درختی تناور (در حوزه فکری و تئوریک) است که در طی طول عمر خود نه میوه‌ای داده است و نه کس یا کسانی (رهگذرانی) توانسته‌اند تا از سایه آن نصیبی برند. دست اندرکاران و دوستداران تفکر نشر مستضعفین اگر صمیمانه قصد دارند تا بهره و نتیجه شیوه کار فکری (و در ظاهر سیاسی و اجتماعی) آن جریان را به اثبات برسانند، کافی است تا در پیرامون خود (داخل یا خارج از کشور) در حوزه روشنفکری، در حوزه گروه‌های سیاسی و اجتماعی و در حوزه مبنائی مبارزات اجتماعی که هم اکنون جنبش‌های مطرح در جامعه ایران نمایندگان واقعی آن هستند، از نشانه‌ها و تاثیرات آن اندیشه بر عرصه عمومی به چند نمونه اشاره نمایند تا این حقیر بداند و بفهمد که فعالیت تئوریک

و فکری نشر مستضعفین پس از اقبال و شریعتی توانسته است نقش محوری و رسالت تاریخی آن اندیشه را در جامعه پیروی و به اثبات برساند. پروژه اندیشه اقبال و شریعتی هم اکنون در بخشی از رویکردهای فکری و تا حدودی سیاسی در جامعه نهادینه شده و می‌شود نتیجه گرفت که بخشی از گفتمان فکری و حداقل حوزه روشنفکری جامعه را متأثر از خود کرده است و نمایندگان در جامعه دارد. حال آنکه این پرسش را مسئولین محترم و هواداران نشر مستضعفین پاسخ دهند، پس از چهار دهه (و به قول خودشان بیش از آن زمان را) که از کار فرهنگی توسط این جریان می‌گذرد به کدامین بحران‌ها، چالش‌ها و ابر تضادهای حاکمیت دینی و تاثیرات آن رویکردها بر حوزه دینی، طبقاتی، سیاسی و فرهنگی توانسته‌اند پاسخ بدهند؟ در کدامیک از عرصه‌های عملی و در کدامیک از بحران‌های اجتماعی نقش فکری داشته‌اند؟» (ص ۲ - سطر ۱۴).

برای طرح داوری ما در باب گفته فوق ناقد یا ناقدین در اینجا به طرح جملاتی از معلم کبیرمان شریعتی در خصوص پاسخ به محورهای مطرح شده فوق ناقد و ناقدین می‌پردازیم.

۱ - «در این ایام طرز تفکر من کاملاً مشخص شده بود و آن ایجاد یک جنبش فکری و عملی مترقی اسلامی در جامعه ایران است... من از همین موقع معتقد شدم که کار سیاسی و مبارزه سیاسی و تشکیلات سیاسی هر چه باشد، فایده‌ای نخواهد داشت مگر اینکه قبلاً در جامعه و طرز فکر جامعه و فرهنگ و مذهب توده مردم منحنی و سنتی قرون وسطائی ایران یک نهضت فکری و رنسانس در سطح عموم به وجود آید و این بود که دعوت برخی از طرفداران جبهه ملی را که گاه از تهران می‌آمدند و یا در مشهد بودند برای تشکیل یک سازمان سیاسی در ایران رد کردم» (م. آ - ج ۲ - ص ۲۲۸).

۲ - «تا مردم به آگاهی نرسیده‌اند و خود صاحب شخصیت انسانی و تشخیص طبقاتی و اجتماعی روشنی نشده‌اند و از مرحله تقلید و تبعیت از شخصیت‌های مذهبی و علمی خود که جنبه فتوایی و مقتدائی دارند به مرحله از رشد اجتماعی و سیاسی ارتقاء نیافته‌اند که در آن رهبران‌اند که تابع اراده و خط مشی آگاهانه آنانند و تا زمانی که متن مردم بیدار نشده باشد و وجدان آگاه اجتماعی نیافته باشند، هر مکتبی و هر نهضتی عقیم و مجرد خواهد ماند» (م. آ - ج ۴ - ص ۹۴).

روشنفکرها به خاطر این به هیچ نتیجه‌ای نرسیده‌اند که می‌خواستند چند تا راه کشف کنند و بعد به نتیجه برسند و وقتی می‌دیدند به نتیجه نمی‌رسند، مایوس می‌شدند و می‌رفتند شعر نو می‌گفتند. می‌گویند هیجده سال پیش چند دفعه در خیابان جیغ و داد کردیم دیدیم فایده‌ای ندارد، مایوس شدیم. ما حق نداریم مایوس بشویم. یکی می‌گفت اگر کسی برای مسائل اجتماعی کوتاه‌ترین فاصله را انتخاب کند آدمی ناآگاهی است. یکی پرسیده بود آقا اینکه قضیه حمار است اگر ما الاغی را روی نقطه A از مثلث ABC رها کنیم این مستقیماً به B می‌رود و نمی‌رود به C و بعد به B و او جواب داده بود برای همین است که می‌گویند قضیه حمار. مسئله این است که ما باید به درست‌ترین راه توجه کنیم؛ یعنی یک راه وجود دارد که ما را به نقطه B هدایت می‌کند باید آن را انتخاب کنیم ما می‌خواهیم چکار بکنیم؟ اگر می‌خواهیم کارهای سطحی انجام بدهیم، کارهایی است که هزار مرتبه انجام شده و دو مرتبه برگشته‌ایم به نقطه اول» (م.آ - ج ۲۰ - ص ۴۹۸).

۱۰ - «در این کار باید بهترین و منطقی‌ترین طریقه را انتخاب کنیم نه نزدیکترین طریقه را، برای اینکه احتمالاً نزدیکترین طریقه منطقی‌ترین طریقه نیست، به احتمال قوی تا ۹۹ درصد. مسئله این است که ما باید بیشتر فداکاری بکنیم و کمتر توقع داشته باشیم بر خلاف امروز که روشنفکر بیشتر توقع دارد و کمتر فداکاری من ترجیح می‌دهم دو نسل، سه نسل کار بکنند و بعد به نتیجه برسند اما اگر در عرض ۱۰ سال به نتیجه برسیم باز برمی‌گردیم به ۱۰۰ سال عقب‌تر. همیشه یک تجربه عجیب در تمام آفریقا و آسیا شده کسانی که به سرعت به نتیجه رسیده‌اند بعد امتیازات قبل از انقلاب‌شان را هم از دست داده‌اند. من همه انقلابات زودرس را نفی می‌کنم» (م.آ - ج ۲۰ - ص ۵۰۰).

۱۱ - «این رسالت بزرگ پیامبرانه را روشنفکران راستین و مسئول و بزرگان‌اندیش، نه با تفنگ و نارنجک، نه با متینگ و داد‌قال، نه با سیاست‌بازی‌های رایج و سطحی، نه با انقلاب‌ها و تغییر رژیم‌ها و عوض کردن آدم‌ها و خلق ماجراها و حادثه‌ها و نه با مشغولیت‌های روزمره و با مبارزه‌های باب روز و نه در تشبه به موج‌های نو و چپ‌گرایی‌های آخرین مدل، نه با انقلاب‌ها و تغییر آدم‌ها و... ما به نتیجه نمی‌رسیم... در یک

۳ - «روشنفکران امروز غالباً مسائل تاریخی را فقط در مقطع زمانی خاص، به صورت انتزاعی و با عینک زمانی خویش می‌بینند در صورتی که بارها گفته‌ام بایستی مسائل تاریخی را به صورت انضمامی و عینی و با بینش دیالکتیکی نگریست و قضاوت کرد چه در غیر این صورت، قضاوت در باره آنها قضاوتی نادرست خواهد بود» (م.آ - ج ۷ - ص ۱۱۱).

۴ - «همه جا در طول تاریخ می‌بینیم هر جا حرکت و سازندگی وجود داشته پشتش یک بینش و یک آگاهی فکری، یک فرهنگ اعتقادی بیدار کننده و روشنگر و همچنین یک توجیه انتقادی از حرف و از عمل وجود دارد. این یک چیز جبری و مسلم بدون استثناء است، بدون استثناء» (م.آ - ج ۱۷ - ص ۱۶۳).

۵ - «انقلابی شدن بیش از هر چیز مستلزم یک انقلاب ذهنی، یک انقلاب در بینش و یک انقلاب در شیوه تفکر انسان است» (م.آ - ج ۲ - ص ۱۶۷).

۶ - «وقتی ملتی به تفکر آغاز کرد، هیچ قدرتی پیروزی او را نمی‌تواند سد کند. عادت کردن به تفکر بزرگترین نیاز جامعه ما هست، برای اینکه وقتی هر کار دیگر اجتماعی یا فرهنگی یا اقتصادی یا حتی سیاسی یا مذهبی و اعتقادی و اخلاقی ارزش دارد و امکان دارد و وقتی ممکن است به نتیجه عملی برسد که اصلاً یک ملتی عادت به تفکر کرده باشد و اندیشیدن را بیاموزد و بداند» (م.آ - ج ۱۸ - ص ۱۳۵).

۷ - «جامعه‌های بدون ریشه و بدون آمادگی، بدون تغییر اندیشیدن و تغییر تفکر و بدون سوار کردن تمدن بر پایه‌ها و ریشه‌ها و عمق خاک فرهنگی و تاریخی و قومی خودشان نه تنها دارای تمدن نمی‌شوند، بلکه شانس تمدن داشتن را هم از دست می‌دهند» (م.آ - ج ۲۰ - ص ۸۸).

۸ - «تکیه گاه اصلی اقبال دگرگون کردن ذهنی - روانی وجدان انسانی ملتش بود، آنها که عمل اجتماعی تنها در اشکال عمل بدنی یا عمل سیاسی منحصر نمی‌بینند، می‌توانند عمیقاً درک کنند که اساسی‌ترین عمل روشنفکر مسئول همین می‌باشد» (م.آ - ج ۵ - ص ۱۶۴).

۹ - «در راه حل‌های اجتماعی نباید به کوتاه‌ترین راه حل اندیشید بلکه باید به درست‌ترین راه فکر کرد همه این



کلمه ما با کاری پیامبرگونه در میان قوم و در عصر و نسل خویش، در هر گوشه از این جهان که هستیم باید آغاز کنیم: ابلاغ و سلاحش کلمه» (م.آ - ج ۱ - ص ۹۸).

۱۲ - «سه روش مشخص و شیوه‌ای که در مبارزه اجتماعی برای اصلاح وجود دارد برحسب بینش‌ها و مکتب‌های اجتماعی عبارت است از: ۱- روش سنتی و محافظه‌کارانه، ۲- روش انقلابی، ۳- روش اصلاحی یا رفرمیسم؛ اما پیغمبر اسلام کار چهارمی می‌کند یعنی سنتی را که ریشه در اعماق جامعه دارد و مردم نسل به نسل بدان عادت کرده‌اند و به طور طبیعی عمل می‌کنند، حفظ می‌کند، شکل آن را حفظ می‌نماید ولی محتوا و روح و جهت و فلسفه عملی این سنت خرافی را به شیوه انقلابی دگرگون می‌کند» (م.آ - ج ۲۱ - ص ۵۰).

۱۳ - «وقتی مشروطه را با انقلاب کبیر فرانسه مقایسه کنید، در مقایسه با آنچه که از آن کپی کرده‌اند، یکی به آن شکل درمی‌آید و یکی به این شکل، این است که می‌بینیم مشروطه با چند تا فرمان و فتوا شروع می‌شود در صورتی که انقلاب کبیر فرانسه با یک قرن اندیشیدن، تفکر، بینش تازه و حرکت فکری مترقی و آگاه و روشنگرانه شروع می‌شود» (م.آ - ج ۱۷ - ص ۱۶۶).

۱۴ - «در موقعی که مشروطیت عملی شد، قوانین بلژیک را ترجمه کرده و به جای سنت‌های استبدادی و بومی برای ایران به کار بردند در حالی که مردم ایران به آن حد از تکامل و خودآگاهی نرسیده بودند. اینگونه قوانین حروف مرده‌ای هستند که از کفن سپید کتابچه‌ها پا بیرون نمی‌گذارند و فقط به درد مطالعه افراد محقق می‌خورند و نه به درد مردم. بدون خودآگاهی متن مردم هر راه حلی در حوزه‌های علمی و زوایای کتابخانه‌ها و گوشه‌های کافه‌های روشنفکری خواهد ماند و مجرد و بیگانه» (م.آ - ج ۱۲ - ص ۲۲۸).

۱۵ - «نسل جدید که تنها احساس تند آزادی‌خواهی و رهایی‌جویی دارد و برای نجات خود و استقلال میهنش از یوغ استعمار بیگانه تلاش می‌کند و رنج می‌برد، تجربه سیاسی ندارد، پختگی مبارزه را ندارد، تحت تأثیر کتاب‌ها و فیلم‌ها و داستان‌ها و داستان‌های سیاسی‌اند که از آزادی

سخن می‌گویند و انقلاب و قیام برای رهایی و شکستن زنجیر استبداد و استعمار خارجی و نمی‌دانند که به گفته چه‌گوارا آزادی بیش از همه از دست کسانی ضربه می‌خورد و ضربه‌ای شکننده که برای نیل بدان کوتاه‌ترین راه را انتخاب می‌کنند و سریع‌ترین مرکب را سرنوشت بسیاری از کشورهایی که اکنون در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین در چنگال استبداد و حکومت غاصب بیش از پیش رنج می‌برند و به خفقان دچار شده‌اند و یوغ استعمار بیگانه بیرحمانه‌تر بر سرشان افتاده و زنجیر محکومیت در بند خارجی حلقوم‌شان را تنگ‌تر از پیش می‌فشارد گواه صادقی است که نسل آزادی‌خواه جوان، دست به مبارزه ناهنگام و ناهنجار زده‌اند و پیش از آنکه شرایط انقلاب فراهم شده باشد میتینگ‌ها و تظاهرات و اعلامیه‌ها و شعارهای تند انقلابی داده‌اند و در نتیجه تنها چیزی که به دست آورده‌اند این بوده است که حکومت را بیدارتر کرده‌اند و استعمار را در کوبیدن و خفه کردن حلقوم‌ها پخته‌تر و پس از رنج‌ها و شکنجه‌ها و زندان‌ها اکنون از آزادی‌های نسبی اندکی که پیش از این داشتند نیز محروم شده‌اند و حتی از گفتن و نوشتن نیز ممنوع گشته‌اند و نه تنها آزادی بلکه نام آزادی را بر زبان نمی‌توانند آورد و حتی یاد آزادی و غم آزادی، اندیشیدن به آزادی در خلوت و کنج خانه برایشان جرم است» (م.آ - ج ۳۳ - ص ۱۱۳).

۱۶ - «نمی‌خواهم به صورت کلاسیک، در یک نهضت، دو مرحله کار فکری و کار اجتماعی یا ایدئولوژی و عمل را از هم تفکیک کنم. این دو به هم درآمیخته‌اند و این آمیختگی از مشخصات بینش اسلامی است. در مذهب ما، یک جوان درست در همان سالی که به تکلیف می‌رسد توحید و معاد و نماز همراه امر به معروف و نهی از منکر و جهاد برایش وظیفه می‌شود. این عبارت عمیق که گویی تجربه عملی و انقلابی تمامی نهضت‌های تاریخ را با خود دارد از علی است که می‌گوید: «من الایمان یستدل بالعمل ومن العمل یستدل بالایمان»؛ اما می‌خواهم بگویم، تکیه‌گاه‌ها فرق می‌کند؛ و نباید فراموش کنیم که دوران بیست و سه ساله بعثت، به دو دوران سیزده و ده ساله تقسیم شده است» (م.آ - ج ۱ - ص ۲۱۳).

۱۷ - «فکر و عمل دو مرحله پشت سر هم و مقدم و مؤخر

نیست و میان این دو رابطه علیت یک جانبه برقرار نیست بلکه میان این دو، رابطه علیت متقابل و دو جانبه‌ای وجود دارد که به طور مداوم در تأثیر و تاثر از یکدیگرند و چنانکه یکی از برجسته‌ترین متفکران اجتماعی قرن ما بیان کرده است: میان عقیده و عمل یک رابطه دیالکتیکی وجود دارد» (م.آ - ج ۷ - ص ۲۴).

۱۸ - «من معتقدم که باید از طریق دین در وجدان فردی و اجتماعی یک جامعه مذهبی حلول کرد و او را بیدار نمود. با او زبان و احساس مشترک یافت و حرف زد. این تنها راه ممکن است و تجربه‌های بسیار آن را ثابت کرده است. مبارزه با مذهب تنها نتیجه‌ای که داشته است اسارت بیشتر مردم بوده است» (م.آ - ج ۳۳ - ص ۱۰۳۲).

۱۹ - «این روشنفکر به وسیله مبارزه با مذهب در جامعه اسلامی، توده را از قطب روشنفکری می‌هراساند و می‌رماند و او برای فرار از دست روشنفکر ضد مذهبی، به عوامل ارتجاعی و انحرافی و استعماری که به ظاهر حامی مذهب پناه می‌برد و به این شکل رابطه مردم با روشنفکر قطع می‌شود و روشنفکر تنها می‌ماند» (م.آ - ج ۲۰ - ص ۲۸۴).

۲۰ - «روشنفکر باید در عمق وجدان توده خویش حضور پیدا کند، بنابراین روشنفکر ما باید بفهمد که روح غالب بر فرهنگش روح اسلامی است و اسلام است که تاریخ و حوادث و زیربنای اخلاقی و حساسیت‌های جامعه‌اش را ساخته است و اگر به این واقعیت پی نبرد در جو مصنوعی و محدود خودش گرفتار می‌گردد... روشنفکر باید از تقلید و سطحی نگریستن مسائل بر حذر باشد و پی ببرد که این نقش منحط مذهبی که اکنون در میان توده‌ها وجود دارد به مذهب و فرهنگ حقیقی اسلامی که زیربنای عقاید جامعه‌اش را می‌سازد ارتباطی ندارد و تجربه ضد مذهبی مسیحیت قرون وسطی را نمی‌توان به گذشته و حال اسلام تعمیم داد. روشنفکر جامعه جبراً لازم است که اسلام‌شناس باشد... روشنفکر جامعه اسلامی قطعاً و جبراً لازم است که اسلام‌شناس باشد و آن وقت بعد از شناخت اسلام است که ناگهان دچار یک حالت انقلابی و شگفت‌انگیز و غیر قابل پیش‌بینی می‌شود و متوجه می‌گردد چه فاجعه بزرگی رخ داده و چگونه روشنفکران دیگر، همه وقت و استعداد و نبوغ خودشان و مردم را با بد آغاز کردن، تباہ نمودند و با بد

فهمیدن و عوضی گرفتن‌ها و ارتباطات نامعقول و نامنتقی موجب فاجعه‌های بزرگ شدند... این است که تکیه به اسلام در جامعه سنتی اسلامی، مسئولیت هر روشنفکر وابسته به این جامعه است، چه مذهبی و چه غیر مذهبی. برای غیر مذهبی به عنوان یک فرهنگ و برای روشنفکر مذهبی در عین حال به عنوان یک عقیده» (م.آ - ج ۲۰ - ص ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶).

۲۱ - «بسیار کم تجربگی و کم تجربگی خطرناک و فاجعه‌آمیز و نابود کننده‌ای است اگر تمامی توش و توانمان را تنها و تنها در یک محدوده عمل مطلقاً سیاسی مستهلک‌سازیم. این کار موجب آن می‌شود که اسلام نو در جنین خفه شود و میراث‌خوار جهادها و شهادت‌های ما، دیگران باشند، دیگرانی که بارها نشان داده‌اند که چه میراث‌خوارانی‌اند که می‌خورند و حتی در لفظ سیاسی نمی‌گذارند» (م.آ - ج ۱ - ص ۲۱۴).

۲۲ - «ما نباید مثل نیمه روشنفکرانی باشیم که از کلمات فقط صدای حروفش را می‌شنوند و سپس حوصله‌شان سر می‌رود و فریاد می‌زنند حرف بس است باید عمل کرد اینها متوجه نیستند که حرف داریم و حرف. حرفی داریم که حرف است و حرف هم می‌ماند، حرفی داریم که عمل می‌زیاند و حرکت می‌آفریند و بیداری می‌دهد و رسواگری می‌کند؛ و حرفی داریم که خود زدنش عمل است و نیز حرفی داریم که عمل وسیله‌ای است برای زدن آن؛ یعنی حرف، هدف عمل است و عمل مقدمه و وسیله حرف» (م.آ - ج ۱ - ص ۶۲).

باری، از آنجائیکه نقد ناقد و یا ناقدین از سطر ۳ ص ۳ تا سطر ۸ ص ۵ در چارچوب رویکرد فکری و سیاسی و اجتماعی خودشان صورت گرفته است، با عنایت به اینکه این رویکرد ناقد و یا ناقدین از سطر ۱۰ ص ۵ تا پایان متن، توسط خود ناقد و یا ناقدین تبیین گردیده است، بنابراین در این رابطه داوری ما بر این امر قرار دارد که تا زمانیکه رویکرد فکری و سیاسی ناقد و ناقدین فهم نکنیم، نمی‌توانیم نقد ناقد و یا ناقدین از سطر ۳ ص ۳ تا سطر ۸ ص ۵ به نشر مستضعفین ارگان عقیدتی و سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران را فهم نمائیم، بنابراین بدین ترتیب است که برای فهم نقد ناقد یا ناقدین مجبور هستیم که از آخر به اول باز گردیم. توجه داشته باشیم که در یک نگاه کلی اگر

بخواهیم ۵ صفحه نقد ناقد یا ناقدین را تفکیک موضوع در دو نگاه سلبی و ایجابی نمائیم می‌توانیم، بگوئیم از صفحه یک تا سطر ۸ ص ۵ نقد ناقد و یا ناقدین تنها «صورت سلبی» در راستای نقد ۴۳ سال کار فکری و سیاسی و اجتماعی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در دو فرایند عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و افقی یا جنبشی نشر مستضعفین دارد، اما از سطر ۸ ص ۵ تا سطر ۲۰ ص ۵ که پایان نقد ناقد و یا ناقدین است، در ۱۲ سطر ناقد و یا ناقدین «رویکرد ایجابی» خودشان را تبیین می‌نمایند. ص ۵ سطر ۸ متن فوق: «نیروی اجتماعی یعنی نیروهائی که از چرائی‌ها عبور کرده‌اند و در پی کشف و پاسخ به چه باید کردها هستند. من از آنها به نام کنش‌گران عرصه اجتماعی نام می‌برم. کنش‌گران اجتماعی آن نیروهائی هستند که تحلیلا باور دارند که جامعه در مرحله گذار از جمهوری اسلامی قرار دارد. عمده‌ترین مطالبات کنش‌گر اجتماعی که می‌تواند خطوط همگرائی آنان با دیگر جریانات سیاسی قرار بگیرد بر سه اصل استوار می‌باشد ۱ - مرزبندی با کلیت جمهوری اسلامی، ۲ - اجماع در فرایند مبارزات جنبش‌های اجتماعی و ایجاد اتحاد فراگیر، ۳ - دستیابی به آلت‌رناتیو مردمی و ملی که بتواند دو هدف بالا را تحقق بخشد. هر جریانی با هر باور و اعتقادی که بتواند سد استبداد را سوراخ کند و روند جنبش‌های اجتماعی را قدمی به جلو ببرد و در تحقق آلت‌رناتیو ملی رسالت تاریخی خود را انجام بدهد، می‌تواند از مشروعیت برخوردار باشد و واقعی بودن و مسئولیت‌پذیری خود را به اثبات برساند. حال سؤال من از دست اندرکاران نشر مستضعفین و هواداران صادق آن اینست که آیا رؤس فکری و تحلیل‌های سیاسی نشر مستضعفین می‌تواند به آن سه مطالبه پاسخ دهد؟ چنین باد.»

آنچه که از این پاراگراف متن ناقد و یا ناقدین برای ما قابل فهم است اینک:

الف - ناقد و یا ناقدین برای اولین بار در چارچوب دیسکورس خودشان از «نیروی اجتماعی» تعریفی جدید ارائه داده‌اند و گفته‌اند نیروی اجتماعی یعنی «نیروئی که از چرائی‌ها عبور کرده‌اند و در پی کشف و پاسخ به چه باید کردها هستند» البته در ادامه ناقد و یا ناقدین در تعیین مصداق این تعریف

از نیروی اجتماعی می‌گویند «من از نیروی اجتماعی به نام کنش‌گران عرصه اجتماعی نام می‌برم.» باری، آنچه که ما از نیروی اجتماعی فهم می‌کنیم همان منابع اجتماعی قدرت تکوین یافته از پائین در برابر بالائی‌های قدرت می‌باشند که نیروی بالائی‌ها در سه مؤلفه قدرت «زر و زور و تزویر» در بستر تاریخ تعریف می‌شوند و در برابر نیروی سه مؤلفه‌ای بالائی‌های قدرت نیروی پائینی همان نیروی اجتماعی می‌باشند که به صورت جنبش‌های دو مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه از پائین تا بدنه جامعه مادیت پیدا می‌کنند. جوهر نیروهای اجتماعی مبارزه طبقاتی و مبارزه مدنی و مبارزه سیاسی است و موتور حرکت نیروهای اجتماعی احساس آگاهی محیط زندگی روزمره‌شان می‌باشد که می‌توانیم از آن به عنوان احساس دیالکتیک اجتماعی تعریف نمائیم و غیر از این احساس دیالکتیک هیچ عامل دیگری نمی‌تواند برای نیروی اجتماعی یا همان کنش‌گران عرصه اجتماعی به عنوان سر پل گذار حرکت آنها از «فرایند بودن» به «فرایند شدن» تعریف کرد و رسالت پیشگام در این عرصه هرگز این نیست که بخواهد حرکت خودش را جایگزین حرکت نیروهای اجتماعی بکند یعنی همان کج راهی که از بعد از شهریور ۲۰ الی الان جریان‌های پیشاهنگی جامعه ایران در سه مؤلفه مختلف آن در طول ۷۸ سال گذشته انجام داده‌اند و پیوسته هم به بن‌بست رسیده‌اند، نیروهای اجتماعی باید به صورت دینامیک و خودبنیاد توسط موتور خودآگاهی طبقاتی و مدنی و سیاسی به حرکت درآیند، بنابراین در این رابطه است که متأسفانه ما باید به ناقد و یا ناقدین بگوئیم که رویکرد شما به نیروی اجتماعی به عنوان هسته سخت رویکردتان یک «رویکرد پیشاهنگی» می‌باشد نه «رویکرد پیشگامی» که ما در طول ۴۳ سال گذشته به آن اعتقاد داشته و داریم.

در رویکرد پیشاهنگی‌تان به نیروی اجتماعی، نیروی اجتماعی همان جامعه سیاسی ایران می‌باشد، نه جنبش‌های سه مؤلفه‌ای مدنی و صنفی و سیاسی تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری‌طلبانه طبقه کار و زحمت، به عبارت دیگر تعریف شما از نیروی اجتماعی در تحلیل نهائی همان موتور کوچکی است که وظیفه آن به حرکت در آوردن موتور بزرگ می‌باشد؛ و



این کاملاً خلاف رویکرد ۴۳ ساله گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در دو فرایند عمودی آرمان مستضعفین و افقی نشر مستضعفین می‌باشد. بدین خاطر از نظر ما این تعریف شما که گفته‌اید: «نیروی اجتماعی یعنی نیروهائی که از چرائی‌ها عبور کرده‌اند و در پی کشف و پاسخ به چه باید کردها هستند» یک تعریف صد در صد انتزاعی و غیر انضمامی می‌باشد که اصلاً مصداق خارجی ندارد زیرا آنچه تا کنون ما از «چرائی» فهمیده‌ایم:

اولاً «چرائی» در برابر «چگونگی» می‌باشد.

ثانیاً «چرائی» چه به صورت عام و وجودی و چه به صورت خاص و کنکرت یک فرایند نیست که بتوان از آن گذاشت. تعریف ما از «چرائی» در این رابطه بر این فرمول استوار می‌باشد که همراه با هر چگونگی یک چرائی وجود دارد که آن چرائی چارچوب کلی آن چگونگی را تعریف می‌نماید؛ و بدون تردید در تحلیل نهائی تمامی چگونگی‌ها و چه باید کردها سنتز دیالکتیکی چرائی‌ها می‌باشند. لذا هرگز نباید نسبت به چرائی‌ها بی‌نیاز باشیم و فرایند چه باید کردها یا چگونگی‌ها را مستقل از چرائی‌ها تبیین نمائیم. مضافاً اینکه ما نباید عرصه چرائی‌ها را عرصه ذهنی تعریف کنیم و در برابر آن مجبور بشویم که چگونگی‌ها یا چه باید کردها را عرصه عملی تعریف نمائیم. این دوگانه‌سازی‌ها در عرصه روش به آنجا می‌انجامد که در نقد خود از نشر مستضعفین بگوئیم: «دوره کنونی دوره تئوری و پراتیک تواما است و اندیشه‌هائی می‌توانند به شرایط امروز و ضرورت‌های آن پاسخ بدهند که از چنین راهکارهائی پیروی نمایند. جامعه ایران هم اینک نیاز به رئوس و مبانی فکری دارد که بتواند یک پای در عمل و پای دیگر در حوزه فکر و اندیشه داشته باشد» (ص ۴ - سطر ۱۲).

پر پیداست، این دوگانگی بین «تئوری و پراتیک» دیگر در چارچوب پیوند دیالکتیکی مستمر «چرائی و چگونگی» معنی ندارد زیرا آن کار نظری که خود از پراتیک حاصل نشود و بستر ساز پراتیک متکامل تر نگردد، در رویکرد ۴۳ سال گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «پراگماتیست است، نه پراکسیس».

ب - ناقد و یا ناقدین در سطر ۱۰ ص ۵ این متن، پس از آن

تعریف و تحلیل اشتباه از «نیروی اجتماعی» و «کنش‌گران عرصه اجتماعی» گرفتار یک نتیجه‌گیری غلط دیگر می‌شوند و می‌گویند: «کنش‌گران اجتماعی آن نیروهائی هستند که تحلیلاً باور دارند که جامعه ایران در مرحله گذار از جمهوری اسلامی قرار دارد.»

باری، از این گفته ناقد و یا ناقدین می‌توان استنباط کرد که شاید از نظر آنها «نیروی اجتماعی، همان اصحاب شورای گذار در کالج لندن هستند که با لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری از بالا و از خارج کشور و با تکیه بر منابع قدرت خارجی، توسط کنترل از راه دور، می‌خواهند گذار از جمهوری اسلامی را مدیریت نمایند» و گرنه معنی ندارد که اول نیروهای اجتماعی را از جایگاه دینامیک خود جدا بکنیم و به نخبگان سیاسی محدود نمائیم و سپس این نخبگان سیاسی را بدل به کنش‌گران اصلی جامعه ایران سازیم و پس از آن این کنش‌گران اجتماعی را در چارچوب اعتقاد به گذار از جمهوری اسلامی معنی نمائیم. آنچه در رابطه با این تعریف ناقد و یا ناقدین از کنش‌گران اجتماعی می‌توان فهم کرد اینکه تمامی جنبش‌های مطالباتی سه مؤلفه‌ای امروز جامعه ایران در رویکرد ناقد و یا ناقدین جزء کنش‌گران اجتماعی نمی‌باشند، چراکه این جنبش‌های خودبنیاد سه مؤلفه‌ای صنفی و سیاسی و مدنی داخل کشور، در شرایط فعلی هیچکدام به مرحله گذار از جمهوری اسلامی نرسیده‌اند؛ و دلیل آن هم این است که:

اولاً ورود کنش‌گران اصلی جامعه به فرایند گذار از جمهوری اسلامی، «همان وضعیت انقلابی است» به عبارت دیگر کنش‌گران اصلی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران که همان جنبش‌های خودبنیاد جامعه مدنی جنبشی در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری‌طلبانه طبقه کار و زحمت شهر و روستا می‌باشند، تنها در وضعیت انقلابی است که به گذار از جمهوری اسلامی می‌رسند؛ و وضعیت انقلابی در هر جامعه از جمله جامعه ایران مولود تغییر توازن قوای میدانی به سود کنش‌گران می‌باشد چراکه تنها همین «تغییر توازن قوا است که باعث می‌گردد تا نه تنها مردم حاکمیت را نخواهند، بلکه مهمتر از آن اینکه حاکمیت هم دیگر قدرت سرکوب کنش‌گران اجتماعی ندارد.» ناقد و یا ناقدین باید اطلاع داشته باشند که «جامعه



امروز ایران در فرایند وضعیت انقلابی قرار ندارد» چراکه منهای اینکه جنبش‌های مطالباتی و در رأس آنها جنبش کارگری ایران در مرحله مطالبات اولیه صنفی خود در عرصه کسب دستمزد معوقه می‌باشند، آنچنانکه در نامه اسماعیل بخشی از زندان دیدیم، هنوز جنبش کارگری ایران و در رأس آنها جنبش کارگران نیشکر هفت تپه، تقاضای اجرای عدالت اجتماعی از رئیسی و قاسم سلیمانی و حزب پادگانی خامنه‌ای می‌کنند نه از جریان‌های آلترناتیوساز خارج‌نشین پیرو گفتمان گذار از جمهوری اسلامی، **فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ**؛ و آنچنانکه در اعتصابات اخیر کارگران نیشکر هفت تپه مشاهده کردیم، جنبش کارگری ایران با عکس‌های خامنه‌ای و رئیسی و حاجی قاسم سلیمانی... به دنبال کسب عدالت اجتماعی هستند و از همه مهمتر اینکه در این شرایط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حاکمیت مطلقه فقهاتی توان سرکوب جنبش‌های خودبنیاد سه مؤلفه‌ای را هم به صورت نرم‌افزاری دارد و هم به صورت سخت‌افزاری؛ و طبقه کارگر ایران غیر از آن بخش بالائی و مرفه‌اش به علت فقیرتر شدن مولود تحریم‌های اقتصادی جناح‌ها امپریالیسم جهانی در یک سال گذشته، علاوه بر روند افولی در عرصه جنبش‌های مطالباتی خودبنیادش، در این شرایط چشم به صندوق‌های گداپرو حزب پادگانی خامنه‌ای پیدا کرده است؛ که شوربختانه همه اینها بستر ساز بازتولید ظهور هیولای پوپولیسم از کالج لندن مدیریت گذار تا احمدی‌نژاد و جریان‌های وابسته می‌باشند.

یادمان باشد که متاسفانه «سرکوب و افول جنبش‌های مطالباتی خودبنیاد سه مؤلفه‌ای بستر ساز ظهور خیزش‌های بی‌سر و اتمیزه می‌شود» که به عنوان یک آفت بزرگ خودبستر ساز «بازتولید و ظهور هیولای پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر هستند.» باری، در این رابطه است که باید به ناقد و یا ناقدین بگوئیم که به هیچ وجه جامعه امروز ایران در این شرایط در وضعیت انقلابی قرار ندارد؛ و اعتقاد نخبگان سیاسی به وضعیت انقلابی جامعه امروز ایران و نسخه پیچی فرا رسیدن دوران گذار برای جامعه امروز ایران، «حاصلی جز چپ‌روی‌های کودکانه و تکیه استراتژیک کردن بر منابع قدرت خارجی یا تکیه بر خیزش‌های بی‌سر و اتمیزه داخلی نخواهد داشت» آنچنانکه در سخنرانی‌های اصحاب کالج

لندن در عرصه مدیریت گذار حرف محوری همه آنها «خیزش بی‌سر و اتمیزه دیمه ۹۶ بود، نه جنبش‌های مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و سیاسی و مدنی، در حال اعتلای جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران.» طبیعی است که «محدود کردن کنش‌گران اجتماعی امروز جامعه ایران به اعتقاد به گذار از جمهوری اسلامی، توسط ناقد و یا ناقدین متن فوق، بدون تردید یک راهنما به چپ زدن، برای پیچیدن به راست می‌باشد» ناقد و یا ناقدین متن فوق باید عنایت داشته باشند که تمامی افراد و جریان‌هایی که می‌خواسته‌اند از حرکت گذشته مترقیانه خود وارد فرایند راست‌روی بشوند، اول با شعارهای چپ‌روی‌های کودکانه راهنمای چپ خود را روشن می‌کردند و سپس به راست می‌پیچیدند. لذا تنها توسط نقد صوری از شورای معلوم الحال گذار کالج لندن و با گفتن اینکه من رویکرد لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری مدیریت گذار قبول ندارم و یا با گفتن من منابع قدرت شورای گذار کالج لندن از اقتصادی تا سیاسی و غیره آنها قبول ندارم و یا با گفتن اینکه من فاصله‌گیری این شورا از جنبش‌های خودبنیاد داخلی به عنوان منابع قدرت قبول ندارم، ولی با همه اینها، من از شورای مدیریت گذار حمایت می‌کنم، چرا که شورای مدیریت گذار شعار دموکراسی و یا لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری و یا حقوق بشر می‌دهند و بدین ترتیب از شورای مدیریت گذار حمایت می‌نمایم و دعوت به حمایت از آن می‌کنم، این یک فریب بزرگ به مردم نگون‌بخت ایران است.

فراموش نکنیم که خمینی تا زمانیکه دستش به زین قدرت نرسیده بود، در فرانسه سخن از رژیم لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری مثل کشور فرانسه به مردم ایران می‌داد، رژیم‌هایی که در آن همه آزادند و کمونیست‌های می‌توانند آزادانه حرف خود را بزنند و در بهشت سخن از برق و آب و اتوبوس و زمین مجانی و تأمین دنیا و آخرت به مردم نگون‌بخت ایران می‌داد اما همینکه خمینی توانست بر دوش مردم ایران بر زین اسب قدرت سوار بشود، مردم ایران جز دریای خون و فقر و فلاکت روزافزون و سرکوب تمامی حقوق اقتصادی و سیاسی و اجتماعی خود از خمینی و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۰ سال گذشته چیزی دیگر ندیدند.



ج - ناقد و یا ناقدین در ادامه همان نتیجه‌گیری‌های انحرافی فوق، در سطر ۱۲ و ۱۳ - ص ۵ آن متن می‌گویند «عمده‌ترین مطالبات کنش‌گر اجتماعی که می‌تواند خطوط همگرایی آنان با دیگر جریان‌های سیاسی قرار بگیرد بر سه اصل استوار است ۱ - مرزبندی با کلیت جمهوری اسلامی، ۲ - اجماع در فرایند مبارزات جنبش‌های اجتماعی و ایجاد اتحاد فراگیر، ۳ - دستیابی به آلترناتیو مردمی و ملی که بتواند دو هدف بالا را تحقق بخشد.»

پر واضح است که در اینجا برای ناقد و یا ناقدین، «همگرایی با دیگر جریان‌های سیاسی محور قرارداد» البته بدون اینکه بگویند جریان‌های سیاسی مورد نظر آنها کدام است، شاید همان جریان‌های حاضر کالج لندن در نشست شورای مدیریت گذار باشند، به هر حال ناقد و یا ناقدین پلاتفرم خودشان جهت همگرایی با جریان‌های سیاسی به صورت سه اصل فرموله کرده‌اند:

اول - مرزبندی با کلیت جمهوری اسلامی است که متأسفانه مشخص نکرده‌اند که منظورشان از این اصل چه می‌باشد. آیا می‌خواهند با این اصل برای شورای مدیریت گذار کالج لندن بسترسازی سیاسی و تئوریک بکنند؟ یا اینکه می‌خواهند بگویند، «مضمون حرکت در رویکرد آنها یک تحول صرف سیاسی است نه تحول فرهنگی و تحول اجتماعی و تحول اقتصادی» آنچنانکه در سخنرانی، سخنرانان کالج لندن هم همین موضوع سیاسی بودن صرف انتقال قدرت مشاهده کردیم؛ و ایضاً، در پلاتفرم سه مؤلفه‌ای و رویکرد لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری شورای مدیریت گذار موضوع سیاسی بودن مدیریت انتقال گذار از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به نخبگان سیاسی و جریان‌های قومیتی (در چارچوب فدرالیسم منطقه‌ای، نه فدرالیسم کشوری) توسط منابع قدرت اقتصادی و سیاسی و حتی نظامی خارجی مشهود بود.

دوم - «اجماع، در فرایند مبارزات جنبش‌های اجتماعی و ایجاد اتحاد فراگیر» که البته هر چه ما به این جمله بیشتر فکر کردیم، کمتر منظور ناقد و یا ناقدین متن فهم کردیم؛ و شاید بهتر باشد که بگوئیم هیچ نفهمیدیم منظور ناقد و یا ناقدین از این جمله چه بوده است. برداشت اجمالی ما از این جمله این است که ناقد و یا ناقدین می‌خواهند توسط این

جمله بگویند که «تکیه بر جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی داخل کشور دومین اصل همگرایی با جریان‌های سیاسی می‌باشد» که البته این هم اصل غلطی است، چرا که ناقد و یا ناقدین متن فوق، با فراخوانی در حمایت از شورای مدیریت گذار کالج لندن، امروز تمامی تخم مرغ‌های خود را در سبدی قرار داده‌اند و یا به سمت جریانی خیز برداشته‌اند که آنچنانکه در پلاتفرم و سخنرانی سخنرانان مدیریت شورای گذار کالج لندن دیدیم، «تنها چیزی که از آن سخن نرفته است، همین جنبش‌های خودبنیاد داخلی و نقش آنها در فرایند گذار از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم است». البته شورای مدیریت گذار، قبل از شروع کار خود نماینده‌ای جهت مذاکره با جناح‌ها، امپریالیسم آمریکا و رژیم نژادپرست اسرائیل و سردمداران ارتجاع منطقه جهت بسترسازی مدیریت گذار از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تعیین کرده بودند.

سوم - دستیابی به «آلترناتیو مردمی و ملی که بتواند دو هدف بالا را تحقق بخشد» در خصوص این اصل سوم اگر ناقد و یا ناقدین می‌خواهند بگویند که «آلترناتیو نظام حاکم، باید توسط نخبگان سیاسی انجام بگیرد حرفی بغایت ارتجاعی است» چراکه هر گونه تعیین «آلترناتیو نخبگان در داخل و خارج از کشور در غیبت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، به ارتجاع و استبداد و عمده آماتور یا حرفه‌ای سرمایه‌داری جهانی می‌انجامد» که تازه بهترین نمونه آن رژیم اردوغان و حزب عدالت توسعه در جامعه امروز ترکیه می‌باشد که در این شرایط حساس و خودویژه امروز منطقه خاورمیانه، شاهدیم که اردوغان پس از شکست در انتخابات شهرداری‌ها و به خصوص در استانبول ترکیه و انشعاب دو مرحله‌ای در حزب عدالت توسعه و شکست در رهبری جریان‌های اخوان المسلمین کشورهای عربی از تونس تا مصر و تا لیبی و شکست در پیوند با اتحادیه اروپا و شکست در جنگ داخلی سوریه، جهت ترمیم این گسل‌ها و جهت دستیابی به نفت و گاز سوریه و جهت قطع پیوند بین کردهای سوریه و کردهای ترکیه و جهت مدیریت سه میلیون پناهنده سوریه، «کردهای روزاوا را وجه معامله و یا وجه المصلحه مدیریت گذار از این گسل‌های خود تعیین کرد». بدین خاطر ناقد و یا ناقدین این متن باید بدانند که



«تنها آلترناتیو دموکراتیک در فرایند گذار فقط و فقط و فقط خود جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران است» که در فرایند گذار و یا در «وضعیت انقلابی» از پائین توسط «شوراهای عمومی» (نه شوراهای صرف طبقاتی مثل طبقه کارگر) خودبنیاد تکوین یافته از پائین فرایند گذار را معماری و مدیریت می‌کنند و هرگز و هرگز منتظر شورای‌های مدیریت گذار خارج‌نشینی که بر منابع قدرت خارجی تکیه دارند نمی‌نشینند و هرگز و هرگز حاضر نمی‌شوند تا برای آنها تره خورد کنند.

د - ناقد و یا ناقدین در پاراگراف آخر این متن به جمع‌بندی رمانتیک خود می‌پردازند و می‌گویند «هر جریانی با هر باور و اعتقادی که بتواند سد استبداد را سوراخ کند و روند جنبش‌های اجتماعی را قدمی به جلو ببرد و در تحقق آلترناتیو ملی رسالت تاریخی خود را انجام بدهد می‌تواند از مشروعیت برخوردار باشد و واقعی بودن و مسئولیت‌پذیری خود را به اثبات برساند.» البته هر چه فکر کردیم که منظور ناقد و یا ناقدین از «سوراخ کردن سد استبداد چیست؟» چیزی نفهیدیم. به هر حال این سوراخ کردن سد استبداد به صورت نظامی با سوراخ کردن سد استبداد به صورت سیاسی و با سوراخ کردن سد استبداد از کانال تحول اجتماعی و با سوراخ کردن سد استبداد از مسیر تحول فرهنگی فونکسیون‌های متفاوتی از فرش تا عرش با هم دارند. جریانی که می‌خواهند به سوراخ کردن سد استبداد از طریق نظامی دست پیدا کنند، باید مانند همان جریان با مذاکره با جناح هار امپریالیسم آمریکا پشت درب‌های بسته، به این جناح پیشنهاد حمله نظامی به ایران بدهند و به آنها وعده بدهند که در صورت حمله نظامی آمریکا به ایران ۲۶ هزار پیشمرگ کرد در اختیار ارتش آمریکا قرار می‌دهیم. **فَبَأَى آلاءِ رَبِّكَمَا تُكَدِّبَانِ** و البته جریانی که می‌خواهند به سوراخ کردن استبداد توسط نخبگان سیاسی خارج‌نشین و دلال‌های سر سپرده امپریالیسم جهانی و ارتجاع منطقه و رژیم نژادپرست اسرائیل دست پیدا کنند، تحریم‌های اقتصادی استخوان‌سوز جهان سرمایه‌داری و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا که باعث شده تا در طول یکسال گذشته با فقیر کردن جامعه بزرگ ایران نیروهای بالنده جنبش‌های خودبنیاد، نیازمند و چشم انتظار صدقه

حزب پادگانی خامنه‌ای بکنند، می‌تواند بهترین بستر جهت سوراخ کردن سیاسی استبداد در این شرایط باشد بنابراین جای تعجب ندارد که شورای مدیریت گذار، برای تعریف منابع قدرت خود در عرصه گذار، پیشاپیش درب کاخ سفید را از پاشنه درآوردند.

همچنین ناقد و یا ناقدین این متن باید عنایت داشته باشند که «به جلو بردن جنبش‌های اجتماعی» تنها در گرو اعتقاد و احترام به «استقلال این جنبش‌ها از حاکمیت و جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور می‌باشد» نه اینکه به دنبال آن باشیم تا این «جنبش‌ها را در چارچوب جریان سیاسی مورد اعتقاد خودمان قالب‌ریزی بکنیم و از آنها به عنوان پیاده نظام شورای مدیریت گذار استفاده نمائیم؛ و ایضاً از آنها یارگیری نمائیم». وظیفه اجتماعی و تاریخی ما برای به جلو بردن جنبش‌های اجتماعی (آنچنانکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته در دو فرایند عمودی آرمان مستضعفین و افقی نشر مستضعفین انجام داده است) آن است که با آسیب‌شناسی مستمر حرکت این جنبش‌های خودبنیاد سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری‌طلبانه طبقه کار و زحمت شهر و روستا و همچنین بسترسازی جهت خودسازماندهی و خودرهبری و خودمدیریتی و خودرهائی به صورت دینامیک و بسترسازی جهت انتقال آگاهی‌های طبقاتی و اجتماعی و سیاسی به احساس این گروه‌های اجتماعی شرایط برای ظهور خود آگاهی همه جنبه در آنها فراهم کنیم؛ و البته بدین ترتیب است که امکان ظهور «آلترناتیو ملی» در دل این جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر از پائین به صورت دینامیک پیدا می‌شود؛ و قطعاً در همین رابطه است که ناقد و یا ناقدین متن باید مطمئن باشند که از دل جریان‌های تابع لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری، نشست کالج لندن با پروژه مدیریت گذار توسط منابع قدرت خارجی و منابع قدرت جریان‌های تجزیه‌طلبان قومیتی نمی‌توان به «آلترناتیو ملی» مورد اعتقاد آنها دست پیدا کرد. بدون تردید تنها آلترناتیو ملی دموکراتیک خود جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه می‌باشد که در بستر



همگرایی مؤلفه‌های مختلف دو اردوگاه بزرگ آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه، سه مؤلفه صنفی و مدنی و سیاسی این آلترناتیو ملی مادیت پیدا می‌کنند نه توسط جریان‌های کالج لندن یا شورای مدیریت گذار نخبگان سیاسی خارج‌نشین توسط تزریق از بالا، البته ناقد و یا ناقدین در این متن، نقد خود را با یک سؤال تمام می‌کنند و آن سؤال اینکه «آیا رئوس فکری و تحلیل‌های سیاسی نشر مستضعفین می‌تواند به آن سه مطالبه پاسخ بدهد؟»

در پاسخ به این سؤال هم باید بگوئیم که:

اولاً از آنجائیکه توازن قوا در عرصه میدانی در شرایط فعلی در داخل کشور به سود جنبش‌های اجتماعی اعم از جنبش‌های مدنی و صنفی و سیاسی نمی‌باشد و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای توان نرم‌افزاری و سخت‌افزاری جهت سرکوب این جنبش‌های اجتماعی دارند، لذا تا زمانیکه با تغییر توازن قوا در عرصه میدانی و به صورت دینامیک و بدون تجاوز خارجی، به سود جامعه مدنی جنبشی مستقل و دینامیک تکوین یافته از پائین تغییر نکند و در چارچوب آن تغییر، دیگر دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توان نرم‌افزاری و سخت‌افزاری جهت سرکوب همه جانبه این جنبش‌ها را نداشته باشند، «طرح شعار وضعیت انقلابی و مرحله گذار و شورای مدیریت گذار توسط خارج‌نشینان امری چپ‌روانه کودکانه می‌باشد که تنها حاصلی که برای جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد سه مؤلفه‌ای تکوین یافته از پائین در داخل دارد هشیار کردن دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی و چراغ سبز نشان دادن به تجاوز نظامی قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی جهانی و منطقه‌ای می‌باشد». در این رابطه قابل ذکر است که به علت همین «اشتباه راه رفتن‌ها» و یا «راه اشتباه رفتن‌ها» بوده است که جنبش‌های خودبنیاد اجتماعی در سه مؤلفه مدنی و صنفی و سیاسی که در فرایند پسا پیروزی جنبش کامیونداران و ظهور دو جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز و پیوند جنبش معلمان و جنبش بازنشستگان و جنبش دانشجویی با شعار «فرزندان کارگرانیم - کنارشان می‌مانیم» و یا شعار: «ایستاده‌ایم در سنگر - دانشجو، کارگر» و یا شعار: «زحمتکشان در زندان - از هفت تپه تا تهران» و غیره در سال ۹۷ روندی رو به

اعتلا پیدا کرده بودند، متأسفانه در سال ۹۸ تمامی این جنبش‌های خودبنیاد در مقایسه با سال ۹۷ روندی افولی به خود گرفته‌اند و این مهم فقط و فقط معلول فونکسیون تحریم‌های اقتصادی همه جانبه جناح‌ها امپریالیسم جهانی و تهدیدهای نظامی امپریالیسم آمریکا و رژیم صهیونیستی و نژادپرست اسرائیل و سوپر ارتجاع منطقه عربستان سعودی و چپ‌روی‌های جریان‌های تجزیه‌طلبانه قومیتی کرد و عرب و بلوچ و چپ‌روی‌های جریان‌های سرنگون‌طلب در چارچوب منابع قدرت خارجی از مجاهدین خلق تا سلطنت‌طلبان رضا پهلوی و غیره می‌باشد.

پر پیداست که تیز شدن چنگال سرکوب‌گرانه رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط، «در طول آن ندانم‌کاری‌های نخبگان سیاسی و استراتژی خانمان‌سوز تحریم‌های اقتصادی امپریالیسم آمریکا می‌باشد، نه در عرض آن» و از اینجا است که در طول دو سال گذشته تمامی تحلیل‌های نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی و سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) بر این امر قرار داشته است که «تحریم‌های اقتصادی و حمله نظامی جهان سرمایه‌داری به کشور ایران، در تحلیل نهائی به سود حاکمیت مطلقه فقهاتی می‌باشد و هرگز این تحریم‌ها و حمله نظامی باعث سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (جهت مدیریت شورای گذار) فراهم نمی‌شود. بدون تردید آنچه که در این شرایط می‌تواند بسترسازی بازتولید اعتلای جنبش‌های خودبنیاد اجتماعی در راستای تغییر توازن قدرت بشود، «مبارزه جریان‌های سیاسی خارج از کشور با تحریم‌های اقتصادی و با تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا و ارتجاع منطقه به ایران و بسترسازی جهت خود سازماندهی این جنبش‌ها و خود همگرایی بین شاخه‌های مختلف جنبش‌های مدنی و سیاسی و صنفی می‌باشد» و انجام این مهم تنها در گرو آگاه‌سازی و خودآگاهی آفریدن توسط انتقال آگاهی‌های طبقاتی و سیاسی و اجتماعی به احساس گروه‌های اجتماعی جنبش‌های خودبنیاد سه مؤلفه‌ای می‌باشد. طرح «آلترناتیوسازی خارج از کشور حداکثر حاصلی که می‌تواند برای داخل کشور داشته باشد، فراهم شدن بستر برای بازتولید هیولای پوپولیسم غارت‌گر و ستیزه‌گر می‌باشد» و البته آنچنانکه در صحبت‌ها و برنامه‌های شورای مدیریت گذار در کالج لندن شاهد بودیم،

دامنه این پوپولیسم خطرناک امروز به جریان‌های سیاسی خارج‌نشین هم سرایت کرده است.

ثانیاً تاریخ ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران نشان داده است که هر گونه آلترناتیوسازی در خارج از کشور نوعی توهم است و البته در این رابطه نباید اقامت خمینی در سال ۵۷ در فرانسه در چارچوب آلترناتیوسازی تحلیل نمائیم چراکه شوربختانه آلترناتیو خمینی از ۱۵ خرداد ۴۲ تثبیت شده بود و متأسفانه در طول ۱۵ سال پسا ۱۵ خرداد ۴۲ حتی یک جریان سیاسی داخل و خارج از کشور نتوانست این هیولای آلترناتیو را فهم نماید و بشناسد و بشناساند و در مقابله با آن به لحاظ سیاسی و تئوریک برنامه‌ریزی نمایند؛ و البته علت عدم فهم آلترناتیوی خمینی برای جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور در ۱۵ سال پسا خرداد ۴۲ این بوده است که منهای اینکه این جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور توانائی تحلیل مذهبی بودن جامعه بزرگ ایران را نداشتند و نمی‌توانستند درک کنند که اسلام هزار ساله فقهاتی تمامی فرهنگ و سنت و احساس جامعه ایران را در بر گرفته است و نمی‌توانستند به این مهم دست پیدا کنند که بدون تحول فرهنگی در چارچوب بازسازی اسلام دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهی، امکان تحول فرهنگی و در ادامه آن تحول اجتماعی و در ادامه آن به چالش کشیدن آلترناتیو خمینی و روحانیت وابسته به او (در فرایند پیشا انقلاب ضد استبدادی بهمن ۵۷) و در ادامه آن تحول سیاسی و اقتصادی در جامعه بزرگ ایران وجود ندارد و باز در این رابطه است که می‌توانیم به ضرس قاطع اعلام کنیم که نه تنها هیچکدام از جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور، حتی یک روشنفکر غیر مذهبی و سکولار در فرایند پیشا انقلاب بهمن ۵۷ مردم ایران «کتاب ولایت فقیه خمینی را نخوانده بودند» و اصلاً کتاب ولایت فقیه خمینی را کتابی برای خواندن نمی‌دانستند و دلیل این امر همان بود که هیچکدام از این جریان‌های سیاسی و روشنفکران لائیک و مارکسیست و سکولار «آلترناتیو بودن خمینی در فرایند پسا ۱۵ خرداد ۴۲ احساس نمی‌کردند.»

یادمان باشد که «خمینی در سال ۴۲ و در فرایند پسا فوت بروجردی با ارتجاعی‌ترین شعارها از به چالش کشیده شدن

حقوق زنان ایران تا دفاع از مناسبات زمینداری و استثمار زحمتکشان روستائی (البته با روکش مبارزه با کاپیتالیسمون حسن آیت و مظفر بقائی) توانست در جامعه فقه‌زده و استبدادزده و تصوف‌زده ایران آلترناتیو خودش در برابر رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی تثبیت نماید» و لذا به علت عدم فهم روشنفکران و جریان‌های سیاسی از آلترناتیوی خمینی و کتاب ولایت فقیه خمینی بود که دیدیم در سال ۵۷ به موازات اعتلای جنبش ضد استبدادی مردم ایران «نه تنها جنبش‌های خودبنیاد طبقاتی و سیاسی و مدنی تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ ایران در راستای تأیید آلترناتیوی خمینی عکس خمینی را بر سطح کره ماه قرار دادند و موی سر خمینی را در لای همه کتاب‌های قرآن پیدا می‌کردند، بلکه مهمتر از همه اینکه تمامی این جریان‌های سیاسی (از مجاهدین خلق تا چریک‌های فدائی خلق و حزب توده و جبهه ملی و غیره) و روشنفکران مذهبی و مارکسیست و سکولار و غیره در سال ۵۷ قبل از انقلاب بهمن ۵۷ در بیعت با خمینی از یکدیگر سبقت می‌گرفتند و صد البته در این میان تنها یک استثناء فقط یک استثناء و فقط و فقط یک استثناء وجود داشت نه بیشتر و آن «معلم کبیرمان شریعتی بود» که در فرایند حرکت تحول‌خواهانه و روشن‌گرایانه پنج ساله (۴۷ تا ۵۱) ارشاد خود توانست این آگاهی‌ها را به جامعه ایران تزریق نماید که:

الف - خمینی و روحانیت حوزه‌های فقهاتی یک آلترناتیو خطرناک می‌باشند و استبداد خمینی و روحانیت فقهاتی حوزه‌های فقهی خطرناک‌ترین استبداد تاریخ بشر هست.

ب - جامعه ایران نه تنها یک جامعه سکولار نیست بلکه یک جامعه مذهبی است که مذهب مردم ایران در طول هزار سال گذشته همان اسلام دگماتیست حوزه‌های فقهاتی بوده است.

ج - برای شروع هر گونه حرکت انقلابی و اصلاحی و تحول‌خواهانه (همه جریان‌ها و روشنفکران مذهبی و غیر مذهبی) در جامعه بزرگ ایران باید از مذهب (نه نفی مذهب) و توسط بازسازی اسلام فقهاتی هزار ساله حوزه‌های فقهاتی شروع بکنیم.

د - هر گونه حرکت اصلاحی یا انقلابی به صورت سیاسی و

چریکی و حزبی که توسط جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور ایران از بالا به صورت تزریقی انجام بگیرد محکوم به شکست خواهد بود.

ه - تنها مسیر تحول و انقلاب و اصلاح در جامعه بزرگ ایران بر پایه زیرساخت تحول فرهنگی مبتنی بر اصلاح دینی توسط بازسازی تطبیقی محمد اقبال لاهوری ممکن می‌باشد و هر مسیر سیاسی و نظامی و اقتصادی و فرهنگی غیر از این مسیر در جامعه مذهبی فقه‌زده و استبدادزده و تصوفزده ایران به بن‌بست می‌رسد و به جای کعبه سر از ترکستان در می‌آورد (ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی / کین ره که تو می‌روی به ترکستان است)

و - مردافکن‌ترین و استخوان‌سوزترین مسیر اصلاح و انقلاب و تحول در جامعه بزرگ ایران، حرکت بر پایه زیرساخت تحول فرهنگی و اصلاح دینی و بازسازی اسلام فقه‌ای حاکم توسط مکانیزم اجتهاد در اصول و فروع کل اسلام تاریخی می‌باشد چراکه منهای نیاز به اسلام‌شناسی و قرآن‌شناسی، نهج‌البلاغه‌شناسی، بعثت‌شناسی، نبوت‌شناسی، توحیدشناسی، معادشناسی، تاریخ‌شناسی، جامعه‌شناسی و زمان‌شناسی، درازمدت بودن این مسیر و فشار اگراندیس‌مان شده طرفداران اسلام (فقه‌ای و اسلام زیارتی، اسلام مداحی‌گری، اسلام روایتی، اسلام ولایتی، اسلام فیلسوفانه یونانی‌زده ارسطوئی و افلاطونی، اسلام تصوفزده دنیاگریز و اختیارستیز و اسلام کلامی اشعری‌گری) در عرصه سیاسی و امنیتی و تبلیغاتی و اجتماعی و صف‌بندی‌های رنگارنگ «زر و زور و تزویر» و از همه مهمتر فشار طعنه تیراندازان همراه می‌باشد (به قول معلم کبیرمان شریعتی: ترسم از ترکان تیرانداز نیست / طعنه تیر آورانم می‌کشد) و تیر آوران این عرصه همان‌های هستند که به قول مهندس مهدی بازرگان: «مانند کریم شیرهای زمان ناصر الدین شاه قاجار» هم زود می‌خواهند و هم خوب می‌خواهند و هم مفت مجانی بدون پرداخت مالیات و هزینه می‌خواهند» بدون اینکه از خود بپرسند در طول ۴۳ سال گذشته حرکت استخوان‌سوز و مردافکن جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در دو فرایند عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین و جنبشی نشر مستضعفین «ما با کدامین سرمایه‌های تبلیغاتی توانسته‌ایم حرکت خود را

به عرصه اجتماعی و جنبشی توده‌های پائینی جامعه ایران برسانیم؟» و در این شرایط که نه تنها تمامی حتی جریان‌های دو نفره و سه نفر در خارج از کشور صاحب رادیو و تلویزیون و ماهواره و سایت‌های آنچنانی هستند و شبانه روز فریاد پوک و پوچ خودشان را در احساس بیدار جامعه ایران می‌دمند و رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم تمامی منابر و رادیو و تلویزیون و ماهواره و روزنامه‌ها و کتاب‌های درسی و غیر درسی و سفر حج و زیارت و غیره و غیره به استخدام تزریق اسلام فقه‌ای و اسلام زیارتی و اسلام ولایتی مورد اعتقاد خودش درآورده است و شب و روز بر احساس توده‌ها جامعه بزرگ ایران وسوسه جناس می‌دمد، «تمامی دستگاه تبلیغی و ترویجی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط فقط و فقط سایت نشر مستضعفین بوده است که البته آنهم توسط دستگاه‌های چند لایه نرم و سخت‌افزار رژیم مطلقه فقه‌ای فیلترینگ شده است.»

در این رابطه است که حداقل انتظار ما از نقاد و نقادین این متن این است که آیا این وظایفی که در چهار صفحه در نقد نشر مستضعفین، برای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران ترسیم کرده‌اید، «نقد شما به ما است، یا نقد ما به شما است؟» مگر بدون تبلیغ و ترویج و تهییج شما خارج‌نشینان آلترناتیوساز، نشر مستضعفین و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌توانند در این شرایط که حزب پادگانی خامنه‌ای و دستگاه‌های چند لایه‌ای سربکوب‌گر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در داخل کشور، «پشه را در هوا نعل می‌کنند» و در کوچه و پس‌کوچه‌های کشورهای منطقه و کشورهای اروپا از هلند تا آلمان و فرانسه غیره اقدام به آدم‌ربائی و کادرنشی جریان‌های سیاسی می‌کنند و فضای داخل کشور (به قول حافظ) «شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل / کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها» فرا گرفته است، آیا جا دارد که شما با این عبارات تعریف نمائید:

«نشر مستضعفین و جریان‌های فکری مشابه که رهبران آن در پستوی عرصه عمومی پنهان هستند و صرفاً در فضای مجازی و با اسامی و القاب خاکستری قصد تأثیر بر روند اجتماعی جنبش‌ها و جریان‌های سیاسی را به عهده می‌گیرند، از تجربه روشنی برخوردار نمی‌باشند، این جریان‌ها نه تنها نقش واقعی و متناسب با درگیری مستقیم با تضادهای اجتماعی



را از خود و دیگران و نیروهای خویش محروم کرده‌اند، بلکه بستری فراهم می‌کنند تا هیچگونه نقدی در حوزه عمومی بر روند فعالیت‌های خود به دست ندهند، نماینده‌ای وجود ندارد تا از آن مبانی دفاع کند و یا با مخاطبان خود به درستی ارتباط و تعامل برقرار سازد. همه آنچه که نشر مستضعفین به نام بیش از چهار دهه فعالیت از آن نام می‌برد، نه دارای نماینده جریان سیاسی است، نه نیروی واقعی دارد تا در دفاع از حوزه فکری در عرصه عمومی حاضر باشد. اساساً، حزب پیشگامان مستضعفین ایران، یک جریان مجازی است که بود و نبود آن در عرصه اجتماعی تفاوت چندانی ندارد. نشر مستضعفین در هیچ‌گونه عرصه اجتماعی حضور ندارد و طبیعتاً ما از جریانی که حضور اجتماعی ندارد، نمی‌توانیم توقع‌ای داشته باشیم» (ص ۳ - سطر ۹)

حاشا و کلاً از این همه درایت و سیاست و واقع‌بینی و حقیقت‌شناسی و دشمن‌شناسی، فهم و شعور ناقد و یا ناقدین متن (ما این حروف نوشتیم چنانکه غیر ندانست / شما ز روی محبت چنان بخوانید که خود دانید) واقعیت قضیه این است که وقتی که ما این قسمت از متن خواندیم احساس کردیم که نکند کل متن تاکتیکی توسط دستگاه امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی باشد که در طول ۴۰ سال گذشته عمر این رژیم تنها استراتژی ثابتش نسبت به جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور «کادرکشی این جریان‌ها بوده است؟» و در طول ۴۰ سال گذشته این رژیم تنها مسیر نابود کردن جریان‌های سیاسی مخالفش، «ترور هویتی و فیزیکی و سیاسی کادرهای آن جریان‌ها می‌دانسته است؟ و تمام اعتراف‌گیری‌ها و اعدام‌ها و شکنجه‌ها و زندان‌ها و ترورها و آدم‌ربائی‌های این رژیم توتالیتر در طول ۴۰ سال گذشته در راستای کادرکشی هویتی و سیاسی و فیزیکی جریان‌های سیاسی مخالفش بوده است، چراکه دستگاه‌های چند لایه‌ای نرم و سخت‌افزار سرکوب‌گر رژیم توتالیتر مطلقه فقهاتی حاکم بر این باورند که تنها شیوه به گل نشاندن جریان‌های سیاسی، حذف هویتی و سیاسی و فیزیکی کادرهای این جریان‌ها می‌باشد؛ و البته و صد البته در این رابطه دستگاه‌های چند لایه سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی موفق هم شده‌اند. مع الوصف، در این رابطه است که این قسمت از متن ناقد و یا ناقدین برای ما جای شبه و

درنگ و تأمل بسیار دارد. در پاسخ به ناقد و یا ناقدین هر که می‌خواهد باشند، می‌گوئیم که ناقد و یا ناقدین حق ندارند در خارج بنشینند و بدون تحلیل از شرایط داخل کشور و توان امنیتی حاکم، از جریان‌های دیگر دعوت به مبارزه علنی بکنند و البته سؤال محوری ما از این ناقد و یا ناقدین ناشناس این است که مگر در داخل کشور جریان اپوزیسیون علنی در عرصه اجتماعی وجود دارد که شما از جریان مورد نقد خودتان چنین دعوتی می‌کنید؟ اگر واقعاً چنین جریان سیاسی اپوزیسیونی در داخل کشور و در عرصه اجتماعی وجود دارد:

اولاً در اصالت آن شک کنید.

ثانیاً جامعه ایران را از آن با خبرسازید، به عبارت دیگر شما که مرد عرصه اجتماع هستید و در پستوها قرار ندارید و صرفاً در فضای مجازی و با اسامی و القاب خاکستری قصد تأثیر بر روند اجتماعی جنبش‌ها و جریان‌های سیاسی به عهده ندارید و از تجربه روشنی برخوردار هستید، به ما بگوئید که در عرصه اجتماعی کدامین جریان اپوزیسیون (به معنای واقعی کلمه) دارای نماینده می‌باشد و توسط نماینده یا نمایندگان خود از مبانی خود دفاع می‌کنند و یا به صورت مستقیم و میدانی اقدام به سازماندهی و ارتباط و تعامل با هواداران خود می‌نمایند؟ تا این قضاوت شما باور کنیم که می‌گوئید: «اساساً حزب پیشگامان مستضعفین ایران یک جریان مجازی است که بود نبود آن در عرصه اجتماعی تفاوت ندارد و نشر مستضعفین در هیچگونه عرصه اجتماعی حضور ندارد و طبیعتاً ما از جریانی که حضور اجتماعی ندارد، نمی‌توانیم توقعی داشته باشیم.»

باری، اگر پاسخ شما به این سوال‌های ما منفی باشد، قطعاً پاسخ به این پاراگراف از متن فوق هم به خود شما بر می‌گردانیم. چراکه «عامل اصلی حضور جریان‌ها در عرصه نظر و عمل پراتیک اجتماعی امروز داخل کشور، فقط و فقط محصول بوق‌های امپریالیسم خبری و تبلیغات شبانه روزی این جریان‌های خارج‌نشین از رادیو تلویزیون گرفته تا ماهواره و شبکه اجتماعی فضای مجازی و غیره می‌باشد» که شوربختانه باید در این رابطه داوری کنیم که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در خارج از کشور در مینیمم منحنی تمامی جریان‌های و حتی افراد صادق خارج کشور



قرار دارند و به همین دلیل «ناقد و یا ناقدین این متن حق دارند وظایف و تعهدات انجام نداده خود را امروز با زبان طلب کارانه از رهبری جریان بخواهند» تمامی افتخار جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۳ سال گذشته عمر خود (از خرداد ۵۵ الی الان) چه در فاز عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی و جنبشی نشر مستضعفین بر این امر قرار دارد که «هرگز در تشکیلات و حرکت خود اقدام به اتوریته سازی نکرده است و نمی کند و نخواهد کرد» چرا که مدیریت کنندگان این جنبش بر این باورند که «با اتوریته سازی در این جنبش، اگر چه می توان توسط سازماندهی هرمی به نوائی رسید و اگر چه می توان توسط کاریزماسازی داخل تشکیلات به یارگیری دست پیدا کرد، ولی هرگز نمی توان به یک سازماندهی دموکراتیک عمودی و شورائی رسید» لذا این قسمت از نقد ناقد و یا ناقدین ناشناس «اگر نقد آنها از سر دلسوزی و تعهد باشد نه... باید بگوئیم این حسن بزرگ حرکت ما است که در طول ۴۳ سال گذشته هرگز در حرکت خودمان اتوریته سازی نکردیم» چراکه به قول معلم کبیرمان شریعتی «تا زمانیکه در حرکت خودمان در سایه کس بودن کس حرکت کنیم، حسرت کس شدن خودمان در این حرکت در دلمان باقی خواهد ماند» لذا باید به این ناقد و یا ناقدین بگوئیم، آری، صحیح است «در حرکت ما اتوریته و کاریزما وجود ندارد تنها حرکت در عرصه نظر و عمل وجود دارد و تنها وظیفه خودمان در اعتلای جنبش های خودبنیاد داخل کشور انتقال آگاهی سیاسی و اجتماعی و طبقاتی از محیط آنها به احساس آنها جهت خودآگاه سازی آنها تعریف می کنیم و تنها بستر سازی جهت سازمان یابی این جنبش ها، همین انتقال آگاهی های سیاسی و اجتماعی و طبقاتی و صنفی به احساس این جنبش ها می دانیم و هیچ آدرس و هویتی نه با القاب خاکستری و غیر خاکستری در طول ۴۳ سال گذشته برای خود تعریف نکرده ایم و تعریف نمی کنیم و هیمة تری هم نداریم که بخواهیم به مخاطبین نا آشنا بفروشیم و هرگز در طول ۴۳ سال گذشته حتی برای یکمرتبه هم تن به اتخاذ تاکتیک و استراتژی کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت سیاسی نداده ایم و تمامی هزینه های جلاد به تن پذیرفته ایم ولی تاکنون خدا ما را یاری کرده است که هنوز خود را فروخته ایم چراکه بزرگ آموزگار تاریخ بشریت

پیامبر اسلام به ما یاد داده است که:

«فَاسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتَ وَ مِنْ تَابَ مَعَكَ» (سوره هود - آیه ۱۱۲)

و او به ما آموخته است که:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (سوره اسراء - آیه ۳۶)

و او به ما این درس را آموخت که:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (سوره آل عمران - آیه ۱۴۴)

و او به ما شاگردان مکتبش سفارش کرده است که:

«يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (سوره مائده - آیه ۶۷)

و او ما را ارشاد کرده است که:

«مَا عَلَى الرُّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ» (سوره مائده - آیه ۹۹)

و مسیر هدایت ما را تعیین کرده است که:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (سوره حدید - آیه ۲۵)

و به ما آموزش داده است که:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (سوره آل عمران - آیه ۲۰۰)

و عرصه اجتماعی را تعریف کرده است:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» (سوره توبه - آیه ۱۲۸)

و ارزش حرکت اجتماعی برای ما تبیین کرده است که:

«وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (سوره توبه - آیه ۱۲۲)

ثالثاً ناقد و ناقدین این متن باید عنایت داشته باشند که «سورخ کردن سد استبداد در جامعه ایران یک موضوع سیاسی نیست» که با نشست کالج لندن و تعیین یک آلترناتیو تحت عنوان شورای گذار از...و با تکیه بر منابع قدرت خارجی و توسط شعارهای پوپولیستی بتوان به آن دست پیدا کرد. استبداد پدیده‌ای است که در طول هزاران ساله تاریخ ایران پیوسته وجود داشته است و پیوسته بازتولید شده است؛ و در طول ۱۵۰ سال گذشته تاریخ تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران (چه در سال ۱۲۸۵ یعنی انقلاب مشروطیت و سورخ کردن استبداد ناصرالدین شاه و چه در سال ۱۲۸۷ سورخ کردن استبداد صغیر محمدعلی شاه توسط ستارخان و باقرخان و چه در شهریور ۲۰ و سورخ کردن استبداد ۲۰ ساله رضا شاهی و چه در سورخ کردن استبداد پهلوی دوم در جریان جنبش ۳۰ تیر ۳۱ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و چه در انقلاب بهمن ماه ۵۷ و سورخ کردن استبداد رژیم توتالیتار و کودتای پهلوی) «از آنجائیکه همه این سورخ کردن‌های استبداد توسط حرکت سیاسی به انجام رسیده است، استبداد در فرایند بعدی، بعد از سورخ شدن توانسته است با شدتی بیشتر از قبل، خود را بازتولید نماید» بنابراین در این رابطه است که استبداد پیوسته در جامعه ایران بازتولید شده است و در طول هزاران سال گذشته تاریخ ایران، تنها در دولت نزدیک به دو سال دکتر محمد مصدق بوده است که جامعه ایران توانسته است به صورت قانونی دموکراسی را تجربه بکند که بر مذاق امپریالیست جهانی تحت رهبری امپریالیسم آمریکا و انگلیس و جهان سرمایه‌داری و ارتجاع روحانیت حوزه‌های فقهاتی و دربار توتالیتار پهلوی خوش نیامد، لذا دست در دست هم قرار دادند و در ۲۸ مرداد (در غیبت جریان‌های سیاسی مارکسیستی و مذهبی و ملی و جنبش‌های خودبنیاد داخل کشور) تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران را سرنگون کردند و بستر برای آلترناتیوی خمینی در سال ۴۲ - ۵۷ فراهم ساختند، بنابراین در این رابطه است که ناقد و یا ناقدین متن باید توجه داشته باشند که منهای اینکه در طول ۴۰ سال گذشته در جامعه ایران «استبداد صورت دو مؤلفه‌ای مذهبی و سیاسی داشته است» و منهای اینکه در استبداد دو مؤلفه‌ای مذهبی و سیاسی حاکم در طول ۴۰ سال گذشته، «مؤلفه استبداد مذهبی بر مؤلفه

استبداد سیاسی غلبه داشته است» و منهای اینکه «بدون سورخ کردن استبداد مذهبی در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم امکان سورخ کردن استبداد سیاسی این رژیم غیر ممکن می‌باشد» و منهای اینکه «سورخ کردن استبداد مذهبی رژیم مطلقه فقهاتی بسیار و بسیار مشکل‌تر از سورخ کردن استبداد سیاسی این رژیم می‌باشد» و منهای اینکه برای «سورخ کردن استبداد مذهبی رژیم مطلقه فقهاتی جز از طریق به چالش کشیدن اسلام فقهاتی و روایتی و زیارتی و مداحی‌گری و ولایتی حاکم توسط پروژه بازسازی تطبیقی حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری در چارچوب اجتهاد در اصول و فروع اسلام تاریخی راهی دیگر وجود ندارد» از همه مهمتر اینکه «بدون تئوری کنکرت و مشخص استبداد در تاریخ ایران هرگز و هرگز نه تنها نمی‌توانیم به تئوری دموکراسی مشخص و کنکرت در جامعه ایران دست پیدا کنیم، مهم‌تر از آن اینکه نخواهیم توانست استبداد مذهبی و استبداد سیاسی حاکم را سورخ کرد.»

مشکل اساسی تمامی جریان‌ها و افراد روشنفکر دموکراسی‌خواه جامعه بزرگ ایران چه در گذشته و چه در شرایط فعلی در این است که تلاش کرده‌اند تا با کپی‌برداری از دموکراسی‌های جوامع دیگر بدون دستیابی به تئوری استبداد کنکرت جامعه ایران، برای خود برنامه دموکراسی‌خواهانه در شکل لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری و یا سوسیال دموکراسی سرمایه‌داری بین‌الملل دوم تدوین کنند. داوری نهائی ما در باره همه این جریان‌ها چه در داخل و چه در خارج از کشور این می‌باشد که بدون تئوری کنکرت و مشخص استبداد جامعه هزاران ساله ایران، آنها هرگز و هرگز نمی‌توانند به تئوری دموکراسی کنکرت و مشخص برای جامعه ایران دست پیدا کنند؛ و در این رابطه است که ما می‌توانیم به ضرس قاطع داوری کنیم که هیچکدام از تئوری دموکراسی‌خواهانه جامعه سیاسی ایران (چه آنها که مانند شورای گذار بر لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری تکیه کرده‌اند و چه آنهایی که بر سوسیال دموکراسی برنشتاینی و کائوتسکی و حتی روزا لوگزامبورگی در مرحله پسا فروپاشی سوسیالیسم دولتی لنینیستی تکیه کرده‌اند) سنتز تئوری کنکرت و مشخص استبداد در جامعه ایران نمی‌باشند؛ و بنابراین در این رابطه است که آنها نتوانسته‌اند استبداد



حاکم بر جامعه ایران را به صورت پایدار سوراخ کنند و نتوانسته‌اند به شکل‌بندی دموکراسی مشخص برای جامعه دست پیدا کنند، بنا براین این نسخه ناقد و یا ناقدین در باب نشر مستضعفین امری مجرد و انتزاعی می‌باشد آنجا که می‌گویند:

«لازم است (تا نشر مستضعفین) در حوزه فکری نسبت به روش‌شناسی کار فکری در جامعه ایران، متناسب با حاکمیت دینی و وضعیت جنبش‌های اجتماعی نقد جدی و بنیادین بر خود را شروع نماید. بهتر است تا آن جریان به جای تئوریزه کردن جنبش‌های عمودی و افقی به تئوریزه کردن اجزاء فکری خود بر آید ساختار مبانی فکری خود را در حوزه دین‌شناسی، سوسیالیسم، اومانیسم و حزب پیشگام و... روشن سازد. اگر همانطور که ایشان خود معترفند، قصدش کار فرهنگی و مبنائی است و رسالت خود را در این عرصه می‌بیند بهتر است تا در همین حوزه هم به تبیین و تئوریزه نمودن اهداف فرهنگی خود در جامعه ایران مبادرت ورزد تا مخاطبین و هواداران توقع روشن از او داشته باشند» (ص ۳ - سطر ۲۱ متن فوق)

آنچه از این پاراگراف متن ناقد و یا ناقدین بر می‌آید اینکه:
الف - ناقد یا ناقدین معتقدند که ۴۳ سال کار نظری و فکری و سیاسی و اجتماعی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در دو فاز عمودی سازمانی آرمان مستضعفین و افقی جنبشی نشر مستضعفین «خارج از روش‌شناسی کار فکری در جامعه ایران بوده است» و لذا در این رابطه ما را نصیحت می‌کنند که متناسب با حاکمیت دینی و وضعیت جنبش‌های اجتماعی نقد جدی خود را شروع بکنند. حقیقتاً هر چه بیشتر به این نصیحت ناقد و یا ناقدین فکر می‌کنیم کمتر می‌فهمیدیم که چه می‌گویند امیدواریم که حداقل خود آنها معنی این نصیحتشان را فهمیده باشند. ای کاش به جای این نصیحت غیر قابل فهم برای ما حداقل در یک سطر توضیح می‌دانند که روش‌شناسی کار فکری در جامعه ایران که متناسب با حاکمیت دینی و وضعیت جنبش‌های عمودی و افقی جهت تئوریزه کردن اجزاء فکری نشر مستضعفین در ۴۰ سال گذشته باشد، کدام است؟

ب - ناقد و یا ناقدین در این پاراگراف معتقدند تمام تئوری‌های

ما در ۴۳ سال گذشته در باب دین‌شناسی و سوسیالیسم و اومانیسم و حزب پیشگام و غیره، غیر روشن بوده است؛ و پیشنهاد داده‌اند از نو به روشن‌سازی این مقوله‌ها بپردازیم. سوالی که در این رابطه از ناقد و ناقدین داریم اینکه در چند سطر در آینده برای ما روشن کنند که چه برداشتی آنها از دین‌شناسی و تئوری دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای و اومانیسم و جنبش و حزب و دیگر مقولاتی (که فکر می‌کنند نیاز به روشن‌سازی دارند) دارند تا ما پس از فهم آن بتوانیم در باب پیشنهاد آنها داوری کنیم.

ج - ناقد و یا ناقدین در قسمت آخر این پاراگراف می‌گویند: «اگر همانطور که ایشان خود معترفند، قصدشان کار فرهنگی و مبنائی است و رسالت خود را در این عرصه می‌بینند، بهتر است تا در همین حوزه هم به تبیین و تئوریزه نمودن اهداف فرهنگی خود در جامعه ایران مبادرت ورزند تا مخاطبین و هواداران توقع روشن از او داشته باشند» (ص ۳ - سطر ۲۵ متن فوق)

آنچه ما می‌توانیم در پاسخ به این پیشنهاد ناقد یا ناقدین ناشناخته بدهیم اینکه:

۱ - ما هرگز در طول ۴۳ گذشته ادعای «کار فرهنگی» نداشته‌ایم بلکه برعکس ادعای ما این بوده است که در جامعه (مذهبی و فقه‌زده و استبدادزده و استعمارزده کهنه و نو و استثمارزده نظام سرمایه‌داری) امروز ایران هر گونه تحول سیاسی و اقتصادی در گرو تحول اجتماعی از پائین می‌باشد و هر گونه تحول اجتماعی از پائین در گرو «تحول فرهنگی» از پائین و هر گونه تحول فرهنگی از پائین در گرو اصلاح بازسازی کل اسلام تاریخی موجود توسط پروژه بازسازی تطبیقی حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری است و پیوسته در این رابطه در طول ۴۳ سال گذشته چه در فاز عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی و جنبشی نشر مستضعفین پیوسته بر این باور بوده‌ایم که در جامعه مذهبی ایران بدون بازسازی تطبیقی اسلام تاریخی توسط «اجتهاد در اصول و فروع» آن امکان «تحول فرهنگی» در جامعه ایران از پائین وجود ندارد. آنچنانکه بدون «تحول فرهنگی» از پائین، امکان تحول اجتماعی از پائین وجود ندارد و در ادامه آن بدون تحول اجتماعی از پائین امکان تحول سیاسی و تحول اقتصادی و گذار از



سرمایه‌داری و رژیم مطلقه فقه‌ای وجود ندارد. لذا در این رابطه بوده است که در طول ۴۳ سال گذشته پیوسته فریاد زده‌ایم که هر گونه حرکت و تحول از بالا چه سیاسی و چه فرهنگی و چه نظامی و چریکی و ارتش خلقی و غیره توسط نخبگان سیاسی آب در هاون کوبیدن است. پر واضح است که «تحول فرهنگی» با «کار فرهنگی» از فرش تا عرش متفاوت از هم می‌باشند و کسی و یا کسانی که این را فهم نکنند باید به آنها گفت: «پس سخن کوتاه باید والسلام.»

باری، پیشگام و یا پیشاهنگ و یا پیشروئی که امروز این حقیقت را فهم نکند که یک مثال تحول فرهنگی (در راستای خودآگاهی‌سازی جامعه ایران از پائین) بیش از یک خروار کار سیاسی از بالا (در چارچوب حرکت‌های توهمی جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور) ارزش و زحمت و هزینه و مالیات دارد، باید تنها به آنها گفت: «مرسی خداحافظ.»

۲- اینکه در این پاراگراف ناقد و یا ناقدین می‌گویند: «بهتر است (نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی و سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در این شرایط به تبیین و تئوریزه نمودن اهداف فرهنگی خود در جامعه ایران مبادرت ورزند»، باید به اینها بگوئیم که در طول ۴۳ گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران چه در فاز عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی و جنبشی نشر مستضعفین هرگز و هرگز و هرگز در چارچوب «استراتژی اهداف فرهنگی» حرکت و یا استراتژی خود را تعریف نکرده است و در طول ۴۳ سال گذشته حرکت نظری و عملی خود حتی برای یکبار هم نه از اصطلاح «کار فرهنگی» و نه از «اهداف فرهنگی» استفاده کرده است. البته این موضوع هرگز به معنای نادیده گرفتن ارزش جایگاه «تحول فرهنگی» در استراتژی ما نیست چراکه در این رابطه بر این باوریم که کسی یا کسانی که حداقل تعریفی علمی از جایگاه «تحول فرهنگی» در یک جامعه داشته باشند، خواهند فهمید که «فرهنگ» برای یک جامعه همه چیز آن است و قطعاً و جزماً هر جریانی و فردی که بخواهد در برابر «فرهنگ» یک جامعه بی‌تفاوت باشد، در تمامی حرکتش شکست می‌خورد، چراکه فرهنگ هر جامعه مخزن و گنجینه تمامی اسرار حرکت و تحول آن جامعه است؛ و لذا

در این رابطه است که داوری ما در باب حرکت تحول خواهانه ۱۵۰ سال گذشته جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بر این امر قرار داد که تنها حرکتی که موفق بوده است فقط حرکت معلم کبیرمان شریعتی در فرایند ۵ ساله (۴۷ - ۵۱) روشنگری ارشاد بوده است و دیگر حرکت‌ها چه حرکت‌های تحزب‌گرایانه لنینیستی و چه حرکت‌های عملی چریکی و ارتش خلقی و غیره حتی حرکت خود مصدق هم در راستای تحول پایدار در جامعه ایران شکست خورده است و البته داوری ما در باب دلیل موفقیت شریعتی در این بوده است که «شریعتی فرهنگ جامعه ایران، به عنوان گنجینه و مخزن الاسرار هر حرکتی در جامعه ایران به خوبی فهم می‌کرده است» و برای او ارزش یک مثال «تحول فرهنگی» در جامعه ایران از یک خروار کار چریکی و حزبی و سیاسی و غیره از بالا بیشتر بوده است.

فراموش نکنیم که علت شکست احمد کسروی و صادق هدایت و امثال ایشان در ایجاد تحول فرهنگی در جامعه ایران در این بود که برعکس شریعتی توسط شریعت‌ستیزی می‌خواستند از بالا توسط کار فرهنگی در جامعه ایران تحول فرهنگی ایجاد کنند که البته نتوانستند و شکست خوردند. همچنین حزب توده هم در فرایند پسا شهریور ۲۰ از آنجا در ایجاد تحول فرهنگی در جامعه ایران شکست خورد که می‌خواست توسط انتقال فرهنگ انقلاب اکتبر روسیه به جامعه ایران از بالا ایجاد تحول فرهنگی بکند که البته آن حزب هم شکست خورد و شوربختانه حاصل شکست حزب توده بود که در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد ارتجاع مذهبی حوزه‌های فقه‌ای توانستند دوباره در جامعه نگون‌بخت ایران، اسلام ارتجاعی فقه‌ای و روایتی و ولایتی و زیارتی در جامعه ایران توانست بازتولید نمایند. همان بازتولیدی که باعث گردید تا در جریان ۱۵ خرداد سال ۴۲ شرایط برای آلترناتیو شدن خمینی و جریان روحانیت همراه او فراهم بشود. یادمان باشد که کتاب ولایت فقیه در سال ۴۶ در نجف طی چند سخنرانی او مطرح گردید نه در خرداد ۴۲ و اصلاً و ابداً خمینی در سال ۴۲ به ولایت فقیه باور نداشت و آنچنانکه خود او در کشف الاسرارش می‌گوید یک سلطنت‌طلب تمام عیار بود و اصلاً معتقد به حکومت روحانیت نبود.



رابعاً - ناقد و یا ناقدین در پاراگرافی دیگری از متن خود در نقد جوهر منظومه معرفتی و نظری ۴۳ سال گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌گویند:

«نشر مستضعفین باید واقع بین باشد، دیگر دوره تاریخی اینگونه جریانات سیاسی دهه ۴۰ و ۵۰ به سر آمده، دیگر ایدئولوژی‌ها نمی‌توانند با حصارى که در دور خود و هواداران‌شان کشیده‌اند، به تمامی کاستی‌ها و ابر چالش‌های اجتماعی بدون ارائه راهکار و چه باید کرد‌های واقعی و ملموس پاسخ بدهند. برای جریانات ایدئولوژیک در وضعیت کنونی جامعه ایران مرز بین خواستن و توانستن بینهایت عمیق گشته است و این شکاف را حضور در عرصه عمومی و مسئولیت‌های متبادر بر آن پر خواهد ساخت. درخت تناور نشر باید حرص (هرس) بشود. باید آنچه را که می‌تواند نگه دارد و آنچه که صرفاً بر ذهنیات و رویکردهای فکری فرای (ورای) عمل نتیجه می‌شود به صندوقچه و آرشيو خویش باز گرداند تا شاید در شرایطی که مقتضیات جامعه ایران به آن نیاز دارد، آن مبانی را از صندوقچه نظری خود خارج سازد و در عرصه عمومی به نمایش مخاطب درآورد. جامعه ایران در دوره گذار قرار دارد. عبور از تمامی آنچه که خیلی از روشنفکران ایرانی در برابر چنین شرایطی سکوت کرده‌اند و بی‌عملی آنان را به اثبات می‌رساند. زیر دوره کنونی دوره تئوری و پراتیک تواما (توامان) است؛ و اندیشه‌هایی می‌توانند به شرایط امروز و ضرورت‌های آن پاسخ دهند که از چنین راهکارهایی پیروی نمایند. جامعه ایران هم اینک نیاز به رهوس و مبانی فکری دارد که بتواند یک پای در عمل و پای دیگر در حوزه فکر و اندیشه داشته باشد. در امروز ایران کثرت‌گرایی فکری از ضروریات کار سیاسی است. ضرورتی که در تعامل با دیگر اندیشه‌ورزان میسر است و کار سترگ جمعی که بتواند در حوزه توسعه فراگیر ایران در تمامی عرصه‌ها صورت گرفته و به تدوین چنین راهکارهایی بیانجامد. دیگر هیچ اندیشه جزمی و بسته‌ای نمی‌تواند مردم و نسل امروز جامعه ایران را مجاب نماید که بسته‌های فکری آنان می‌تواند فرای (ورای) دیگر گفتمان‌های فکری در عرصه اجتماعی راهگشا بوده و به تمامی مشکلات جامعه پاسخگو باشد. در شرایط کنونی جامعه ایران نخبه‌گرایی حزبی (جنبشی) و پیشگام تراز

نوبن (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) و حزب‌سازی (تکیه بر جنبش‌های خودبنیاد) با چنین رویکردهایی نه تنها پاسخگو نیست که تجربه تاریخی هم ثابت می‌نماید که این سبک از احزاب (جنبش‌های خودبنیاد) سیاسی در دوره گذار جامعه ایران از اقبال عمومی و تاثیرات مثبت برخوردار نیستند؛ و در حذف و پیوستن به تاریخ می‌باشند. جامعه پدیده‌ای سیال و مداوما در حال تغییر است و چه خوب بود نشر مستضعفین می‌توانست اصول فکری و نظری خود را استوار بران سیالیت می‌نمود» (ص ۴ - سطر اول به بعد).

برای پاسخ به این پاراگراف از متن ناقد و یا ناقدین لازم می‌بینم تا محورهای اصلی ۴۳ ساله منظومه معرفتی نظری و عملی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در دو فاز عمودی آرمان مستضعفین و افقی نشر مستضعفین بازگو نمائیم تا مخاطب خود با قرار دادن در ترازوی فوق، ناقد و یا ناقدین در باب پاراگراف فوق به داوری و قضاوت بنشینند. این محورهای اصلی نظری و عملی منظومه معرفتی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۳ سال گذشته عبارتند از:

۱ - در رویکرد معرفتی دیالکتیکی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۳ سال گذشته هر اقدام عملی سنتز و محصول اندیشه‌ای است که قبل از عمل باید توسط پیشگام یا پیشاهنگ یا پیشرو به عنوان گفتمان اجتماعی درآید و در فرایند پسا گفتمان‌سازی پیشگام و پیشاهنگ و پیشرو است که جامعه می‌تواند به صورت هدفدار جنبش‌های خودبنیاد تکوین یافته از پائین صنفی یا مدنی و یا سیاسی را به حرکت درآورد و قطعاً بدون فرایند گفتمان‌سازی پیشگام و پیشاهنگ و پیشرو هر گونه حرکتی از پائین (آنچنانکه در جریان خیزش دی‌ماه سال ۹۶ ایران شاهد بودیم) به خیزش‌های بی‌سر و تمیزه و خشونت‌آمیز می‌انجامد که تنها حاصلی که دارد این است که بستر برای سرکوب آنها توسط دستگاه‌های سرکوب‌گر حاکمیت فراهم می‌شود که البته خود همین سرکوب حاکمیت بستر ساز افول جنبش‌های خودبنیاد اجتماعی می‌گردد و در تحلیل نهائی خود همین خیزش‌های متمیزه و بی‌سر و برخاسته از حاشیه تولید (در جامعه‌ای که جمعیت حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای آن بیش از ۱۹ میلیون نفر از جمعیت ۸۰ میلیون نفر آن می‌باشد) بستر ساز ظهور هیولای پوپولیسم می‌گردد.



۲ - اگر وظیفه اصلی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «شورائیدن عقول توده‌ها تعریف کنیم» و اگر شورائیدن عملی توده‌ها بر علیه استبداد و استثمار و استعمار و استخفاف (در جامعه بزرگ ایران در چارچوب خودویژگی‌های تاریخی آن) در گرو «شورائیدن بر علیه تئوری استبداد و تئوری استثمار و تئوری استعمار و تئوری استخفاف باشد»، بدون شورائیدن عقلانی توده‌ها بر علیه تئوری استبداد و تئوری استثمار و تئوری استعمار و تئوری استخفاف (در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) هرگز نمی‌توان به صورت عملی بر علیه استبداد سیاسی و استثمار اقتصادی و استعمار فرهنگی و استخفاف مدنی و شهروندی موجود، «جامعه ایران را به حرکت درآورد».

۳ - اندیشه و تئوری و فکر و گفتمان، تنها در عرصه کنش اجتماعی است که عمومی می‌شود و علت اینکه قرآن در طول ۲۳ سال به جای اینکه در غار حرا بر آموزگار بزرگ بشریت پیامبر اسلام نازل بشود، در سخت‌ترین پراتیک جامعه‌سازانه و انسان‌سازانه براو نازل شده است، به این خاطر بوده است که در رویکرد بزرگ آموزگار بشریت یعنی پیامبر اسلام تنها در عرصه کنش اجتماعی جامعه‌سازانه و انسان‌سازانه قرآن می‌توانسته است به عنوان یک گفتمان مسلط تاریخی در قرن هفتم میلادی عمومی بشود و هرگز پیامبر اسلام بدون کنش اجتماعی ۱۳ ساله مکی و جامعه‌سازانه ده ساله مدنی نمی‌توانست قرآن را به عنوان یک گفتمان مسلط در قرن هفتم میلادی عمومی بکند آنچنانکه به قول جواهر لعل نهرو این گفتمان قرآن در کمتر از ۲۵ سال بتواند جهان قرن هفتم میلادی را زیر و زبر نماید، بنابراین در این رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از سال ۵۸ که تصمیم گرفت تا منظومه معرفتی خود را در ادامه راه معلمان کبیرمان محمد اقبال لاهوری و شریعتی به صورت گفتمان مسلط و عمومی جامه ایران درآورد این استراتژی خود را در عرصه کنش اجتماعی در جامعه ایران تعریف کرده است و از سال ۵۸ الی الان حتی برای یک آن هم در این رویکرد خود تغییری نداده است؛ و لذا به همین دلیل بوده است که در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی پیوسته این گفتمان استبدادستیز و استثمارستیز و استعمارستیز و استخفاف‌ستیز خود را در چارچوب مبارزه

خودآگاهی‌بخش اجتماعی خود با رژیم مطلقه فقهاتی تعریف کرده است.

۴ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته عمر خود (از خرداد ۵۵ الی الان) پیوسته بر این باور بوده است که موتور بزرگ جامعه رنگین کمان ایران تنها توسط «تحول فرهنگی» از پائین به حرکت درمی‌آید، نه توسط موتور کوچک نخبگان سیاسی (حزب‌گرا و چریک‌گرا و ارتش خلقی) از بالا و یا از خارج از کشور؛ و البته در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۳ سال گذشته چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین، «تحول فرهنگی و تحول اجتماعی تکوین یافته از پائین تنها توسط خودآگاهی طبقاتی و اجتماعی و سیاسی در جامعه استبدادزده و استثمارزده و استعمارزده و استخفاف‌زده ایران حاصل می‌شود نه توسط آگاهی‌های مجرد مذهبی و سیاسی و اقتصادی که کار فرهنگی می‌باشد.» به همین دلیل در طول ۴۳ سال عمر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران حتی برای یکبار هم این جنبش بر آگاهی انتزاعی و غیر انضمامی و مجرد از زمان و مکان (که همان «کار فرهنگی» می‌باشد) جهت «تحول فرهنگی» در جامعه بزرگ ایران تکیه نکرده است بلکه برعکس پیوسته تکیه بر آگاهی مجرد و غیر انضمامی و انتزاعی، در جهت آگاه‌سازی جامعه بزرگ ایران از بالا توسط نخبگان سیاسی و غیره امری استعمارگریانه در شکل نو و کهنه تعریف می‌کرده است و به همین دلیل بوده است که همیشه در طول ۴۳ سال گذشته بر این باور بوده‌ایم که تنها توسط انتقال آگاهی‌های انضمامی و کنکرت و مشخص موجود به احساس گروه‌های مختلف اجتماعی است که می‌توانیم با «تحول فرهنگی» از پائین موتور بزرگ توده‌های جامعه ایران را به حرکت درآوریم. همان تجربه‌ای که آموزگار بزرگ بشریت پیامبر اسلام در طول حرکت ۲۳ سال مکی و مدنی خود در جامعه عربستان و در جهان قرن هفتم میلادی به انجام آن پرداخت و در ادامه آن معلمان کبیرمان محمد اقبال و شریعتی توانستند در قرن بیستم با این رویکرد موتور بزرگ جامعه خودشان را توسط «تحول فرهنگی» بر پایه آگاهی‌های انضمامی به حرکت درآورند، بنابراین در این رابطه بوده است که جنبش پیشگامان



مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته پیوسته معتقد بوده است که «بدون انتقال آگاهی‌های کنکرت و انضمامی و مشخص به احساس توده‌ها هرگز امکان تکوین خودآگاهی مشخص در اشکال مختلف طبقاتی و سیاسی و اجتماعی در گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران جهت اعتلای جنبش‌ها وجود ندارد» و بدین ترتیب بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته بر این باور بوده است که در جامعه بزرگ ایران شوریدن عملی بدون شوریدن نظری یا «تحول فرهنگی» حتماً شکست می‌خورد.

۵ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان بر این باور بوده است که هر گونه «تحول عملی بدون مضمون تئوریک شکست می‌خورد» و پیوسته معتقد بوده است که «برای انجام یک مئقال عمل اجتماعی نیازمند به یک خروار تئوری می‌باشیم» همچنین پیوسته اعتقاد داشته است که «بدون تحلیل تاریخی و بدون تبیین پروژه رهائی‌بخش جامعه و بدون تشریح نابرابری‌ها و گسل‌های موجود جامعه امکان اعتلای جنبش‌های خودبنیاد در جامعه ایران وجود ندارد» و بر این باور بوده است که «دموکراسی مکانیزمی برای محدود کردن سه مؤلفه قدرت حاکم است» (نه شکل صرف حکومت).

۶ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته پیوسته بر این باور بوده است که «ما نمی‌خواهیم حزبی جدای از جنبش‌های خودبنیاد تکوین یافته از پائین بسازیم» و «حزب مستضعفین ایران در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، همان پیوند جنبش‌های عمودی خودبنیاد استثمارستیز و برابری‌طلبانه با جنبش‌های خودبنیاد استبدادستیز افقی آزادی‌خواهانه از پائین می‌باشد»؛ و لذا در این رابطه بوده است که جنبش پیشگامان از آغاز الی الان، گرچه با «حزب‌سازی در بالا توسط نخبگان سیاسی هرگز مخالفتی نکرده است و آزادی احزاب لازمه پلورالیسم اجتماعی و سیاسی در جامعه می‌داند ولی هرگز جنبش پیشگامان مستضعفین ایران حتی برای یکبار هم فراخوانی حزبی نداده است» و شرایط امروز جامعه ایران را هم برای انجام این امر مساعد نمی‌بیند.

۷ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال

گذشته پیوسته حرکت افقی خود را در سه سطح شکل داده است که عبارتند از:

الف - تئوریک یا آگاهی.

ب - بسترسازی جهت اعتلا و سازمان‌یابی جنبش‌ها توسط تحلیل و آسیب‌شناسی و رهنمودهای مستمر به این جنبش‌های خوبنیاد که این عمل از سال ۵۸ توسط تکیه بر جنبش‌های خودبنیاد اقلیت‌های قومی خلق کرد و خلق عرب و خلق بلوچ و خلق ترکمن و غیره شروع شد و الی الان ادامه دارد.

ج - تلاش در راستای اعتلای حرکت دینامیک از پائین توسط جنبش‌های خودبنیاد برای تغییر توازن قوای میدانی به سود جنبش‌ها، توسط انتقال آگاهی‌های کنکرت محیطی این جنبش‌ها به احساس گروه‌های اجتماعی موضوع این جنبش‌ها انجام می‌گیرد.

۸ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته در تعریف خود از «پیشگام» معتقد بوده است که پیشگام نه باید بیش از چند قدم از توده‌ها فاصله بگیرد و نه باید پشت سر مردم حرکت کند.

۹ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۳ سال گذشته پیوسته تاکید کرده است که وظیفه اصلی جنبش پیشگامان فراهم کردن فضای کنش‌گری برای همه افراد جامعه و شهروندان توسط گفتمان‌سازی دموکراسی سه مؤلفه‌ای و اجتماعی کردن این گفتمان می‌باشد.

۱۰ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته پیوسته بر این باور بوده است که «نباید خشم پیشگامان نسبت به رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بیشتر از محبت پیشگامان به مردم ایران باشد، چرا که این امر باعث می‌گردد تا پیشگامان در حرکت خود به دنبال کسب قدرت سیاسی و آلترناتیوسازی توهمی و عمده کردن حرکت سیاسی از بالا بروند.

۱۱ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته پیوسته اعلام کرده است که وظیفه اصلی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در برابر منظومه معرفتی شریعتی و علامه محمد اقبال لاهوری این می‌باشد که اندیشه معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی را از «حوزه

مفاهیم درون کتاب‌ها به حوزه مصداقی عرصه اجتماعی بکشاند.»

۱۲ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته پیوسته تکرار و تاکید کرده است که در اسلام تطبیقی قرآن، «ایمان یک امر اجتماعی است نه یک امر فردی» و «ایمان فردی مسلمان جامعه‌ساز همان ایمان اجتماعی او می‌باشد» و با هر گونه «ایمان فردی مجرد از ایمان اجتماعی در اسلام و عرفان مولوی و غیره مخالفت کرده‌ایم.»

۱۳ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته پیوسته گفته و تکرار کرده است و از تکرار خود خسته نشده است که برای اینکه حرکت تحول‌خواهانه جنبش پیشگامان گرفتار حرکت رفرمیستی اصلاح‌طلبان نگردد، باید چه در عرصه نظر و چه در عرصه عمل حرکت جنبش پیشگامان، «جوهر اجتماعی و ضد سرمایه‌داری داشته باشد» و با هر گونه حرکت منحصر به فرد سیاسی و از بالا مخالفت کرده است.

۱۴ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته پیوسته بر این باور بوده است که عامل اعتلا و فراگیر شدن افقی و عمودی جنبش‌های خودبنیاد تکوین یافته از پائین، «کاهش هزینه مبارزه سرانه برای این جنبش‌ها توسط پیشگامان می‌باشد و بدون کاهش هزینه سرانه مبارزه امکان اعتلای جنبش‌های خودبنیاد وجود ندارد.»

۱۵ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۳ سال گذشته پیوسته بر این باور بوده است که پروژه رهائی‌بخش جامعه بزرگ ایران در گرو مبارزه سه مؤلفه‌ای با قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی و قدرت معرفتی متمرکز شده در بالا و اجتماعی کردن آن قدرت سه مؤلفه‌ای فوق می‌باشد.

۱۶ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۳ سال گذشته پیوسته تاکید کرده است که «حرکت پیشگام باید پیوسته دو مؤلفه‌ای افقی و عمودی باشد نه تک مؤلفه‌ای عمودی صرف» چرا که کنش‌گران اصلی در رویکرد جنبش پیشگامان «جامعه» اعم از طبقه متوسط شهری و طبقه کار و زحمت شهر و روستا می‌باشد.

۱۷ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران پیوسته تاکید و

تکرار کرده است که باید برعکس گذشته «تاریخ را از پائین تعریف و تبیین کنیم نه از بالا.»

۱۸ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران پیوسته گفته است که اصلاح دینی برای جنبش پیشگامان بر پایه اسلام تاریخی و اسلام به عنوان یک پدیده تاریخی استوار می‌باشد نه اسلام ارتدوکس و ایمان برای پیشگامان محصول و سنتز سه پراکسیس اجتماعی و باطنی و طبیعی یا مبارزه و عبادت و کار می‌باشد.

۱۹ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته پیوسته تاکید ورزیده است که جنبش پیشگامان برای آلترناتیوسازی از جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، باید در راستای همبستگی جنبش‌های خودبنیاد، بسترهای نظری و عملی جهت اتحاد جنبش‌های افقی و جنبش‌های عمودی مطالباتی طبقه کار و زحمت فراهم نماید.

۲۰ - جنبش پیشگامان مستضعفین در طول ۴۳ سال گذشته پیوسته گفته است که شعار: «اسلام منهای روحانیت شریعتی» تنها توسط شعار: «اسلام منهای فقاقت» و در چارچوب شعار: «نجات اسلام قبل از مسلمین قابل دسترسی می‌باشد» و «بدون اسلام منهای فقاقت توسط نجات اسلام قبل از مسلمین امکان دستیابی به اسلام منهای روحانیت در جامعه ایران وجود ندارد» و در این رابطه پیوسته بر این شعار تاکید ورزیده که برای تحقق این شعار باید «مردم را از روحانیت بگیریم، نه روحانیت از مردم» و مطرح کرده‌ایم که تنها توسط «دستیابی به اسلام منهای فقاقت و اسلام منهای روحانیت است که می‌توانیم اسلام اجتماعی را جایگزین اسلام حکومتی بکنیم» چرا که در رویکرد ما «اسلام حکومتی در هر شکل آن زائیده اسلام فقاقتی است و بدون دستیابی به اسلام بدون فقه و بدون روحانی امکان به چالش کشیدن اسلام حکومتی در تشیع و تسنن وجود ندارد» و در این رابطه است که پیوسته «اسلام اجتماعی» و «اسلام سیاسی» را از «اسلام حکومتی» جدا می‌کرده‌ایم.

۲۱ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته پیوسته گفته است که «تنها توسط دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای است که پائینی‌های جامعه یا

همان طبقه کار و زحمت می‌توانند حاکمیت شورائی از پائین پیدا کنند» و «بدون دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، شوراها اگر تشکیل هم بشوند صورت ابزاری در دست قدرت‌های حاکم دارند نه صورت نظام شورائی و دموکراتیک.»

۲۲ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته پیوسته گفته است که پیشگامان در عرصه حرکت تحزب‌گرایانه و سازمان‌گرایانه خودبنیاد به صورت جنبشی تکوین یافته از پائین، «نباید معتقد به تکوین حزب ایدئولوژیک از بالا باشند» بلکه برعکس باید «با تکیه بر حزب سیاسی جنبشی تکوین یافته از پائین توسط پیوند جنبش‌های پائینی و بر پایه برنامه سیاسی مشخص بکنند.»

۲۳ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته پیوسته بر این باور بوده است که در تحلیل حاکمیت یا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نباید این رژیم را تک مؤلفه‌ای و به صورت سیاسی صرف تحلیل نمائیم. بلکه باید توجه داشته باشند که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دارای «دستگاه ایدئولوژیک اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام زیارتی و اسلام مداحی‌گری و اسلام فقهاتی می‌باشد» و تا زمانیکه دستگاه ایدئولوژیک این رژیم توسط اسلام تطبیقی بازسازی شده محمد اقبال و شریعتی به چالش کشیده نشود، نمی‌توان دستگاه سیاسی حاکمیت را در عرصه آلترناتیوسازی اوهامی به چالش کشید.

۲۴ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته پیوسته تاکید داشته است که علت اینکه طبقه کارگر ایران در بیش از ۱۰۰ سال گذشته نتوانسته است موتور حرکت جامعه ایران و یا لکوموتیو جنبش‌های خودبنیاد ایران بشوند، این بوده است که به خاطر چند لایه‌ای بودن طبقه کارگر ایران این طبقه فاقد همبستگی و انسجام و اتحاد درونی بوده است؛ و لذا پیوسته در این «طبقه حرکت کارگاهی بر حرکت طبقه‌ای اولویت داشته است.»

۲۵ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته پیوسته اعتقاد داشته است که مدل دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای تنها مدلی است که علاوه بر

اینکه می‌تواند «سوسیالیسم را با دموکراسی سه مؤلفه‌ای سازگار کند» و علاوه بر اینکه در این مدل «دموکراسی به عنوان یک نظام اجتماعی می‌باشد» (نه تنها شکل صرف حکومتی) در این مدل «سوسیالیسم در کادر دموکراسی تعریف می‌شود نه دموکراسی در کادر سوسیالیسم» و بدین ترتیب است که «در رویکرد جنبش پیشگامان مدل دموکراسی سوسیالیستی یک پروژه تمام نیست، بلکه یک پروسس است که بتدریج در بستر زمان کامل می‌شود.»

۲۶ - در طول ۴۳ سال گذشته جنبش پیشگامان پیوسته بر این باور بوده است که «آزادی زن در جامعه ایران شرط ضروری دستیابی جامعه ایران به دموکراسی می‌باشد» و تبعیضات جنسیتی آخرین سنگری است که رژیم مطلقه فقهاتی در فرایند گذار حاضر به عقب‌نشینی از آن می‌باشد.

۲۷ - در طول ۴۳ سال گذشته جنبش پیشگامان بر این باور بوده است که برای اینکه جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور روش دیالوگ و با هم حرف زدن بیاموزند ابتدا باید روش دیالوگ با جامعه خود و جنبش‌های خودبنیاد در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه یاد بگیرند.

۲۸ - در طول ۴۳ سال گذشته پیوسته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بر این باور بوده است که «آزادی برای انسان با رهائی انسان متفاوت می‌باشد و تا زمانیکه انسان و جامعه به رهائی نرسند، نمی‌توانند به آزادی دست پیدا کنند.»

۲۹ - در طول ۴۳ سال گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران پیوسته بر این عقیده داشته است که «تغییر پایدار در جامعه ایران در گرو تحول دموکراتیک تکوین یافته از پائین در چارچوب جامعه مدنی جنبشی مستقل خودبنیاد است.»

۳۰ - در طول ۴۳ سال گذشته جنبش پیشگامان پیوسته بر این باور داشته است که «تکیه بر دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای برای جنبش پیشگامان وسیله کسب قدرت سیاسی نیست بلکه تنها به عنوان وظیفه اخلاقی پیشگامان می‌باشد.»

۳۱ - در طول ۴۳ سال گذشته جنبش پیشگامان بر این باور بوده است که «تمامی جریان‌هایی که از طریق کسب قدرت سیاسی و سرنگون‌طلبی و یا مشارکت در قدرت سیاسی



خواسته‌اند در جامعه ایران تغییر اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ایجاد کنند، شکست خورده‌اند.»

۳۲ - در طول ۴۳ سال گذشته جنبش پیشگامان پیوسته بر این باور بوده است که «تغییر اجتماعی در جامعه ایران تنها از مسیر حل مشکل فرهنگی حل می‌شود نه حل مشکل صرف سیاسی.»

۳۳ - در طول ۴۳ سال گذشته پیوسته جنبش پیشگامان بر این عقیده بوده است که «رهائی جامعه ایران از استبداد و استثمار و استحمار تنها از طریق خود جامعه ایران انجام می‌گیرد نه از طریق طبقه منحصر به فرد و یا تجاوز خارجی.»

۳۴ - در طول ۴۳ سال گذشته جنبش پیشگامان پیوسته بر این باور بوده است که «برای گفتمان‌سازی در جامعه ایران باید این گفتمان‌سازی به صورت دو مؤلفه‌ای عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه باشد نه تک مؤلفه‌ای.»

۳۵ - در طول ۴۳ سال گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران پیوسته بر این عقیده بوده است که «مستضعفین در دیسکورس قرآن به عنوان نیروی محرکه تاریخ و منبع قدرت تغییر اجتماعی می‌باشند نه گروهی ذلیل و مددپذیر و منفعل اجتماعی و تاریخی.»

۳۶ - در طول ۴۳ سال گذشته جنبش پیشگامان پیوسته بر این باور بوده است که «بدون پلورالیسم اجتماعی، نمی‌توان به پلورالیسم سیاسی دست پیدا کرد، آنچنانکه بدون پلورالیسم دینی هم نمی‌توان به پلورالیسم اجتماعی دست پیدا کرد.»

۳۷ - در طول ۴۳ سال گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران پیوسته بر این باور بوده است که «با مطلق کردن مبارزه طبقاتی نمی‌توان در جامعه ایران به پیوند دو طبقه متوسط شهری و طبقه کار و زحمت دست پیدا کرد.»

۳۸ - در طول ۴۳ سال گذشته جنبش پیشگامان پیوسته بر این عقیده بوده است که «هدف‌های دموکراتیک تنها از دل روش‌های دموکراتیک حاصل می‌شود و روش‌های دموکراتیک روش‌های تکوین یافته توسط جنبش‌های خودبنیاد از پائین می‌باشد» و قطعاً از روش‌های غیر دموکراتیک نمی‌توان به اهداف دموکراتیک در جامعه دست پیدا کرد و در رویکرد ما تنها فرمول برای دموکراسی سوسیالیستی تکیه بر مسیر دموکراتیک برای هدف‌های دموکراتیک است.

۳۹ - در طول ۴۳ سال گذشته جنبش پیشگامان پیوسته بر این باور بوده است که «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای زائیده انتخاب و آگاهی جامعه می‌باشد نه محصول رشد جبری ابزار تولید.»

۴۰ - دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی شدن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی) مورد اعتقاد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۳ سال گذشته در دو فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و افقی یا جنبشی نشر مستضعفین یک ایدئولوژی نیست، بلکه مبارزه جنبش‌های خودبنیاد برای رهائی می‌باشد.

حال با عنایت به موارد فوق که چکیده فرموله شده از ۴۳ سال کار نظری و عملی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد یک بار دیگر نقد ناقد و یا ناقدین در باب جوهر نشر مستضعفین و جنبش پیشگامان مستضعفین تکرار می‌کنیم.

«نشر مستضعفین باید واقع بین باشد دیگر دوره تاریخی اینگونه جریانات سیاسی دهه ۴۰ و ۵۰ به سر آمده. دیگر ایدئولوژی‌ها نمی‌توانند با حصارى که در دور خود و هوادارانشان کشیده‌اند به تمامی کاستی‌ها و ابر چالش‌های اجتماعی بدون ارائه راهکار و چه باید کردی واقعی و ملموس پاسخ دهند. برای جریانات ایدئولوژیک در وضعیت کنونی جامعه ایران مرز بین خواستن و توانستن بی‌نهایت عمیق گشته است؛ و این شکاف را حضور در عرصه عمومی و مسئولیت‌های متبادر بر آن پر خواهد ساخت» (ص ۴ - سطر ۱ به بعد متن). *

پایان

